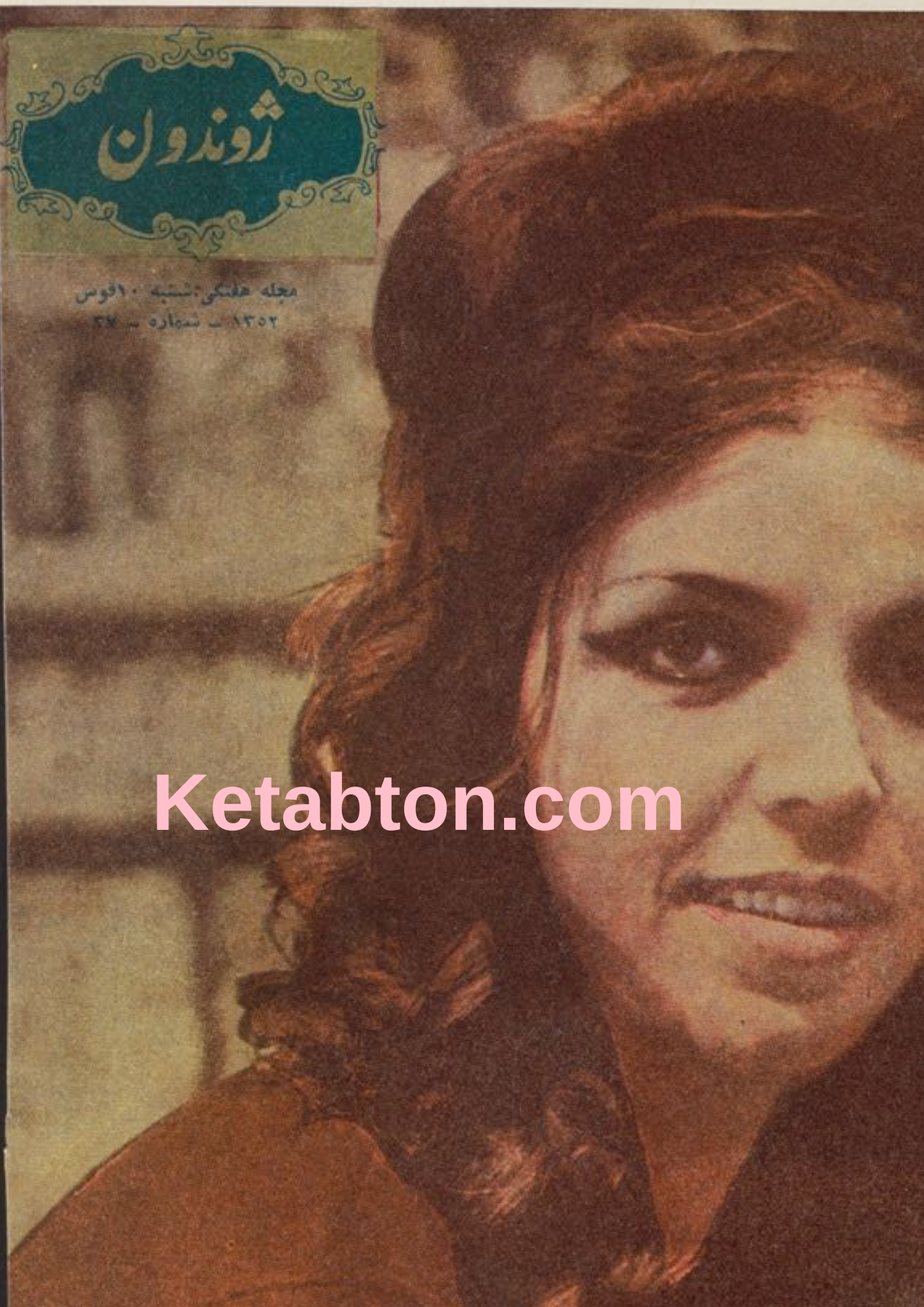




مجله هفتگی: شنبه ۱۰ آقوس
۱۳۵۲ - شماره ۳۴

Ketabton.com



رئيس دولت در فاتحه مرحوم تورن جنرال عبدالقادر اشتراك نمودند

بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدر اعظم قبل از ظهر روز پنجشنبه ۸ قوس در فاتحه مرحوم تورن جنرال عبدالقادر رئيس اخذ خبر وزارت دفاع ملي که از طرف آن وزارت و خانواده مرحومي در مسجد جامع شيرپور انعقاد يافته بود شرکت فرمودند. بناغلي محمد داؤد مراتب تسليت شانرا نسبت وفات تورن جنرال مرحوم به بازماندگان مرحومي اظهار کردند.

همچنان اعضاءي که بینه صاحب منصبان ارشد اردوي جمهوري، مامورين عاليترتبه و علاقه مندان آن مرحوم در فاتحه خواني اشتراك ورزيده بودند.

تلگرام تبريکيه به مناسبت روز ملي يوگوسلاويابه بلگرام مخابره شد

مديريت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از حضور بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدر اعظم تلگرام تبريکيه به مناسبت روز ملي جمهوريت فدرالي سو سياليستي يوگو سلاويا عنواني مارشال جوزف بروز تيتو رئيس جمهور آنکشور به بلگرام مخابره شده است.

ضيافت :

روز ملي يوگو سلاويا شام پنجشنبه ضمن ضيافتي از طرف سفارت کبراي

آنکشور در کابل تجليل گرديد. در اين دعوت که ساعت شش شام ۸ قوس ترتيب شده بود دوکتور عبدالمجيد وزير عدليه و پوهاند دوکتور نوبين وزير اطلاعات و کلتور، مامورين عاليترتبه عسکري و ملکی و کور ديپلو ماتيک مقيم کابل باخانم هاي شان اشتراك کرده بودند.

روز نامه هاي مرکز در شماره هاي روز پنجشنبه خود با چاپ فوتوي مارشال جوزف بروز تيتو رئيس جمهور يوگو سلاويا و سر مقاله ها از اين روز ملي کشور دوست استقبال نمودند.

روز نامه ها ضمن تذکر از روايه حسنه و علايق دوستانه دوکشور تجليل اين روز

را به ملت يوگو سلاويا تبريک گفته و بيشرفت هاي مزيد آنکشور را خواستار شدند.

راديوي افغانستان نيز به اين مناسبت پروگرام خاصي نشر کرد.



مارشال جوزف تيتو رئيس جمهور يوگو سلاويا

تاسيس انستيتوت پتالوژي منظور گردد

مجلس عالي وزراء در جلسه اخير خود به اساس پيشنهاد وزارت صحت تاسيس انستيتوت پتالوژي را در چوکات آن وزارت منظور نموده است. دوکتور محمد عمر محبت سابق آمرموسسه صحت عامه ولايت ننگرهار به حيث آمر اين

انستيتوت مقرر گرديد. يك منبع وزارت صحت گفته هدف اين موسسه مطالعات و تحقيقات امراض نمجي بوده که علاوه بر تشخيص امراض راجع به عمليه جراحي و طرز قناعت بخش تدوي به دوکتوران مرکز و ولايات رهنمايي هاي لازم را بعمل خواهد آورد.

کشف يك مجسمه تاريخي

يك مجسمه هرکول که ارزش تاريخي زياد دارد در اثر حفريات باستانشناسان افغاني و شوروي از دلووزين تپه ولايت بلخ کشف گرديد.

يك منبع مديريت عمومي باستان شناسي و حفظ ابدات تاريخي وزارت اطلاعات و کلتور گفت اين مجسمه که از آثار مکشوفه

مهم چار مين دوره حفريات حيات مذکور ميباشد يك متر بلندي داشته و علايم رنگ سيزدي در آن ديده ميشود.

منبع علاوه کرد که مجسمه مذکور بدون سو بوده و فعلا مطالعات براي تثبيت قدامت تاريخي آن جريان دارد.

حيات باستان شناسان افغاني و شوروي تقريباً يك ماه قبل چارمين دوره حفريات شانرا در شمال ولايت بلخ آغاز کرده اند.

د افغانستان مرستي مصر ته وليترلي شوي

د دولت د رياست مقام دلاريدوني په اساس د مصر د عربي جمهوريت مصريت خيلو ته د افغاني سړي مياشتي دلولي د مرستي مواد د ليندې په ۳ نيټه وليدل شول په امدادي موادو کې ۱۴۰ زرو دالرو برابر درمل او شيني داريانا په الوتکه کې مصر ته وليدل شول. دلولي د امارسته د افغاني سړي مياشتي دلولي د صحتي خدمتو نو د مدير داکتر عبدالهادي زياد لخوا د مصر د عربي جمهوريت سره مصلحت ته سپارل کيږي.

نماينده افغاني در کميته حقوقي مجمع عمومي م. م. م. متذکر شد که :

افغانستان در مساله توارث دول موقوف حقوقي خود را حفظ مي نمايد

افغانستان بنا بر دلايل واضح و قابل درک در مورد مساله توارث دول موقوف حقوقي خود را حفظ نموده و در مواقع لازم آنرا توضيح و دفاع کرده است. اين مطالب را دوکتور فريد رشيد نماينده افغاني در کميته حقوقي مجمع عمومي ملل متحد هنگام بحث پر راپور اجلاسيه بيست و پنجم کميسیون حقوق بين الدول طر بيانیه اظهار کرد.

نماينده افغاني در مورد بعضي موادي که توسط کميسیون حقوق بين الدول در زمينه تپه گرديده است توجه کميته را جلب و تقاضا نمود تا کميسیون موضوعات مورد نظر را بآردیگر باکمال دقت و به اساس احترام به پرنسپپ هاي مدرن و بيشترفته حقوق بين الدول و حق خود اراديت مردمان و صلاحيت انتخاب کتله هاي مربوط مطالعه و تدوين نمايد تا موقوف هاي حقوقي با واقعيت هاي واضح و قابل فهم تطابق کند.

تاسیس دفابریک یکه نساجی

درکندهاروهرات منظور گردید

همچنین فابریکهای نساجی بگرامی و بلخ نیز انگشاف و توسعه می یابد

مجلس عالی وزراء انگشاف و توسعه فابریکهای نساجی بگرامی، بلخ و تاسیس فابریکهای جدید نساجی کندهار و هرات را که از طرف وزارت معادن و صنایع پیشنهاد شده بود منظور کرد.

یک منبع وزارت معادن و صنایع پیرامون این پیشنهاد گفت باتوسعه فابریکهای

نساجی بگرامی و بلخ و تاسیس فابریکهای نساجی در کندهار و هرات چهل میلیون متر تکه سالانه بر تولیدات نساجی کشور افزوده میشود.

منبع علاوه کرد توسعه و تاسیس فابریکهای جدید در ظرف پنج سال آینده تکمیل

و آماده بهره برداری میگردد.

منبع علاوه کرد بابکار افتادن فابریکات متذکره برای ده هزار نفر کار میسر خواهد شد. برای مصارف توسعه و تاسیس فابریکهای جدید نساجی یک هزار و پانصد میلیون افغانی را وزارت معادن و صنایع پیشبینی نموده است.

در ۷۰ دوسیه قباحت که تحت مرور زمان قرار گرفته تو صیه به شاملین آنها در حسن انجام خدمت تجویز گردید

یک منبع شورای عالی قضا دیروز اطلاع داد اخیرا به تعداد هشتاد دوسیه نسبتی قضات مبنی بر تخلفات قضایی که قباحت تشخیص گردیده و قابل تادیب شناخته شده است از طرف دوکتور سعید افغانی عضو شورای عالی قضا و متصدی امور محکمه عالی قضات پس از واریسی جهت اخذ تصمیم قانونی به شورای عالی قضا که طبق حکم مندرج ماده هفتم فرمان جمهوری شماره سوم مورخه چهارماه اسد ۱۳۵۲ به صفت محکمه عالی قضات نیز اجرای وظیفه میکند محول گردید. دوسیه ها از دیر زمان تراکم کرده و حل و فصل نشده بود.

منبع علاوه کرد چون اتهام منسوب به مشمولین دوسیه عاقباحتی تشخیص شده و مطابق حکم ماده ۱۱ قانون اجراء جزایی تحت مرور زمان قرار گرفته شورای عالی قضا توصیه به قضات مذکور را در حسن انجام خدمت در روشنی نظام نوین جمهوری که آرزو دارد به تمام اولاد وطن فرصت خدمت بهتر جهت انجام اهداف عالی کشور مساعد گردد تجویز نمود.

نوت: تخلفات قضات جزایی بوده و به دوسیه های دیگر اشخاص تعلق ندارد.

پارک صنایع منطقه صنعتی کابل

تاختم سال ۱۳۵۳ تکمیل میگردد. یو هاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع و بنیاعلی مهتا سفیر کبیر جمهوریت هند مقیم کابل قبل از ظهر ۳ قوس از امور ساختمانی پارک صنایع در منطقه صنعتی کابل دیدن نمودند.

پارک صنایع در ساحه ۷۰ جریب زمین به همکاری حکومت تاختم سال آینده به منظور انگشاف و رهنمایی صنایع کوچک آماده استفاده میگردد.

آمر پارک صنایع گفت فعلا امور ساختمانی ده ورکشاپ، مرکز تسهیلاتی و مرکز اداری جریان دارد.

وی علاوه کرد با ۱ کمال این پروژه ورکشاپهای مجهز با کارگران مسلکی در امور تولید و ترمیم مهیا گردیده و مشکلات تخنیکی را مرفوع خواهد ساخت.

دهنو آسیا نیاز له امله چه جمهوری دولت له خوا دکار کرو دیاره برابری شوییدی د نساجی د فابریکو تولیدات دیادیونی و پوزیات شوییدی.

دکانو او صینا یغو دوزارت د صنایعو رئیس وویل: د کلیهار د نساجی د فابریکو د تولیداتو لره اندازه دورخی ۸۰ زره متره وه خو اوس ۱۱۵ زره متره ته زیات شوییدی.

همدغه راز دیلخمیری د نساجی تولیدات چه پخوا دورخی دیرش زره متره وه اوس دوو برابره شوییدی.

همدغه راز دمزار شریف د نساجی د فابریکی دیر شوییدی.

ده وویل: د کارگرو د کار د سامعتوسلو، د اجرت او د تقاعد د حقوق د پاکلو لایحه ددی سبب شوه چه کارگر دکار سره زیاته علاقه پیداکړی اوزیات عاید ترلاسه کړی.

د کارگرو د کار د

شرایطو تامین

د تولیداتو د

زیاتوالی سبب شو

خان عبدالولی خان :

خاک پنبته نه جا یداد اعمال پاکستانی نیست

۱۰۰۸ تن شکر هر

فابریک قند بغلان

تولید گردیده است

یکهزار و هشت تن شکر در یازده روز اخیر ماه عقرب فابریک قند بغلان تولید گردیده است.

یک منبع فابریک قند در تولید تاریخی امسال این فابریک ۱۵۳ تن شکر نسبت به همین مدت سال گذشته آن بیشتر بدست آمده.

منبع لیلیوی امسال را از نگاه مواد قندی نسبت به سال گذشته بهتر خوانده علاوه کرد انتظار می رود امسال شصت و چهار هزار تن لیلیو بدست آید.

فابریک قند بغلان در ۲۴ ساعت نود و نه تن شکر تولید مینماید.

منبع افزود مجموع حاصل شکر امسال فابریک بیش از نه هزار تن تخمین میگردد.

آوران حفاظت میکنند.

بنیاعلی مولانا مفتی محمود که درین سفر باخان عبدالولی خان همراه میباشد در بیانیه خود به جر که گفت هیچکس از مردم ماهر قانون زور گیر پاکستان را قبول نکرده و قبول نخواهد کرد.

وی گفت پنبته و بلوچها به اسلام عقیده دارند و تحت قانونی که به میل خود شان تدوین شود زندگی خواهند نمود.

مولانا اضافه کرد برای حفاظت این خاک ما قربانی داده ایم و هر وقت دیگر قربانی خواهیم داد.

برای تباهی پنبته کمر بسته و برای هرنوع اقدامات در زمینه دست زده اند.

همچنان وی گفت که عمال پاکستانی به این هدف نا شایسته خود هیچوقت کامیاب شده نمی توانند.

رهبر حزب عوامی ملی گفت این مطلب را یکبار دیگر تکرار میکنم که خاک پنبته جا یداد عمال پاکستانی نیست بلکه برای آزادی و حفظ این خاک ما و بزرگان ما قربانی داده ایم و جان خود را به شکنجه های استعماری هر وقت سپرده ایم.

وی گفت مردم پنبتهون تصمیم قاطع گرفته اند بهر قیمتی که باشد خاک خود را از زور

به اساس یک راپور اسو شیئتد پرس خان عبد الولی خان رهبر حزب عوامی ملی و همراهان وی به سلسله بازدید از مناطق پنبتهوستان از کوعات به بنو، پنبتهوستان و سلفی مواصلت کرد.

خان عبدالولی خان در یک جرگه قومی در بنو گفت که حزب وی برای بدست آوردن حقوق پنبتهوستان و بلوچها هیچ وقت از مجاهدات خود دست بردار نیست زیرا این مردم برای کسب حقوق و حفظ آن به حزب عوامی ملی رای داده اند.

وی گفت یکدسته محدودی عمال پاکستانی

از یادداشت های هیکل

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرائیل آغاز کنند

اخطار را تنها نزد خودش نگه داشت زیرا فکر میکرد که اخطار مذکور بر روحیه قوای هوایی اثر نامطلوبی خواهد داشت. این گفته ناصر که مصر باید ضربه اولی را از طرف اسرائیل قبول کند صدقی محمود قوماندان قوای هوایی مصر را دستخوش ناراحتی ساخت و گفت که در این صورت قوای هوایی مصر متضرر خواهد شد. بعد ناصر از وی سوال کرد که پیمانه این ضرر تاجه حد خواهد بود، محمود بوی جواب داد که بین پانزده تا ۲۰ فیصد.

باز ناصر از وی پرسید آیا میخواهید ضربه نخستین را شما وارد کنید، و خود را در برابر اسرائیل و امریکا قرار دهید و یا اینکه حاضرید حمله نخستین را از طرف اسرائیل قبول کنید و صرف با اسرائیل مواجه باشید.

صدقی محمود موافقه کرد بهتر خواهد بود که با هشتاد فیصد قوا در مقابله با اسرائیل برائیم نه اینکه خطر آغاز جنگ با امریکارا بپذیریم.

بعد از آن چیزیکه انجام شد این بود که بعضی طیارات از پایگاه های شان در محاذ های اولی که در معرض خطر بودند، در میدان های مصنوعی تر در غرب کانال سوئز آورده شدند. تمام مفکوره محمود صدقی روی این تیوی کاملاً غلط استوار بود که همه میدانهای غرب کانال سوئز از حملات طیارات اسرائیلی محفوظ میباشد.

مصری ها در این اشتباه تنها نبودند شوروی هائیز ظاهراً به صحت این تیوری عقیده داشتند و این یک اشتباه غیر ضروری بود زیرا قدرت حمله طیارات میزماستر واتسور اسرائیل به همه معلوم بود و میتوانستند با بدست آوردن یک کتلاک این طیارات راجع به تمام خصوصیات آن معلومات حاصل کنند و همین قسم بسیار ساده بود که درباره تانک های اسرائیل اطلاعات لازمه را کسب نمایند.

تنها ناصر بود که در روز دوم چون احساس میکرد که اشتباه عاتی صورت گرفته است و وقتی که اطاق کنفرانس را ترک می نمود به طرف فیلد مارشال عبدالعزیز عامر قوماندان قوای مسلح مصر خیره نگاه کرد و گفت جنگ در شرف وقوع است. عامر بوی اطمینان داد هراس نداشته باشید. اما ناصر گفت باید بشما بگویم که من تشویش دارم.

با انبساط خلیج عقبه روز بروز وقتم بقدیم به جنگ نزدیک میشود در جلسه قوماندانی عالی گفت: اکنون هشتاد فیصد جاس آغاز نبرد موجود است. اما قوای استخبارات مصر با این گفته نا صر موافقت نکردند، ویسوی راپوری ارائه نمودند، که نشان میداد نزد اسرائیلی ها علام شک و تاامل موجود است. روز اول چون یعنی یک روز بعد از عقد پیمان متقابل دفاعی بین مصر و اردن، اسرائیل تشکیل کابینه جنگ را اعلام نمود و هم تجهیزات عمومی را اجراء کرد. در این وقت ناصر مطمئن شد که جنگ در چند روز آینده آغاز شدنی است.

در شب دوم چون ناصر بار دیگر در یک جلسه قوماندانی عالی شرکت جست و گفت اکنون مصر در آستانه یک حمله اسرائیل قرار دارد. اما بار دیگر دستگاه استخبارات مصر راپور های ضد این نظر ناصر را ارائه نمودند با این هم ناصر اصرار داشت که امکان جنگ صد فی صد است. وی گفت مصر برای عقب زدن یک حمله هوایی اسرائیلی ها که میخواهند پیروزی قاطع و آتی را بدست آورند در ۴۸ ساعت آینده آماده باشد. اما چیزی عقوناشدنی اینست که این اخطار ناصر به هیچ یک از قو ماندانها در میدان جنگ ر سانیده نشد طور مثال صدقی محمود قوماندان قوای هوایی این

این دو قدرت مطلق نظر شان بوده است؟ و اما هیکل ضمناً نتیجه گیری میکند که در سال ۱۹۶۷ خود عربها بودند که به علت عدم اتحاد، خود شانرا شکست دادند و بعد چنین داخل جزئیات می شود:

در جنگ شش سال قبل پلان های دفاعی مصر در سینا کاملاً مغشوش بود و سیستم استخبارات مصر مانند جال ماهی شگافهای زیادی داشت. جنرالهای عالی رتبه بین شان اختلافاتی داشتند اما چیز های که امروز اتفاق می افتد بسیار تکر این حقیقت است که مصری ها از جریان جنگ شش سال قبل چه چیزهای آموخته اند، و حالا توجه شمارا به نوشته های خود هیکل جلب میکنیم که اختلاف وضع مصری ها را در این دو جنگ شرح مینماید:

صبح روز پنجم جون سال ۱۹۶۷ بود، که اسرائیل ضربه قاطع هوایی خود را بر مصر وارد کرد و این ضربه برای مصری ها بسیار غیر مترقبه بود. در شبهای ۲۵ و ۲۴ ماهی قو ماندانی قوای هوایی مصر توسط رادار شش موج تقرب طیارات را از مدیترانه یعنی از شمال غرب اروپا ثبت کرد، که در میدانهای اسرائیل فرود آمدند. یگا نه توضیح منطقی در مورد فرود آمدن این طیارات این بود که مهمات حربی، برای اسرائیل انتقال داده شده است. روز ۲۹ می ناصر که فکر میکرد

اسرائیلی ها پیروزی را که در جنگ جون ۱۹۶۷ نصیب شده بودند ختم مقابله نظامی با عربها اقلاً برای یک نسل میدانستند اما عربها مخصوصاً جمهوریت عربی مصر در پی آن بود همیشه توانایی آنرا پیدا کنند یکبار را از سر گیرند.

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ برای آنچه امروز در میدان جنگ با اسرائیل می گذرد اساسی را تشکیل داده است یعنی پیروزی نسبی که در این جنگ نصیب عربها شد میتوان ریشه های آنرا در شکستی جستجو کرد که در جنگ ۱۹۶۷ بر عربها تحمیل شده بود.

طبعاً اسرائیلی ها بر جنگ شش روزه جون ۱۹۶۷ زیاد حساب می کردند و در خارج از اسرائیل کوشش می شد این جنگ را قاطع ترین نبرد عصر کنونی بحساب در آورد اما برای نخستین بار اکنون صفحه دیگری از این داستان گفته میشود:

این بار داستان سرای ما حسین هیکل است که بیو گرافی جمال عبد الناصر فقید را نوشت و در تمام سختی های ماه جون ۱۹۶۷ از نزدیک با ناصر در تماس بود.

هیکل در این نوشته اش تصویر خوبی از آنچه قبل از جنگ جون، در ساحات سیاسی و نظامی در مصر میگذشت، و چگونه وضع آن کشور در جریان جنگ و بعد از جنگ و اینکه چگونه طوفان آغاز شد، و مصری ها دست به یکبار زدند تهیه کرده است.

پیش از آنکه هیکل راجع به جزئیات جنگ بنویسد پرسه از وی بعضی اسرار بر میدارد او میگوید در سال ۱۹۶۷ امریکا بی میل نبود که مصر را بار دیگر در مقابله با اسرائیل ببیند و مصر را از خلیج فارس که سرشار از نفت است، دور تر سازد و در این جابه نقش اتحاد شوروی اشاره میکند و میگوید همین وقت بود که یک صاحب منصب شوروی، در قاهره به ناصر فقید گفت که قوای اسرائیلی در سرحد سوریه برای یک حمله موضع گیری کرده اند و به همین مناسبت ناصر قوایش را به امتداد کانال و صحرای سینا فرستاد که صرف یک نشانه از اعلام خطر برای تل ابیب بود.

قبل از جنگ ناصر روی اطمینانهای اتحاد شوروی حساب میکرد اما وقتی که آتش جنگ زبانه کشید لین گرم بین مسکو، واشنگتن فعال شد و بجای مقابله قدرتهای بزرگ، راه مصالحه را ترجیح دادند. و آیا در جنگ کنونی باز هم موضوع دیتانت بین



نیرو های متجاوز اسرائیل زیر آتش توپخانه سر بازان سوری در ارتفاعات جولان.

شرایط صلح عرب‌ها بعد از پایان

کنفرانس الجزیره

محمد بشیر رفیق

دانشد تجاوز را از قاره خود دفع کنند درین مورد قسمتی از نطق هیلا سلاسی امپراتور حبشه که اخیرا با اسرائیل قطع رابطه کرده است در تعریف همبستگی عرب‌ها سخنی دارد که گویا تراز هرسخن دیگر است ری اخیراً گفته است: «ما دامیکه حتی یک و جباز خاک افریقا تحت سلطه بیگانه است افریقا نمی تواند از صلح و آرا مش و پیشرفت بر خوردار باشد»

بدر نظر داشت این نکته که ادیس ابابا همواره میزبان سران کشورهای افریقای است و در وحدت افریقا نقش عمده را بازی میکند پیوند های عمیق آن با عرب‌ها در ازاله سلطه بیگانه در افریقا نقش عمده را بازی خواهد کرد. در کنفرانس الجزیره سران عرب بادرک لزوم پیوند های بیشتر با دول افریقای حسن نیت کامل خود را طی اعلامیه این کنفرانس نشان دادند و در سایه این روابط سایر دول افریقای نیز را می جز این ندارند که روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

پیوند عرب‌ها و جهان سوم:

ناظران سیاسی پس از پایان کار کنفرانس الجزیره نوشتند که دول عربی از کشورهای غیر منسلک نیز خواهند خواست تا روابط خود را با اسرائیل قطع کنند. در واقع در کنفرانس سران دول و حکومتات غیر منسلک در الجزیره این موضوع یعنی قطع روابط این کشورها با اسرائیل مورد بحث قرار گرفت و در آغاز گمان میرفت این امر در اعلامیه نهایی بهمین شکل گنجا نیده شود اما بنابر اصرار برخی از دول عضو بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۵

همبستگی کشورهای افریقای عربی:

کشورهای افریقای در اجتماع خزان سال گذشته شان که در ادیس ابابا پایتخت حبشه دایر شد با تصویب یک فیصله نامه بسیار شدیدالحن پیرامون لزوم قطع مناسبات با اسرائیل خط مشی خود را در مورد بحران شرق میانه تعیین کردند و از آغاز جنگ اکتوبر به بعد ده‌ها کشور افریقای با اسرائیل بخاطر اشغال سرزمین‌های عربی و عدم رعایت حقوق عرب‌ها قطع رابطه نمودند بدین ترتیب امروز از جمله ۴۲ کشور افریقای ۳۶ کشور آن

صرف یک جرعه بود و اگر اسرائیل سرزمین‌ها و حقوق عرب‌ها را اعاده نکند باید در انتظار یک پیکار خونین دیگر باشد. پیکاری که تا تا عین حقوق عرب‌ها ادا مه خواهد داشت.

ناظران سیاسی معتقد اند که برنده اما سی این کنفرانس سادات رئیس جمهوری مصر است و همبستگی سران عرب و حمایت آن‌ها از سادات موقعیت و موقف او را در جهان عرب خیلی بلند کرده است در واقع اعلامیه کنفرانس الجزیره کارت سفیدی را نصیب سادات کرده است که از آن در

کنفرانس سه روزه عالی کشور های عربی در الجزیره پایان یافت و در انجام این کنفرانس اعلامیه‌ای صادر شد که یکبار دیگر خواست های منطقی و اصولی عرب‌ها را در چوکات شرایط صلح در شرق میانه ارائه میدارد سران کشورهای عربی طی این اعلامیه از اسرائیل تقاضا کردند تا تمام سرزمین‌های عربی را به شمول بیت المقدس تخلیه کرده و حقوق فلسطینی‌ها را اعاده نماید تا زمینه برای یک صلح پایدار فراهم شود.

درین اعلامیه همچنان تذکر رفته است که نفت کماکان بحیثیت وسیله فشار سیاسی در برابر آن کشور های بکار خواهد رفت که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم از اسرائیل حمایت می کنند.

اعلامیه همچنان مشعر است که بخاطر همبستگی با کشورهای افریقای آن عده از ممالک عربی که با افریقای جنوبی، پرتغال و رودیشیا روابطی دارند با یستی فوراً این روابط را قطع کنند. سران دول عربی فیصله کردند که از ارسال نفت به این سه کشور تبعیض طلب که حقوق حقه مردم افریقا را پایمال کرده اند خودداری کنند.

بخاطر کمک به دول افریقای، مخصوصاً آن کشورها نیکه از اسرائیل امتداد مالی میگرفتند یک بانک عربی برای توسعه زراعتی تاسیس میگردد و سرمایه ابتدائی این بانک پنجاه میلیون پوند استرلینگ خواهد یافت.

این بود اجمالی از اعلامیه کنفرانس سران عربی در الجزیره.

در پایان این کنفرانس انور السادات رئیس جمهور مصر طی مصاحبه با آژانس شرق میانه اظهار کرد که جنگ ماه اکتوبر



با اسرائیل رابطه سیاسی ندارند و به این حساب از جنگ جون ۱۹۶۷ تا پایان جنگ اکتوبر ۱۹۷۳ ۲۹ کشور با اسرائیل قطع رابطه کرده اند. با این وصف افریقا با جنبه گیری به نفع عرب‌ها هم شعور سیاسی خود را تبارز داد و هم همبستگی خود را با عرب‌ها ثابت کرد و عرب‌ها نیز در کنفرانس الجزیره پیوند های دوستی متقابل خود را با افریقا به اثبات رساندند. منطق کشورهای افریقای در سرزنش اسرائیل علاوه از جنبه های حقوقی داعیه عرب‌ها از نگاه جغرافیایی نیز خیلی محکم و متین است زیرا مصر که یک کشور افریقای است مورد تجاوز اسرائیل قرار گرفته لاجرم سایر کشورهای افریقای خود را ناگزیر می

کنفرانس احتمالی صلح شرق میانه استفاده خواهد کرد.

از فیصله های بسیار مهم دیگر این کنفرانس بر سمیت شناختن یا سرعرات بحیثیت رهبر و سخنگوی فلسطینی‌ها می باشد.

ملك حسين پادشاه اردن پس ازین نمی تواند در چنین کنفرانس هایی از جانب مردم فلسطین حرف بزند و بهمین خاطر بود که حسین از اشتراك درین کنفرانس امتناع ورزید ولی عدم وجود حسین در کنفرانس عالی الجزیره نه تنها تاثیر سویی نکرد بلکه حسن اثر نیز بخشید زیرا اگر حسین درین کنفرانس اشتراك میکرد یقیناً مشاجره هایی بین او و عرفات صورت میگرفت که در کار کنفرانس لطمه میزد.



شماره ۳۷ شنبه ۱۰ قوس ۱۳۵۲ برابر با ذی قعدة الحرام مطابق اول دسامبر ۱۹۷۳

صنعت نساجی انکشاف میابد

در هفته اخیر خبری داشتیم مبنی بر اینکه میزان تولیدات چند فابریکه نساجی طور قابل ملاحظه ای بلند رفته و تا به پارس دو فابریکه نساجی در هرات و قندهار منظور گردیده است.

با تاسیس و انکشاف فابریکات نساجی در کشور یکی از ضروریات اولیه مردم که عبارت از مساله لباس است مرفوع شده و در صورتیکه فابریکات نساجی ما قادر شوند نیازمندی های داخل را در کشور مرفوع سازند، احتیاج به توريد تکه هاییکه بدون استند د معین از خارج سرا زیر میشود، نیز احساس نخواهد شد.

تقویه صنایع بطور عام و بخصوص آن بخش از تولیدات که جز سکتور دولت است این امکان را بوجود می آورد که آهسته آهسته دست تجارت خارجی از کشور کوتاه شده و احتیاج مردم از درك اموالیکه بان اشد ضرورت دارند، در قدم اول رفع گردد.

ما یقین کامل داریم که تمام مردم افغانستان از تولیدات کشور خویش نسبت به اشیاء و اموال خارجی استفاده بیشتر خواهند برد و این امر زمینه راهر چه بیشتر برای رشد و انکشاف صنایع میسر خواهد ساخت.

تاسیس فابریکات نساجی در هرات و قندهار و انکشاف فابریکات نساجی بگرامی و بلخ و همکار ی بیشتر کارگران در بلند بردن میزان تولیدات نوید دیگر یست که صنعت نساجی در کشور ما در جهت رفع احتیاج مردم از درك لباس مشرر واقع گردد.

از طرف دیگر تسهیلا تیکه درین اواخر برای کارگران سر تا کشور در پر تو نظام جمهوری میسر گردیده در بلند رفتن سطح تولیدات صنایع نقش بسزایی دارد. چه بهترین شاهد مثال، سهم فعالانه کارگران را در امر تولید و بلند رفتن تولیدات نشان میدهد.

چنانچه در برخی از فابریکات کارگران حاضر شده اند یکساعت را در طول روز بطور رایگان کارکنند.

از قرار معلوم سطح تولید فابریکات که در بخش سکتور خصوصی فعالیت دارند نیز نسبت به سالهای گذشته با لارفته است بطوریکه بعضی از فابریکه د اران مدعی اند که به تنهایی و بدون اینکه اموال مشابه تولیدی فابریکاتشان از خارج وارد شود احتیاج و ضرورت مردم را در زمینه مرفوع میسازند. باید متذکر شد که در پهلوی تاسیس فابریکات، تهیه مواد خام یک امر بسیار ضروری پنداشته میشود چه با تهیه مواد اولیه برای فابریکات است که میزان تولید قوس صعودی خویش را پیموده و تولید اشیاءیکه در داخل تهیه میشود متصاعف و دو چند آن گردد.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد
رئیس دولت وحدت راغظم افغانستان

در دفتر من دیروز

خوب حالا بگوئید این اختراع مرا با نمونه ای از خطم در مجله منتشر می سازید؟
نه خیر ما اینکار را نمی کنیم.
پس مرا قانع بسازید.
نقطه همینقدر عرض میکنم که هیچکس این اختراع شما را نخواهد پذیرفت چون همه برآست نوشتن عادت کرده اند.
فرقی نمی کند بالاخره عادت می کنند.
این طرز نوشتن آهسته آهسته مروج خواهد شد مرا ما یوس بسازید، من برای دریافت این طرز نوشتن بسیا و زحمت کشیده ام.

درست است، ولی چاپ اینگونه اختراعات گنجایش ندارد.
این مرد از کازی که کرده بود خیلی راضی بود و با سماجت زیاد اصرار می ورزید که باید نمونه خطش را که از طرف چپ نوشته بود چاپ کنیم.
بالاخره بعد از چرو بحث زیاد توانیستم او را قانع بسازیم.
و او در حالیکه با قائل زیاد کاغذ هایش را در جیبش می گذاشت گفت: من شعر هم می گویم؛ اینست دو نمونه از اشعارم فکر میکنم این یکی قابل نشر باشد.
- بلی حتما ولی اشعار تانرا هم باید متصدی صفحه شعر ببینید.
قبول دارم امید است اشعارم چاپ شود.

دروازه به شدت باز میشود و مردی تنو مند وارد اتاق می گردد. پس از سلام خودش را بالای چوکی می اندازد و در حالیکه کلاه پوستش را در دست راستش دارد با دست چپش پشت گردنش را می خارذ، بطوریکه شیارهای دوا اطراف چشمانش ایجاد میشود بعد هم دو پارچه کاغذ را از جیبش بیرون میکند و می گوید:
مدیر مجله کیست؟ من یک اختراع کرده ام.
بفرمائید من هستم. چگونه اختراعی؟
باین کاغذ نگاه کنید، من خواسته ام سیستم نوشتن را تغییر بدهم و او رسم الخط دری را از چپ برآست نوشته بود به ترتیبی که اگر کاغذ را در روشنی قرار میدادید خط خوانده میشد، در غیر آن خط قابل خواندن نبود.
مرد افزود این طرز نوشتن تسهیلا تی را در نوشته فراهم میسازد.
اول اینکه اگر از سمت چپ بنویسم دست های ما رنگی نمی شود و دوم اینکه اگر از راست بنویسم ایجاب میکند قلم را روی کاغذ «کش» کنیم در حالیکه اگر از چپ بنویسم باید قلم را «تبله» کنیم ما آنروز همه بالای میز تصحیح بود یم کار کتان مجله همه خندیدند.
مرد با خون سردی گفت: و سرور اینکه اگر از طرف چپ بنویسم سیستم نوشتن بین المللی را مراعات کرده ایم.



ع ، هبا اساسهای عمومی تامین اجتماعی

هنگامیکه شخصی مال ذکات خود را برای پرداخت به مستحقین از منزلش به بیرون می کشید ، هیچ کسی را نمی یافت تا آن پول و مال را بنام مستحق از وی بگیرد . یحیی ابن سعد ، یکی از عاملین این دوره میگوید : «موقعی که «عمر ابن عبدالعزیز» مرا بمنظور اداره تا مینات اجتماعی بصوب آفریقا فرستاد تا صدقات و وجوه مورد نظرها در میان نیازمندان آن سامان توزیع نمایم ، در نتیجه از آنجا تیکه «عمر ابن عبدالعزیز» همه مردم را غنی ساخته بود ، احدی را قابل پرداخت کمک نیافتم وبالاخره با پول دست داشته غلامی چند را خریدم و آزاد نمودم .» نظام تامین اجتماعی اسلام سه حالت ناگواری حیات را بصورت حالات اساسی و کلی مورد توجه و مدار فعالیت امدادی خویش دانسته ومخصوصا درین سه حالت بر نامه

«تو در پاره اسباب زندگی اولاد خویش تشویش مینمایی ؟ در حالیکه متکفل آنها من هستم .» پیامبر اسلام «ص» این جمله را بروی قرابت فامیلی با ایشان ، اظهار نظر مودبانه متشاء آن همانا احساس مسئولیت قیادت ورهبری مردم بود ، زیرا او که خود را قاید وحاکم اجتماع میشمرد این درک را نیز با خود داشت که باید زندگی اجتماع در پرتو رهبری وی شیرازه گیرد واز توجه بحال بیچارگان بدور نماند .

پسین ترتیب خلیفه دوم اسلام پایه های تطبیق این مبداء را بشکلی که در سطرهای بعدی از آن نام خواهیم برد ، مستحکمتر و عملی تر ساخت تا آنکه در زمان خلیفه اسلام «عمر ابن عبدالعزیز» اوضاع اجتماعی فوق العاده دگرگون شده واحساس برادری یحیی در میان مردم گسترش یافت که حتی

فراهم آوری تا مینات خانوادگی در محیط خانواده آغاز شده وبالاخره ازین محیط محدود بساحة وسیع دولت میرسید و بمبارزه دیگران دو عامل عبارت است از تامین هم بسوی خانواده وهم بسوی دولت ، باین معنی که دولت بایست برای ایجاد یک محیط آرام وسعدت بار زندگی اجتماعی ، تا میناتی را در زمینه از دارایی دولت بوجود بیاورد و بمنظور جلوگیری از پیشرفت فقر و نیاز حندی های افراد اجتماع مساعی مؤثر بخرج برساند .

«تامین اجتماعی در اسلام از همان روزگار پیامبر بر گردیده اسلام بنیان گذاری گردیده واساسهای متین و انسانی آن تثبیت شده است ، چنانچه پیامبر اسلام «ص» موقعی که زن بیوه «جعفر ابن ابوطالب» بحضور وی مشرف شده واز یتیم بودن اولادش واز چگونگی تامین معیشت ایشان اظهار اندیشه وتشویش نمود ، فرمود :

«اسبابیکه تاریخ بشریت را قبل از اسلام ودر آغاز اسلام مورد مطالعه و غور قرار می دهند ، بخوبی در می یابند که انسا لها درین دوره جز بدنیال انانیت و تپکاری ، ماده پرستی و لجام گسیختگی حرکت نمی کردند واز کرامت بشری وارزشهای عالی معنوی نامی نمی بردند .»

هنگا میکه اسلام یحیی آیین نجات بخش جهانی انسانیت بدنیای مآلذ قانون تضامن و تامین اجتماعی را برای نخستین بار بنیان گذاشت و مردم را برای قبول و پیروی از آن دعوت نمود واین شیوه را اساس موجودیت سعادت مند انسا لها در ساحت برپیش و خم روزگار وانمود کرد .

امروز در عصر نوین همه جا آواز تضامن و تامین اجتماعی بلند میشود و کشور های جهان درین راه حتی بمسابقه و هم چشمی می پر دازند و می توان گفت که مفهوم تامین اجتماعی ، شعار پر جسته عصر ما را تشکیل داده است . چنانچه ماده بیست و پنج وثیقه اعلان حقوق بشر بر این مبدا انکاء کرده می گوید : «برای هر فرد انسان در حالات مرض وعجز ، کپولت وفقدان نیروی کار و فعالیت وحالات دیگری که انسان نتواند به تامین وسایل زندگی مبادرت ورزد ، حق ضمان و تامین اسباب معیشت ، ثابت و محقق است» از نیمه قرن بیستم باینسو ملل جهان روشها وسیستم های دیگری را که در طریق تامین اجتماعی معمول ومقرر بود از میان بر داشته وباز درک واطمینان اینکه نظراسلام در مورد تامین اجتماعی صائبتر و کاملتر است روش اسلام را در پیش گرفته ومطابق با آن امور تامین و ضمان اجتماعی را بجلو می برند .

نخستین گام اسلام بسوی تامین اجتماعی از ضرورت کار و فعالیت و نا جایز قرار دادن سوال و بیکاری برداشته میشود و احتیاج را جز در مورد آن عده که فاقد نیروی کار بوده و راهی برای شغل و پیشه ای نداشته باشند ، قبول نمیکند . وقتی که اسلام تمام افراد دارای قدرت کار را به فعالیت گماشت و بیکاری را مبطرود نمود برای تطبیق دو عامل مؤثر وعده ای که راه بخش و تعمیم تامین اجتماعی را باز مینماید ، قسم بر میدارد واین دو عامل از

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

قاری عینی

حضرت سعد بن معاذ (رض)

این شخصیت مهم اسلامی بدست مصعب بن عمیه گسیکه پیغمبر اسلام او را بعدینه جهت دعوت و تشویق قبیله اش باسلام و تعلیم دینی مسلما نان فرستادم اسلام آورد وسعد بن معاذ (رض) او را در منزلش جاداد . زمانیکه به اسلام گرایید به قوم وقبیله اش گفت : سخن مردان و زنان تا زمانیکه اسلام نیاورید بمن حرام است .

این شخصیت مهم اسلامی میان قوم وقبیله اش شهرت نیک داشته شخصی خیر اندیش و دارای برکت بود . به مبارزات اسلامی رول مهم داشته بسیاری از اشخاص توسط وی به اسلام گرایید .

مبارزات آن در اسلام :

این شخصیت اسلامی غزوه بدر راشخصا مشا عده کرده به آزمون مهمی در آن جنگ

عبد و پیمان داده و قلبا اطاعت واعتماد نمودیم . دای رسول خدا (ص) آنچه اراده کردی پیشنها دکن ، ما با توایم قسم بخدا بیکه ترا بحق فرستاد اگر از ما خواهی که درین بحر خود را باندازیم خوا عیم انداخت و احدی از ما تخلف نخواهد کند .

ناید نمی پنداریم که فردا بادشمن در درآوریم مادر جنگ دارای صبر و متانت هستیم . در بقای تام خدا صادق بوده شاید که خداوند تفرش را از ما بخواهد پس با ما در برکت خدا بیا!

پیغمبر خدا «ص» ازین قول سعد (رض) خرسند شد در غزا تمایل یافته سپیس فرمودند : بیا بیدوبشارت دهید باینکه خداوند یکی از دو طایفه (پیروزی بقافله تجا رتو یا پیروزی بر لشکر) را بمن وعده داده است درهمین جنگ سعد «رض» چنین فرمود :

ای پیغمبر خدا (ص) آیا برایت همین ماهی که در آن بنشینم نسازم ومکان امنی که در آن نظارت غایی تهیه نندارم واز آنجا دشمن را کنترل نمایم ، اگر خداوند ما را عزت داده پیروزی را نصیب ما گرداند مرام همه ماست و اگر کار طور دیگری صورت گیرد ، در گمین گاهت بنشینم و به قوم و گروهیکه عقب ماست بیبوندی .

بقیه در صفحه ۶۰

پای صحبت

شمس الدین مسرور

خواننده‌یی که یکبار عاشق شد و آهنگ (کبوتر بام

منی) را بهمین مناسبت ساخت.

مسرور میگوید: تقلید از آهنگ های خارجی يك

گناه است و يك عمل نادرست.

اگر قرار باشد خواننده اول سال را انتخاب کنند.

او برای خردش ر ای میدهد.



احساسا تی میشود مخصوصا وقتی که میخواهد از چیزی دفاع کند. آنوقت رنگش سرخ میشود، چشهایش بزرگ میشوند، بزرگ تراز حالت عادی و او شتابزده حرف میزند و دستهایش را تکان میدهد و نگاهش را به چشمهای مخاطبش قلاب می‌کند تا همراهِ او بخواند و ببیند او را راضی ساخته است یا نه؟ از اومی پرسیم:

- تو پیش کسی درس موسیقی خوانده‌ای؟ مسرور که چنین سوالی را انتظار دارد، میگوید:

با آنکه من سفانه وضع تعلیم موسیقی و آموزش موسیقی در کشور ما روزگار خوبی نداشته است، اما من باتلاش های خودم مقداری از تعلیم موسیقی را آموختم.

سال ۱۳۴۴ در کورس های رادیو شامل شدم و به آموزش علمی ساز و آواز آغاز کردم پس از آن که کورس ها را پایان رسانیدم، باز هم دنبال تلاش هایم را رها نکردم و همین حالا هم شاگرد استاد فقیر حسینم و از

خودش میگوید:

در صنف دوم مکتب بودم که ترانه خوانی را آغاز کردم، آنروز هاجیه ها تشویق میکردند و این تشویق باعث این شد که به خوانندگی روی بیاورم و پس از آنکه دوره ابتدایی را پایان رساندم بیشتر در اندیشه خوانندگی افتادم و هنگامی هم که مدرسه را تمام کردم باز هم دنبال موسیقی را گرفتم، چون موسیقی در گهای من عجب شده بود.

- نگفتی تا کدام صنف خواندی؟

- من از صنف نهم مکتب میخانیك فارغ شدم ولی بجای اینکه بروم دنبال مانسین را بگیرم، پنجه هایم را با طنبور آشناساختم و ترجیح دادم که بجای يك ماشينكار يك خواننده باشم و يك نوازنده.

- غیر از طنبور چیز دیگری هم نواخته می‌توانی؟

- من نواختن دوتار را از سالهای پیش دوست داشتم و بزودی بسوی دوتار جذب شدم، اصلا در نفقه دوتار حالت غم انگیز خاصی است که در آله های دیگر کمتر چشم می‌خورد، هر چند که من پس از آموزش دوتار بسوی رباب و ماندولین روی آوردم ولی دوتار را فراوان دوست دارم.

شمس الدین مسرور، وقتی از ساز ها صحبت می‌کند گویی همه عشق او در آنها نهفته است که با علاقمندی بی شائبه بی دستهایش را تکان میدهد و از زیبایی ها و ظرافت های ساز ها سخن می‌زند.

بی پروا صحبت می‌کند و در گسب زدن هایش خودش را مقید نمی‌سازد، کمی

از ده سال پیش از امروز سخن می‌زنیم؟ او جوانی است که تازه به خواندن آغاز کرده است، آهنگهایش هنوز مشهور نشده است، هنوز مردم آهنگ را (پیراهن یاسمنی) او را با خود زمزمه میکنند ولی او که جوان است و آرزو مند است و تازه به خواندن آغاز کرده است، چیز هارانی میدهد، دختری را دیده است و سخت بدودل باخته است و هرگز در شماییش و در روزهایش آرامش ندارد.

پیش خود آهنگ می‌سازد، آهنگ هایی که هنوز مطمئن نیست که بازار می‌یابد یا نه. اومی خواند، ترانه هایی را که هرگز از چهار دیواری خانه اش بیرون نمرود و او در ترانه هایش و در آهنگ هایش نقش عشق خودش را می‌بیند، عشقی که هر روز داغتر میشود و گرمتر، و هر روز بیشتر او را در هم می‌فشارد و شکنجه اش میدهد.

او چه باید بکند؟ هیچ... میخواند و در ترانه هایش رنگ اندوه می‌ریزد و ترانه هایش بگوش معشوقش میرسد، معشوقی که حالا زن اوست و او را دوست دارد و در روزگار شهرتش، شهرت آهنگهایش او را از یاد نبرده است و بچه های او محصول این دل‌باختگی اند بچه هایی که حالا رادیوی شانرا روشن می‌کنند و صدای پدرشانرا میشوند که فریاد می‌زند:

کبوتر بام منی... و حالا این کبوتر بام مادر شان است، مادر مهربان شان نامش شمس الدین مسرور است و این شمس الدین مسرور از روزگار کودکی خویش شروع به آواز خوانی کرد.



- موسیقی را باید علمی ساخت همین ...
تا وقتی که موسیقی ماهیگونه خود روی باشد
مانباید برای تکامل موسیقی خود خوشبین
باشیم .

اوانگشتپایش را باز می کند و مثلیکه
میخواهد چیزی را بشمارد آنگاه میگوید:
- بین ما باندازه انگشت های یکدست
خویش آدمهایی را می شناسم که میتوانند
از نوشتن استفاده کنند و این قابل تأسف
است از آنکشته ماکورس های موسیقیایی
نداریم، کورس هایی که بتواند عناصرگاه
و مطلع را تقدیم جامعه موسیقی ماکند .

به مسرور میگویم :
- از این حرف ها که بگذریم باین میرسیم
که تو خواننده دلخواه را تعیین کنی و بگویی
که از آواز چه کسی بیشتر خوش می آید .
مسرور مثلی همه هنر مندان دیگر شیوه
محافظه کاری را در پیش میگیرد و میگوید :
- من از همه خواننده های خوب خوشم
می آید و من در حالیکه میدانم این جمله سنگ
نمی تواند جواب من باشد براو می بخشم و
میگویم .

- اگر قرار باشد خواننده سال را انتخاب
کنند توبه چه کسی رای میدهی ؟
مسرور سکوت می کند . می خندد، دستی
روی بروی های انبوهش می کشد، چشمهایش
را بزمین می اندازد و میگوید :

- شمس الدین مسرور را، خودم .
و من کاغذهایم را جمع میکنم تا به گفتگو
با او پایان دهم و عکاس مجله پر میخیزد که
عکس های او را بگیرد و مسرور بدنبال عکاس
مجله برآه می افتد و من بیاد آهنگ (کتر تر بام
منی) می افتم، آهنگی را که مسرور دوست
دارد ، فراوان دوست و از آن آهنگ خاطره ها
دارد .

از خود می پرسم :
- آیا باز هم اوبار دیگر دل خواهد باخت
یا نه ؟
آیا اوباز هم بگو تر بام منی را خواهد خواند
یا خیر ؟

- من هرگز روی خواندن های عامیانه خود
نام آهنگ فولکلوریک را نمیگذارم برای
اینکه ترانه فولکلوریک سوای ترانه های
عامیانه بی است که شاعری می نیشیند به
زبان محاوره بی چیزی می نویسد .
صحبث از آهنگهای فولکلوریک بموزیک
مدرن میرسد و مسرور در این زمینه چنین
میگوید :

موسیقی جاز چیزی نیست که آدم بتواند
آرانشی کند، برای اینکه موسیقی جاز
محصول شرایط زمانی و مکانی دنیای معاصر
باست ، منتها شرایطی که خاصاند و ویژگی
مایی دارند، حالا اگر خواننده هموطن ما تمام
ن موسیقی را با پیروی نا آشنایش کاپی
می کند ، عمل مفیدی انجام نداده است .
چرا که از آهنگ تاشهر و تانجو بیان همه
بیگانه است و تقلید کردن این همه بیگانگی
و نا شناختگی از نظر من کار معقولی نیست ،
از همین چپه است قسمتی از کار گروه های
جدید قابل تایید نیست، آنها فقط تقلید
می کنند، یک تقلید نادرست .

بوجود آمدن گروه های هنری مخصوصا
گروه پیام و برادر های امیدواری است
برای موسیقی جدید و جوان و لسی این
امیدواری را نباید با تقلید های ناشایست
بگشتند و نابود کنند .

از شمس الدین مسرور سوال میکنم :
- بعقیده تو چگونه میتوان موسیقی کشور
را در چپته تحول انداخت ؟
مسرور که گویی میدانست که با چنین
پرسشی بر میخورد، بی آنکه زیاد بپندیشد
جواب میدهد :

شمس الدین مسرور علاوه از اینکه آواز
میخواند، رباب هم میتواند.

اینها هرگز بروی خودشان نمی آورند و این
عمل را تکرار می کنند و ما هر روز آهنگهای
تکراری میشنویم و آهنگ های که در واقع
سرقت شده اند .
میگویم آهنگ های فولکلوریک چگونه
است ؟

مسرور جواب میدهد :
من تا حدودی از آهنگهای فولکلوریک راضی
سرشت اصلی آهنگ که نمودار چگونگی
زایش و پیدایی آن آهنگ است از نظر انداخته
فولکلوریک اصالت آهنگ باید حفظ شود
و عقیده من اینست که در آهنگهای
نشود، مخصوصا شعر یک آهنگ ارزش
فراوانی دارد و دستبرد به شعر یک آهنگ
یک خطای نابخشودنی است .
مسرور می افزاید :

من تا حالا سه آهنگ فولکلوریک خواندم
و اینکه بر این تعداد نیفزودم بعلت اینست
که در اصلیت برخی از آهنگها و یا ترانه های
شان شک داشتیم .

مسرور هنوز سرگرم توضیح دادن در
مورد آهنگهای فولکلوریک است که حرفش را
قطع میکنم و میگویم :

- بعقیده من هرگاه در آینده چنین پروژه ای
سردست گرفته شود باید زیر نظریک گروه
با صلاحیت انجام گیرد تا در انتخاب ترانه
و آهنگ واقعا فولکلوریک و در مورد حفظ
اصالت آن ترانه و آهنگ اشتباهی صورت
نگیرد .

مسرور نظرم را تایید می کند .
به شمس الدین مسرور میگویم :
- اشتباه دیگری که اینجاصورت گرفته
است این است که آهنگ های فولکلوریک
را با ترانه های عامیانه خلط کرده اند و روی هر
خواننده ای که عامیانه است نام آهنگ فولکلوریک
را میگذارند و این کار درستی نیست .
مسرور به عنوان تصدیق سرش را تکان
میدهد و اینگونه نظر را دنبال میکند :

او ویلون می آموزم و راک هارا ...

میگویم :
- چند آهنگ خوانده ای ؟
و او جواب میدهد :
در حدود یکصد و پنجاه و هفت آهنگ
خوانده ام که فقط هفت ، هشت تای این
خواندن ها آهنگهای شان از ندا و (استاد نبی
گل) و (استاد غلام حسین) است، متباقی
را خودم ساخته ام .

- همه آهنگهای تو همینهاست که خودت
بر روی آنها خوانده ای ؟

- نه من تقریبا ۲۲۰ آهنگ ساخته ام
که خواننده های مختلفی چون زیلا، مهوش
رخشانه و دیگران از آنها استفاده کرده اند .
این آهنگ ها از خودم است و وقتی میگویم
از خودم است این معنی را دارد که من
در ساختن این آهنگها چنان تلاش کرده ام که
هیچیک از آنها بیگانه نیستند و با آهنگهای
دیگران تماس نکرده اند .

من اعلان میکنم که آهنگ های من کاملا
از خودم است و کسی که ادعا میکند آهنگ
دیگری در ساخته ای من دخالت کرده است
تحمینش میکنم و خودم را بخاطر این امر
ملامت و سرزنش میکنم .
از مسرور می پرسم :
- منظور تو از این احساساتی شدن ها
چیست ؟

او می خندد، تا ثابت کند که واقعا آدم
مسروری است و من که در پشت خنده او
قیافه او را هرچه جدی ترمی بینم منتظر آنم
تا جواب مرا بدهد .
او مشت بسته اش را روی کوچ میگوید
و میگوید :

متاسفانه غالب آهنگ هایی را که گروهی
بنام خودشان بر طمطراق اعلان می کند، هرگز
از خودشان نیست بلکه کوچکترین تغییر
و دستبندی است به آهنگ کسی دیگر ولی

به اثر تر کیدن دیگر بخار

مهمترین واقعه جنایی کشف شد

در این حادثه یکی از قاچاقبران قربانی

دیگر بخار شد

موظف پولیس را از جریان واقف ساخته به اتفاق آنها مجدداً به محوایه شتافتیم.

کوبیدن در اتاق، فشارد کمره زنگ برقی، بلند کردن آوازهای بی‌درپی و همه تلاش‌های ابتدایی پولیس بازهم نتیجه نداد. و در اتاق که از داخل بسته شده بود باز نگردید.

زین‌های چوبی و آهنی تهیه گردید و با استفاده از طریق جاده عمومی کلکین خار جی اتاق را باز کردیم. به سرعت داخل اتاق

صدای مهیب يك انفلاق و شکستن آینه کلکین اپارتمان مرا، تکان داد و بی محابا نوب محل واقعه شتافتیم. دویدن هاوته و بالا رفتن‌های سریع و خسته کن، نتیجه مثبت نداد و با مواجه شدن به درب مقفل اتاق مورد نظر اپارتمان مایوسانه جانب ماموریت پولیس به راه افتادم.

لحظه بعد، صاحب منصبان



چهار متهمی که در محکمه اختصاصی مواد مخدره محاکمه شدند

برای اینکه اسرار سافاش نشود یک تعداد قالین و قالینچه های افغانی را بمنظور تجارت خریداری میکردیم تا مورد سؤزن قرار نگیریم

جریان را بدر نظر گرفتن مرگ ناپهنگام این خانم ادامه داد . چارلس بر سن که ۲۵ سال داشته و از رهگذر اعتیاد به چرس و الکل به اصطلاح خشک شده بود گفت: تحصیلات ابتدایی را در کلیفورنیا به پایان رسانیده و بعد به اشتراک پدرم در سندیوی شخصی اش عکاسی مینمودم . و قتی که فوت و راپورت لایق شدم، با مجله تریول تایم قرار دادی عقد نموده بر ای تهیه عکس بهترین و خراب ترین صحنه های جهان عازم اروپا و آسیا شدم.

در عرض راه بایک عده سیاه چین دیگر آشنا شده و به کشیدن چرس اعتیاد پیدا نمودم . در یکی از محافل شب نشینی با پیغله کمپ بل آشنا شده و او را به صفت معشوقه بخود پند یافتم . از کابل و اکثر حصص بضی از ولایات نزدیک عکس های مختلف برداشته و یکتعداد زیاد فلم ها را به امریکا ارسال نموده ام . بقیه در صفحه ۵۶

شهرنو که از قرط تپش و تلاش زیاد خسته شده بود بعد از تو ضیح مطالب فوق مرخص گردید . مامور پو لیس شهر نو جریان بعدی را چنین شرح داد : هنوز تحقیقات ابتدایی چهار نفر متمم تمام نشده بود که دکتر موزلف شفاخانه و زیسر اکبرخان ، اطلاع داد، خانم مجروح فوت کرده است .

دکتر شفاخانه در را پور مشاهدات خود تو ضیح نمود که انفلاق دیگ بخار آنقدر شدید بوده است که ۷۵ فیصد حصه بدن مجروح سوخته بود . موزلفین شفاخانه با وجود تدا بیر جدی طبی متوجه شدند که وضع صحنی اودقیقه به دقیقه روبه وخامت میگذازد و بالاخره به ساعت ۸:۱۵ شب وفات کرد .

پولیس جسد خانم را که بعدا معلوم شد اسم او دبرار سیمو لس می باشد برای معاینه طب عدلی به نادرشاه روغتون انتقال داد و تحقیق

مواضع معینه اتاق موجود بود . بعد از اینکه پارچه های دیگ بخار منقلب شده راجع آوری کردیم در صدد آن بر آمدیم که خانم مجروح کیست و با چه کسانی ارتباط دارد؟

حوالی ساعت ۵ عصر ۱۷ اسد ریچارد هارنی بایغله سو سن بکلمن و چارلس بر سن با پیغله لین کمپ بل اتباع امریکایی که به قول خودشان عاشق و معشوق یک دیگر بودند وارد اپارتمان شدند و بلافاصله روانه اتاق خانم مجروح گردیدند .

فرصتیکه سیاه چین امریکایی معتاد به چرس وارد اتاق شده و از افشای اسرار شان مطلع گردیدند، به اصطلاح دست و پا چه شده پا بفرار نهادند پو لیس آنها را دستگیر کرد و تحقیق قضیه در - ماموریت پو لیس شهر نو آغاز یافت .

پولیس موزلف منطقه چهار راهی

خانم قشنگی با لباس مخصوص اتاق، در حالیکه از اکثر حصص بدنش خون جاری بود به حال کوما در مقابل دیگران برقی افتاده بود، نظرم را بخود جلب کرد . در پایان معاینات معلوم شد که خانم رمقی در بدن ندارد . با سرعت تمام خانم مجروح را ذریعه امبولانس به وزیر اکبرخان روغتون انتقال دادیم و بعد جریان را تعقیب کرده مجددا وارد اتاق شدیم .

۲۰ لیتر الکل خالص در یک بالون ۲۲ لیتره، ۱۸ لیتر الکل مغشوش در یک بوتل ۳۰ لیتره ، دو بوتل کلان ۲۰ لیتره، پنج ونیم کیلو گرام چرس خام میده شده در یک دیگ بخار سر بسته، دو کیلو گرام چرس خالص پخته در یک خریطه پلاستیکی ، چهار ونیم لیتر چرس مایع در یک ظرف پلاستیکی ، چهار عدد قیف، ما شین های کوچک آبمیوه کشی ، نل های شیشه ای و رابری، ظروف مختلف ، منتقل برقی اتوما لباس های متنوع در



محکمه اختصاصی مواد مخدره تحت ریاست بناغلی محمد نعیم به دوسیه محکومین رسیدگی کرد

تاسیسی رادیو

عزیز (اورم)

سونددردو

ولایت کشور

مصارف سه ساله رادیو سوند در حدود یکصد و هشت هزار دالر خواهد شد فعالیت رادیو سوند در ارتفاع ۳۵ کیلو متری زمین است



داکتر عبدالخالق معاون ریاست هوایی ملکی

سازمان مذکور از طرف افغانستان پیشنهاد گردید تا از طرف خود سازمان مساعدت صورت گیرد همان بود که سازمان مذکور با کشورهای کمک کننده مثل اتحاد شوروی، اضلاع متحده امریکا، جاپان و غیره در تماس شده تا اینکه بعد از دو سال بالاخره اتحاد شوروی حاضر شد این دو ستیشن را برای سازمان مذکور داده یعنی ازان طریق به هوایی ملکی افغانستان مساعدت نماید همان بود که مستر سیلیو نماینده سازمان هوا شناسی جهان که وظیفه ارتباط را میان کشورهای کمک دهنده و کمک کننده دارد وارد کابل گردیده و معا هده را امضا نمود. از دکتور عبدالخالق پرسیدیم که آیا این دو ستیشن چطور فعالیت میکنند و مفیدیت آن چیست؟ که به جواب چنین گفت:

این دو ستیشن که امثال آن در کشورهای مترقی جهان خیلی زیاد است امروز برای پیشرفت هوا

خوانندگان محترم خویش درمورد ستیشن های مذکور تقدیم میداریم. از دکتور عبدالخالق پرسیده شد که نخست در مورد سازمان هوا شناسی جهان صحبت کرده و اینکه چطور همچو پروژه ها از طرف این سازمان قبول میگردد تشریحات بدهد که بجواب چنین اظهار داشت: سازمان هوا شناسی جهان که یکی از اورگان های کنونی ملل متحد است افغانستان نیز عضویت آنرا داشته و همه ساله این سازمان جلساتی را دایر کرده و تحقیقات هوا شناسی را مورد بررسی قرار داده و هم پلان های آینده هوا شناسی را برای کشورهای عضو گوشزد می کنند یکی از خواسته های سازمان مذکور از کشورهای عضو این بود تا با نصب نمودن رادیو سوند و تحقیقات هوا شناسی تا ارتفاع ۳۵ کیلومتر تشکیل میداد که افغانستان قادر به تحقیقات آن نبود ازین رو به کمیته اجرائیه

خوانندگان از جمله ژوندون مطلع اند که چندی قبل پروتو کولی میان ریاست هوایی ملکی دولت جمهوری افغانستان و نماینده سازمان هوا شناسی جهان در کابل انعقاد یافت که به اساس آن سازمان مذکور سامان و لوازم و پرسونل فنی دو ستیشن را دیو سوند ورا داروند را که در قندهار



آخذة رادیو سوند کابل

بعد از رفتن متخصصین خارجی جوانان افغان جای شان را خواهند گرفت

شناسایی کفک خیلی زیاد کرده و تا اندازه از خطرات ناشی از خلاها و فشارهای فضایی در فضا نوردی در امان شده. نه زیرا با نصب شدن همچو دستگاه ها فوراً است یا پیش بینی هوا در طبقات بسیار بلند صورت گرفته و مصنوعات در هوا بازی بمیان می آید.

با نصب شدن این دو دستگاه که در هر روز دو مرتبه با لونی را به هوا بر تاب کرده و تحقیقات نماید ریاست هوایی ملکی مکلف است تا نتیجه تحقیقات خود را در طرف چند دقیقه به تهران و از آن جا به مرکز سازمان هوا شناسی جهان مخابره نماید تا ازین طریق يك وحدت میان تحقیقات ممالك مختلف بمیان آید.

ناگفته نماند که در کابل نیز همچو ستیشن هو جود است و لی برای تحقیقات مکمل هوا شناسی کفایت نمی کند زیرا کابل نمیتواند هوای هرات را نیز کنترل نماید. اما با نصب شدن این دو ستیشن یقین داریم که نتیجه تحقیقات ثابت تر و مفید تر خواهد شد و در مورد نتایج آن باید گفت که نتیجه زود نداشته و حاصله آن در آینده دیده خواهد شد.

از معاون ریاست هوایی ملکی پرسیدیم که مصارف روزانه این

دو دستگاه و قیمت این دو دستگاه چند خواهد بود؟

چنین اظهار داشت: یک ستیشن در يك روز دو با لونی را به فضا بر تاب مینماید که مصارف روزانه تنها در ستیشن هرات و قندهار روزانه به صد دالر میرسد که مصارف سالانه آن به ۳۶ هزار دالر بالغ شده و در سه سال اول به ۱۰۸ هزار دالر خواهد رسید.

و مصارف چیزهای دیگر مثل برق، پرسونل و غیره هم به يك اندازه در شت خواهد بود باقیمت دستگاه ها در حدود سه صد هزار دالر خواهد رسید.

از معاون ریاست هوایی ملکی پرسیدیم که آیا جزء این دو دستگاه که ام دستگاه دیگر تعالیت های دیگری را انجام دهد نزد شما موجود است یا خیر...؟

چنین توضیح دادند: در افغانستان برای هوا شناسی در طبقات مختلفه وسایل مختلفه موجود است از آن جمله میتوان از ستیشن نام برد که عکس های اقمار مصنوعات را گرفته توسط آن جبهات هوا را با سمت حرکت و سرعت آن در هر نقطه جهان که موجود باشد به زمین مخابره می نماید. این دستگاه که

ساخت فرانسه است که به قیمت ده هزار دالر خریداری شده پس توسط آن پیشگو بی بصورت بسیار دقیق و خوب صورت می گیرد آخرین سوال را باز هم در مورد ستیشن ها مطرح کردیم و آنهم چنین بود خواستیم که در مورد پرسونل هر دستگاه و تعمیر آن صحبت کنند چنین توضیح دادند: درین دستگاه ها ده نفر کار می کنند که شش نفر آن آپریشن و چهار نفر آن در رادیو خواهد کار کرد.

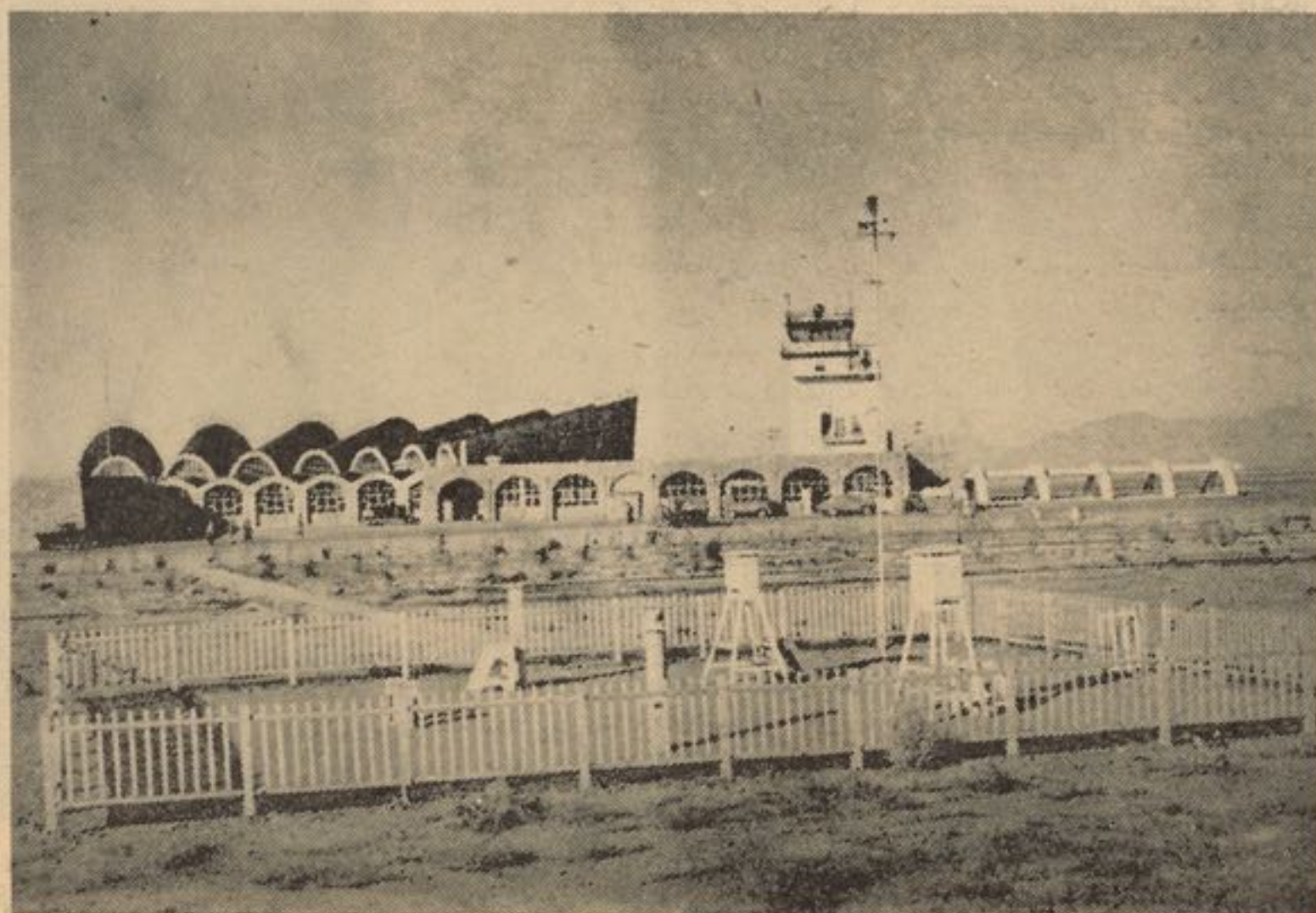
در مورد تعمیرات با پرسیدیم که چون در قندهار اکثر خانه ها بشکل گنبدی ساخته شده و قدرت بر داشت ده تن مواد دیگر را ندارد لذا مجبور هستیم تا گنبد را برداشته و بجای آن گادر و کمانکریست انداخته شود تا برای نصب ماشین آلات و غیره مساعد گردد و در هرات در میدان هوایی که خانه ها دایره بود و نسبت به هوا شناسی ما موثرین هوایی ملکی از آن استفاده نمی کرد از آنهم برای همین دستگاه ها خرابی مساعد بوده و بدسترس متخصصین گذاشته شده تا برای نصب و سایل از آن استفاده کنند.

در اخیر توضیحاتی در مورد تر بیه پرسیدیم و دل افغانی از طرف بنامی دکتر عبدالخالق شنیدیم که اینک تحریر آن خالسی از لطف

سازندار با رادیو سازند در میدان هوا بی کابل نخواهد بود.

زانجائیکه جوانان افغان برای هر گونه فعالیت و کارهای جسمی و دماغی حاضر هستند و میتوانند بعد از رفتن انجمنیان خارج جسی جای شان را بگیرد لذا در پروتوکول چنین گنجا نیده شده که در ظرف سه سال اول سازمان هوا شناسی جهان مکلف است تا جوانان افغان را برای پیشبرد کارهای این دستگاه ها تربیه کرده و برای افغانستان تحویل بدهند تا با رفتن متخصصین سازمان مذکور خلای زمین ناحیه احساس نگردد.

ستیشن هوا شناسی میدان بین المللی قندهار.



الما سی پالش غواړی او

● یوازی استعداد زشی کوی چه داوسنی

زمانی زیاتو تقاضا و لپاره شته، خواب و وایو

«پونه» دهندي فلمو نو مشهور دانستیتوت، غواړی چه دنوی نسل

لپاره په سینما کی واقعی خبری او دژوند حقیقی اړخونه ونیسی.



دگانایوتن زده کوونکی دمشق او
تمرین په حال کی

کی په مختلفو اندازو مراعات کیږی
ځینی دخپلو زیاتو شتمینو په خاطر
د تخنیک له وروستیو ساما نو نو
څخه استفاده کوی خو ځینی پیاد
ساده او پخوا نیو سامان الاتوڅخه
تر خپلی وسی پوری گټه اخلی.
په هغو ځایونو کی چه د هنری
پدیدو لپاره د ودی زمینه مساعده
وی، چیرته چه دټولیز ژوندون نور
شرایط دهنر دپرمختیا مخه ونه
نیسی، چیرته چه ژوند او هنر
سره اوږه په اوږه وړاندی تگ
وکړی هلته په لومړی درجه دخلکو
هنر(فولکلوریکي څېر یکی) پرمختیا
مومی او پیاد صیقل شوی فولکلوریکو
پدیدو څخه دټولنی تنویر، تفریح
او هنری تندی ماتو لو لپاره کار
اخیستل کیږی.

لیدی واقعیت څخه څوک سترگی
پټولی نشی چه ختیځه نړی ددی ډول
شتمینو له در که خورا بډایه ده
لویدیځ مادی قدرت دخپلو تخنیکي
او اقتصادی قوت سره سره دی پته
ژنگون کښینی او غواړی چه کمیت
د کیفیت سره یو ځای کړی او په
واقعی ډول هنر په هر شکل او
رنګ چه وی دپسری خدمت لپاره
بی استخدام کړی.

پخوا داسی وه چه دهندي فلمونو
اکثره سوژه دا رنګه اخیستل کیده
چه مثلاً یو کار (باید) دغسی وشی
مگر داموضوع کم وخت په نظر کی وه
چه یو شی هغسی وی لکه چه عینا
هماغه سانتی وی یعنی «بایسد»
ضرورت ورته نه وی.

ده چه خلاصی نلری مگر په نسبی
ډول دلاری مزل هغه وخت لنډ پوری
چه حرکت وسی، کړندی حرکت چه
داوسنی زمانی دساینس او تخنیک
له برکته دزمانی په اقتضا دکی ستر
اهمیت لری دیاد و لو
ږدی چه با یس تری
کار واخیستل شی.

لویه او بی پایانه ساحه دو مره ارته دغه اصل دنړی په مختلفو هیوادونو



پدی ډول دغکاسی لپاره پوز نیول کیږی او په دواړو برخوی عملی
تجربې لاس ته راځی.

د دوهمی موضوع هدف دادی په
لومړی مرحله کی باید حقایق هغسی
څرګند شی لکه څنګه چه اساسا
موجود وی، نه دا چه څنګه باید وی
د ایبا دخلکو کار دی چه خپلو
لیدنو څخه څه انتباه اخلی، کیدی
شی چه خلکو ته انتباه ورکړو لو یا
دټاکلی هدف دټا مینو لو دپاره د
مثالو نو یا تبصرو په راوړلو
موضوع لایسی رو ښانه کړی خو
ډیر احتیاط په کار دی چه دوا قعیت
څخه باید انحراف ونشی، د
واقعیتو نو څر ګندونه او کټ مټ
دهغو تمثیلول، انځورول یا (سن)
ته را کښل، دهنر تا دا و او بنسټ
دی، هر څومره چه په همدی لاره
کی دهری وسیلې څخه کار واخیستل
شی دبری او کامیابی په لوری یون
«تګ» دی خو که چیری د(انفسی)
تقاضا و تر تاثیر لاندی راشی
عمومیت او آفاقی بڼی ته بی لویه
صدمه رسوی.

ابتکار او تجدد:

متجسس انسان همیشه دابتکار
غو ښتو نکی دی غواړی چه په هر
څه کی نوی والی راشی یکنواختی
په رښتیا چه ستری کوونکی ده او تجدد
دژوند دحرکت او زیار نتیجه بلله
کیږی.

په همدی اساس په سینما توګرافۍ
کی هم دژوندانه دنورو پر مختګونو
په شان تحول او بدلون را ځی،
همدغه او ښتون دهغی په رنگینی
کی ستر اهمیت لری مگر بیا هم
باید چه له خپل خط السیر او هدف
څخه وانه وړی.

تمثیل په حقیقت کی یو ابتکاری
هنر دی، مونږ په شخصی ژو ندانه
کی ډیر شیان ونیو دهمدغه شیانو
انسجام، او دلیدل شوی او محسوس
شوی حالات هغه اومه لومړ نیو
مواد ونو ته مشابه دی چه ترکان یی
دیوی ښکلی څو کسی لپاره لرګی
ټولوی یا مجسمه جوړو نکی دڅټونو
ټیګو او عادی رنگونو څخه دیوی

ژوندون

استعداد ادبانه



دانستیتوت دشاگردانو یوه بله څیره
دی پته مشابه لرو لونه روس دهری
لوبغاړی له خوا په آسانه شو که
سر ته رسیدلی شی مگر دهما غی
وخت نندارچیانو دپته قانع شول
چه نوموړی لومړی درجه اکثر یسه
ویژنی خو په اوسنی وخت کی
دغه قناعت په ډیر مشکل ډول لاس
ته را تلای شی ځکه چه اوسنی
نندار چیان پوهیږی چه دژوند انه
په مختلفو اړخونو کی سر یس او
ګړندی تغییرات په هر څه کی
بدلون او تحول راو لی، د دوی
توقع دخپلو هنر مندانو څخه د
اوسنی زمانی دش شرایطو په مطا بق
اوپه ده نو طبعاً آسان کار ندی چه
هنر مند دغو پو لو تقاضاګانو ته
مثبت خواب وواپی او مشکل پسند
ننداره کوونکو دبسته وګماری چه
بی اختیاره ورته لاسونه وپړ کوی
او ور ته «آفرین» ورکړی .
د پونی په انستیتوت کی دسو
سیو لوژی ټول اړخونه خپل کپړی
په زوره تو که په فلمونو کی دی
اصل ته ترجیح ورکول کپړی چه
او سنی نندارچی له پرونی ننداره
کوونکی څخه کوم فر قونه او پیرونه
لری؟

د تنخیک له نظر په فلمو نو کی
کوم نواقص موجود دی، او څنګه
لیری کیدی شی .

یوازی د«هیرو» او هیرو سین
لپاره کافی دی چه دکا میایی او یا
ناکامی اسباب برابر کړو او که په
طبیعی ډول دوی پریډو چه دژوندانه
دعمیقو تاثیراتو او عواملو له رو په
متجسس او سخت باوره نندار چی
ته قناعت ور کړی .

پدی برخه کی دشل یا پنځه
ویشتو تیرو کلونوڅخه پوره تجربی
لاس ته راغلی دی، د مختلفو ځانګو
لپاره ځانګړی ښوونځی او اکاډمی

پاتی په ۶۰ مخکی

سینما ګانو حال څنګه و ؟
طبعاً ابتدایی مرحلی دنیمګر تیاو
سره نفیستی وی خو عجیبه پی لاداده
څه لږ وختونه دهغو سامان آلاتو
او کم شمیر پرسو تل په واسطه
داسی ښه نتایج لاس ته راځی چه
له توقع څخه لو ږ وی مونږ ولید چه
مزار خان ، نواب ، موتی لال ، یعقوب
او پریتو پراج کپور دسکندر او
اکبر په فلم کی هغو مړه بریا لیتوب
لاس ته راوړ لکه چه د او سنی
اکټرانو مو فقیه د «مغل اعظم» په
فلم کی حاصل کړی دی .

ارزښت پخپله یوډینامیکی قوت دی
پخپله دغه قدرت او دارزښت
څرنګوالی دخلکو له خوا ټاکل
کپړی ، د ټو لنی نظر او دهغو ی
فیصله په مختلفو اشکالو سره
څر ګندیږی چه دهمدی محک په
اساس مربوطی ځانګی ورته ارزښت
تعیږی .

د مثال په توګه ریحانه سلطان
دلومړی ځل دپاره دهند لومړی درجه
ملی جایزه وګټله او دا ددی لپاره
و چه د«دستا کجلی» په فلم کی
خپل رول پی په خورا ښه تو ګه
اجرا کړی وه، باید وویل شی چه

دغه قدرت علم او «پوهه» ده چه
استعداد ته قوت او جرئت ښی ،
مونږ چه دلته دتمثیل دهنر په برخه
کی استعدادونو په باره کی غږیږ و
نو دا هم باید توضیح شی چه
تمثیلی هنر دابتکار مستلزم دی
پخپله هنر مند دهغه چا شکل غوره
کوی چه دهغه حرکات او کړه وړه
څر ګندوی ، ځان هیروی او خپل
روح دهغه په وجود کی اچوی .

د«پونه» فلم جوړولوانستیتوت
په نظری او تجرب پی ډول کونښن
کوی چه دشا ملو کسانو لپاره دهغه
اصل وښیږی او هغه شا گردان د
سینما نړی ته وړاندی کړی چه
په لومړی مرحله کی استعداد ولری
او بیا دنوی معلو ماتو دهممو لو
د پاره قدرت دلای دو لسو کلو نو
را هیسی چه ددی انستیتوت فارغان
پردی مخکی ته وتلی تردیری اندازی
پوری هغه نواقص لری شوی چه
بخوا ورته دانتقاد ګوته ښو له کیده
دمثال په توګه اوس آشوک کمار
او دلپ کمار دقوی او پیماوړی
اکټرانو څخه ګڼل کپړی مگر دا
پوښتنه منځ ته راځی چه شل یا
پنځه ویشت کاله دمخه دهند د

مهمی مجسمی دجوړولو لپاره برابر
وی یا شاعر هغه کلمات چه مونږ
پی همیشه استعمالوو ، هغه مناظر
چه مونږ پی تل ګورو ، خو دی همدغه
کلماتو انسجام او تنظیم په دی ډول
مراتب کوی چه دهماغی منظری پی
په خوږو کلماتو سره د لوستونکی
اوریدونکی ستر ګوته راوړی چه دهرچا
خوښمیری او بی اختیاره ورته
«آفرین» وایی .

په فلمونه کی «هیرو» هغه وخت
بریالی کیدی شی چه دهمدغه اومه
موادو څخه داسی کار واخلی چه
هر یو په خپل ځای کی کپړدی
حرکت پی عادی مگر د مو ضوع په
چوکات کسای هغه کلمات او هغه
حرکات چه د خلکو دژوندانه سره
ارتباط ونلری د«هیرو» د کانا می
سبب ګرځی ، دلته بیا هم استعداد د
په کار دی چه دهمدغه کلماتو په
استعمال او دحر کاتو په تمثیل کی
ابتکار مینځ ته راوړی خو چه دنندار
چیانو قناعت حاصل کاندی .

یوازی استعداد نا ګام دی :

ددغو اهدا فو لپاره استعداد
ضرور دی مگر یوازی استعداد څه
نه شی کولی څو چه قدر تونلری



پدی ډول دموزیک دایر کتری لپاره په عملی ډول آمادګی نیول کپړی .

شعر پیوند محکم میان منصف و لمعه



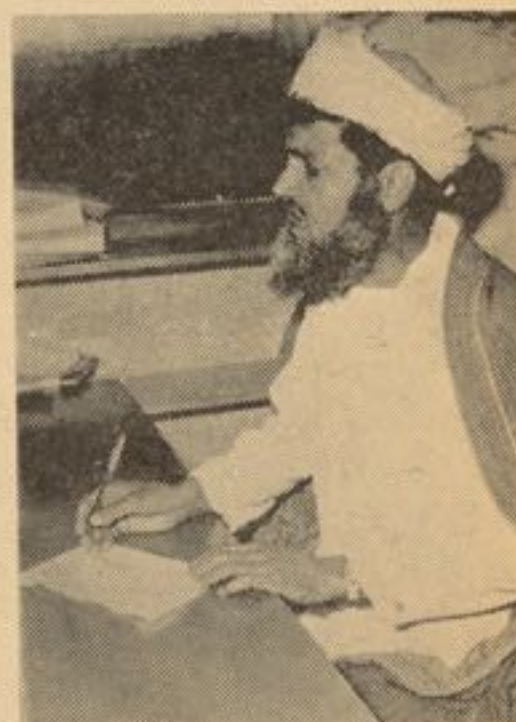
این آنها در زندگی کو چکترین اختلافی روز نکرده است.

این زن و شوهر بر ای همدیگر شعر میگویند

منصف دود و دینا شعر دارد اشعار او بعد از ازدواج رنگ عاشقانه بخود گیرفته است

زن رو شوهرش کرده گفت:

خصال مرد نیکو زینقران است
به اهل خانه دایم بوده بار است
اگر مردی بود پند خنده
یون در زندگانی جا ودا نه
نکو مردان ندارند چال و نیرنگ
اساس مردشان غیرت و تنگ
سلوک کار او مردانه باشد
ادیب و ماهر و درزانه باشد



منصف: من دو دیوان شعر دارم، یکی
بدی و دیگری به پند و ...

اگر با در د وغم با شد گر فتار
نمازد رنج خود در خانه اظهار
همیشه مرد خوش گفتار با شد
حلیم است او نه بد گر دار باشد
نچنگانه گویی کا سه به گو زه
بمثل جاعلان یک یا به موزه
یون با خاتم و فرزند غمخوار
سعادت را برای شان طلبکار
بیارد مردار سودا زیازار
تباشد شرم اگر پیچیده دستار
جبینش باز وهم آسوده ازغم
بود خندان و خوش فارغ ز عالم
سپار ای لمعه کارت با خدا وند

بصدق و راستی پیوست و پا بند
زن خندید و رویش هر کردو گفت:
- اکنون بگو زن خوب کدام زن باشد ...
مرد قلم برداشت، تبسمی روی لب
هایش نشست و چنین نوشت:
زن خوب آن زن دانا و هشیار
به شوهر دایما باشد مدد کار
زن خوب آن زنی باشد عقیقه
نکو خلق و مسلمان و شریفه
زن عالی صفت با اقتصاد است
به نزد شوهرش با اعتماد است
زن نیکو به کار خانه بیدار
ندارد عادت غوغا و آزار
زن دانا همیشه خوش کلام است
نه با همسا به صحبت کنج بام است
خبر داری کند از کار خانه
نه پیش آید ز مکرو یا پنهان
چون زن با غیرت و پرکار باشد
نه شو قش بودر سنگار باشد
یون مشغول طاعات و عبادت

بود با عزم ویر جبر و ماعت
به نو و کینه شو هر بسازد
نه اینکه روز او ابر بسازد
به هنگام میکه شوهر خانه آید
تمام کار او یکسر نماید
زن خوش خلق گر دارش حمیده
به نزد شوهرش چون نور دیده
زن با فهم جشوش باحیا است
شب و روزش به توصیف خدا است
به اهل خانه اش غمخوار باشد
شریف و فاضل و بیدار باشد
رموز و رویه شوهر بداند

ز گفتارش درو گوهر نشاند
تو پس کن «منصف» توصیف زن را
بخوا توفیق و لطف ذوالمنین را
آنگاه زن تبسمی کرد و گفت:
شعر تو خوشتر از شعر من بود، شوهر
گفت: شعر تو هم شعر نغزی بود ...
این مردشاعر صفی الله «منصف» نام دارد
و زنش که شاعره است «زلیخا» نام دارد و
لمعه تخلص میکند.
این زن و شوهر حرفهای شانرا بشعر
میگویند و قلمی منصف از در وارد میشود

لمعه می پرسد:
منصف! پرسم چه کردی جانب بازار تو
هر چه دیدی هر چه کردی راست گو افراتو
و شوهرش بشعر جواب او را میدهد و
از دیدنی ها و شنیدنی های خود در بیرون
بزیان شعر به زن حکایت ها میگوید.
در دفتر محله زوندون با عبدالله شادان
نشسته بودم و صحبت میکردیم که این مرد
وارد شد در حدود چهل سال از عمرش
میگذشت چنین گفته ای سر شانه اش بود
و دستار سفیدی بسر بسته بود، چهره گرد
و چشمان نسبتا بزرگ و سبز رنگ داشت
آهسته سلام کرد، گفتم بفر مائید، پهلویم
نشست و گفت:
نام صفی الله است و تخلص منصف ...
چند پارچه شعر آورده ام تا نشرش کنید ...
اشعارش را از دستش میگیرم، شادان که
در رادیو زیاد شعر خوانده و همیشه خودش
را با خواندن اشعار سر گرم میکند پس
صحبت ما علاقه گرفت ۰۰۰ اشعار را باهم
خواندیم، اشعاری بود در وصف مرد نیکو
و زن نیکو ...



منصف: محترمه لمعه بشعراز من سوالاتی میکند و من پاسخش را به شعر میدهم.

این شاعر زمانیکه از زن شاعر هاش یاد میکرد از او آنقدر به احترام نام می برد که شگفت انگیز

می نمود. زنش علاوه بر این که شاعره است حافظ قرآن کریم نیز می باشد



منصف ولعه هنگام مشاعره

شادان پرسیدش :

هر دو شعر از شماست ... ؟

منصف جواب داد :

- نخیر یکی را خودم سروده ام و آن دیگری را محترمه ولعه سروده اند ...

پرسیدم :

- محترمه ولعه کیست ؟ جواب داد :

- زنم ... او هم شعر میگوید .. مایک

زوج شاعر هستیم ... آنقدر به شعر علاقه داریم که هر لحظه برای همدیگر شعر میگوئیم تمام صحبت هایمان شعر است .

شادان میگوید :

- شما چه زن و شوهر جالبی هستید ... باید زندگی تان خیلی خوش بگذرد ...

جواب میدهد :

بلی خیلی خوش می گذرد ... من از شانزده سالگی به شعر گفتن آغاز کردم ، من اصلا از قندهار هستم و در کابل تولد شده ام و در همین جا بزرگ شده ام ، ولی محترمه ولعه از بدخشان است که در مزار شریف بزرگ شده است .

منصف همین طور از زنش با احترام یاد می کرد و او را محترمه می نامید ، پرسیدم : شما دو نفر چگونه بر خورد کردید ، چگونه ازدواج نمودید ؟

منصف جواب میدهد :

- سه سال قبل با شخص محتر می که حافظ قرآن کریم بود و مو لوی غوث ا لدین نام داشت برخورد کردم اشعارم را برایش خواندم خیلی پسندید ، از زندگی خصوص من پرسید وقتی فهمید تا حال زن نگرفته ام حاضر شد دخترش را بمن بدهد از من طویانه لغواست و مصارف اضافی را اجازه نداد من

با دخترش یعنی ولعه ازدواج کردم ، ولعه هم شاعره است و هم حافظ قرآن کریم .

می پرسم :

- زندگی شما چگونه تامین میشود ؟

- من در شهر عریضه نویسی میکنم ،

محترمه ولعه هم در خانه شاگردانی دارد که آنها را درس میدهد ، ازین طریق زندگی مادی ما تامین میشود ...

درینوقت شادان می پرسد :

- تا حال چند پارچه شعر سروده اید و این اشعار چه نوع اشعاری اند ؟

منصف

نوهیخ

هغه باغ چه بی و طبه وی نو هیخ	هغه زوی چه بی اد به وی نو هیخ
چه بر حال د خیل مین دلسوز نهوی	معشو که که شکر لبه وی نو هیخ
چه درمان زما دزده رونج پری نشی	آدوا که مجر به وی نو هیخ
بنه هغه دی چه که علمه بهره مندوی	که مغرور به تشن نسبه وی نو هیخ
به یوه جرعه دمیو یی بناد نکرم	هغه جام که لب تر لبه وی نو هیخ
به گرم زما دزده درونج درمان شه	خوار منصف که معذ به وی نو هیخ

منصف پاسخ میدهد :

- من دودیوان شعر دارم ، یکی بزبان پشتو و دیگری بوزری ... اشعارم مشتمل است بر قصیده ، غزل ، مخمسات ، رباعی ...

شادان باز هم پرسید :

- وقتیکه بالعه ازدواج کردید چه تاثیری در شعر تان رخداد ؟

منصف با تفسیری پاسخ داد :

- شعرم بیشتر اجتماعی و عشقی شد ، قبل بر آن اشعار تصوفی میسرودم .

می پرسم :

- شما سه سال قبل ازدواج کردید ، آیا درین مدت مساله ای که باعث بروز اختلاف بین شما گردد بهمان آمده است ، آیا تفاوت سن تان با همدیگر زیاد نیست ؟

هنوز هم مانند عاشق هابنظر می رسید ...

منصف جواب میدهد :

- بلی من مانند یک عاشقم ... کوچکترین اختلافی بین مادر زندگی زنا شوهری میسرور نکرده است ، من چهل سال دارم ، ولعه ۲۸ ساله است با آنهم از بسی جرات مثل من فکر میکنم ، شعر پیوند عمیقی بین ما بوجود آورده است .

من و شادان دقیقانه حرکات او را و طرز صحبتش را زیر نظر میگیریم ، هیچانا تشنگانیکه از زن خود و از اشعار زنش صحبت

میکند جالب و قبل وقت است ، بخصوص احترامی که غیایابه خانمش دارد شگفت انگیز می نماید .

می پرسم :

- فرزندی دارید ؟

جواب میدهد :

- در انتظار فرزندی هستیم ... ممکن

است بزودی پدر شوم .

شادان میگوید :

- وقتیکه فرزندی داشته باشید حتما موضوع شعر شما بین زن و طفل تان تقسیم میشود ، حالا برای همدیگر شعر میگوئید آنوقت ممکن است هر دو برای فرزند تان شعر بگوئید .

منصف میگوید :

- بلی ممکن است همینطور باشد .

می پرسم :

- مشغولیت دیگری غیر از شعر گفتن هم دارید ؟

- بلی ... مطالعه میکنم روزنامه ها و بخصوص مجله ژوندون را بخانه می بوم و هر دو با علاقه به مطالعه آن می پردازیم سخن طولانی ترمیشود ، دریای صحبت از من میخوام چند پارچه شعر خود ولعه را برای من بدهد ، در ضمن اجازه میدهد عکاس مجله بخانه اش رفته از او و زنش عکس هایی بردارد . (پایان)

مترجم: نیرومند

آفریدنیچاک



برگزیده

ماهی بریان برای يك گنهكار

میخواست شوهرش بجهنم برود، زیرا برای خودش سرگرمی پیدا کرده بود. شوهرش يك آتشز لایق بود، اما نه يك شوهر خوب...

به تفکر فرو رفت. صدای نفسش از میان لبها شنیده میشد. او به آهستگی گفت: خروجی همراهی کرد. وقتی تنه‌اش، دوباره لطف‌آمین تابلو برای من بگیرد. دوهزار به اتاقی رفت که حوضچه، شیشه‌ی ماهی‌ها دالبر برای تابلومی پردازم. بقیه در صفحه ۵۹

نورما عقده‌اش ترکیده گریه‌کنان از اتاق بیرون رفت.

هاردینگ ناگهان به تفکر پرداخت. ناگهان سعی نمود برای این پیش آمد نورمادلیلی بتراشد و این اندیشه نزدش پیدا شد. نورما از من سیر شده است. هرچه

نباشد او ۲۵ سال از من جوان تر است. آفتاب بدخل اتاق تابیده آنجا روشن ساخت نور، اظهار کرد: من خسته هستم و خنک می‌خورم.

دایرت سونیسن مویک و پلیت رنگها را از دستش به روی میز گذاشته، يك قدم عقب رفت. در حالیکه به تصویر روی سه پاینه نگاه میکرد زیر لب غم‌غم نمود و سپس به نور گفت: خوبست استراحت کن.

تصویر نورما را برهنه در کنار يك چشمه آب نشان میداد.

نورما از دیدن تابلوی هیجان آمده صدازد: دایرت تو يك نابغه هستی. سپس دستهایش را دور کردن او حلقه کرده علاوه نمود: اکنون تصویر را بگذار و قدری به نورمای خود فکر کن. توجه داشته باش که نورما ترا دوست دارد.

دایرت ویراد آغوش گرفته و به روی کوچ خواباند. گرترو خبر آورد:

«آقای هاردینگ. یکنفر بنام آقای ویدرومیخواهد باشما حرف بزند.» بل پشت میزگارش نشسته بود و سخت به چیزی می‌اندیشید: «خوبست، بگویند باید.»

مرد لاغر با صورت استخوانی و شانله‌های که قدری بطرف پیشروی خم شده وارد اتاق شد. دستهایش از حد نورمال درازتر میشد: «سلام علیکم آقای هاردینگ.» او کلاه خود را از سر برداشته روی يك کوچ انداخت.

«بنشینید آقای ویدرو. سگرت میل دارید... از کارت‌تان چه نتیجه گرفتید؟»

«آنطور که حدس می‌زدم موضوع آنقدر هاهم ساده نیست. خانم شما کاملاً...»

هاردینگ خودش را روی چوکی جمع و جور کرده با لحن قاطعی اظهار داشت: «میخواهم داستان زنباله داری بمن حکایت کنید.»

تبسمی تمام صورت ویدرو را فرا گرفت. «خانم شما هر يك روز بعد از يك نقاش میرود. ایندو نفر تقریباً از شش ماه به اینسو همدگر را می‌شناسند.»

«این نقاش مردم‌شناسی است؟» ویدرو مجدداً تبسم نمود: يك نابغه شهیر است. من به او تیلۀ او داخل شدم. این جوان از نقاشی سر رشته دارد.

هاردینگ سوال کرد: «اسمش؟»

«دایرت سونیسن. اهل نارویژ است. علاوه تصویری رنگ روغنی از خانم شما کشیده است. يك ژست مقبول. همسر شما اندام و سوسه‌گنده دارد.»

هاردینگ برای يك لحظه چشم‌ها را بسته

بل هاردینگ امروز صبح مثل هر روز دیگر و مطابق معمول با او اگواریوم ماهی‌ها مشغول شد. او به ماهی‌های قیمتی خود همیشه غلامیدار. در همین لحظه نورما در بالابوش خواب آبی رنگ ابریشمی وارد سالون شد.

هاردینگ تبسمی نموده گفت: «صبح بخیر عزیزم، امروز خودت را چطور احساس میکنی؟» او از راه بینی هوار در شش‌های خود فرو برده جواب داد: «بسیار بد. اینجانبوی ماهی میدهد. و این برخلاف انتظار است.» او سپس بایک حرکت دست موهای طلایی رنگش را از روی پیشانی دور کرده بطرف هاردینگ خیره نگریست.

بل هاردینگ نظرش را از او برگرفته و به اگواریوم نظردوخت که صرف يك ماهی فوگو در میان آب شنا میکرد. این ماهی يك نمونه‌ی انواع ماهی‌ها بود اما رنگهای مختلفی داشت. او با استخوان پشت دست ضربه بد یوار شیشه می‌انگیزید. اگواریوم نواخت. ماهی شپسپ هایش را تکان داده قدری سر آب آمد و چشمهای گردش را بطرف بل کرد.

بل اظهار داشت: «نورما! تودرین اواخر تغییر کردی. چرا اینطور شدی؟ می‌توانی علتش را بمن بگویی؟ رفتار تو نسبت بمن غیر دوستانه میباشد. می‌خواهم بدانم دلیلش چیست؟»

نورپاسخ داد: «هیچ. مراجیزی نشده است.»

پیشانی هاردینگ پراز چین شد: «من میتوانم حدس بزنم که توجه فکرمیکنی؟ تو می‌خواهی که من بجهنم بروم و از پشت گم شوم.»

«شاید همینطور باشد که تو می‌گویی.» هنگام صرف ناشتای صبح قیافه بی‌تفاوتی بخود گرفته بود. او يك پارچه پوست را نیم کرده با کمی مسکه فرو برد و آنگاه از جایش برخاست. بل متعجبانه سرش را بالا کرده پرسید: پس کردی.

نورما به گرختی پاسخ داد: «بلی، خیاط منتظر منست.»

بل هاردینگ مظلونانه ابروهایش را بالا برده اظهار داشت: «توقف همین...»

«حالا می‌خواهی بمن دستور بدی که چه وقت باید نزد خیاط بروم و چه وقت نروم؟ من درین خانه لعنتی تودیوانه می‌شوم. تو تمام روزت را با این ماهی‌های کثیف و بوی‌ناک مشغول میشوی یا وقت خود را در آشپزخانه می‌گذرانی تا نسخه‌های ناقص غذاهای جدید را برای کلوب آشپزها تمرین و آزمایش کنی و یا از بورس‌های تجس معاملات پولی حرف بزنی.»

هاردینگ لب‌هایش را جمع کرد: «مگر توحق نداری. ازین ناحیه شکایت کنی. زیرا هر چه يك زن می‌خواهد، تودرا اختیار داری.» «بلی همه چیز. حتی يك شوهر پیر و از کار افتاده.»



ترجمه از نیر

ارتباط رنگ چشم با اختلاف روش در بین انسانها و حیوانات



Photos from AP and National Audubon Society

برنده بی ما نند يك نوع پر نده
مکس خوار که رنگ چشمش
سیاه تاریک است می تواند غذای
خود را با سرعت بسیار زیاد بدست
آورد در حالی که حشراتی که رنگ
چشمشان روشن است غذای خود را
به تانی از روی زمین و در ختان
بدست می آورند.

در بین سگ ها طو ر ی که دا کتر
ورسی در نتیجه تحقیقاتش یافته
سگهای که برای نگهبانی از خانه

و یا سگ های خانگی، تریه می
شوند چشمان سیاه می داشته باشند
اما سگ های شکاری رنگ چشمانشان
روشن میا شد.

در نتیجه این کتابش دا کتر
ورسی چنین نتیجه گیری میکند که
انسانها و یا حیوانات دارنده چشم
روشن يك وظیفه را با تأمل و
درنگ پیش می برند اما انسانها
و یا حیوانات چشم سیاه در وظایف

شان سرعت و احساسات را نشان
میدهند و این روا نشناس ۳۷ ساله
تذکر مید که نتایج تحقیقات وی
بیشتر به گروپ های انسانها و

حیوانات تطبیق می شود تا به يك
فرد و اما اشخاص و یا حیوانات
چشم سیاه به هیچصورت کدام
برتری مطلق نیست به انسانها و یا
حیواناتی که چشم روشن دارند
ندارد و نه عکس این موضوع درست
است.

داکتر ورسی با کمک سه نفر
دیگر يك مطالعه سیستماتیک را
در باره رنگ چشم و کفایت اشخاص
در سپورت های مختلف انجام داده
است.

در احصائیه های بازی های
بیسبال در سال ۱۹۶۹ وی بین
اشخاص چشم آبی و چشم سیاه که
در این بازی هاشرکت جسته بودند
چنین نتیجه گیری کرد:

۶۸ فیصد آنها یکه چشم آبی
داشتند به همان پیمان که مسابقه
را بردند به همان اندازه در مسابقات
شکست خوردند در حالی که صرف
۲۵ فیصد مسابقه دهندگان چشم
سیاه این نتیجه را بدست آوردند.
داکتر ورسی بعد تحقیقات

خود را در میدانهای فوتبال دنبال
میکند و میگوید سیاه پوشان
امریکایی که چشمان سیاه دارند
بطور عموم در همان قسمت های
میدان بازی می کنند که زیادترین
سرعت و عکس العمل آنی را ایجاب
مینماید. ورزشکاران چشم سیاه
بیشتر در مواضع دفاعی میدان
که سرعت عمل و قدرت عکس العمل
از خصوصیات عمده آن است بازی
مینمایند.

بعد روا نشناس یونیورسیتی
جورجیا دامنه این پرنسپ را به
حیوانات نیز گسترش میدهد و عین
اختلاف را بین چشمان تاریک و
روشن حیوانات میا بد مثلا در

گلف و یا بیسبال ورزشکار این
فرصت را دارد که خودش را فعال
نگهدارد و آنها یکه بر خود کنترل
دارند می توانند تا انجام کارشان
حوصله بخرچ دهند مثلا يك پشه
میتواند پیش از آنکه حمله کند
مدتی را در نزدیکی سوراخ موش
با حوصله سپری نماید.

در مقابل کسانی اند که در برابر
عمل دیگران به سرعت فکر میکنند
و در چند لحظه بی عکس العمل نشان
میدهند مثلا يك ورزشکار توپ
فوتبال را به سرعت از کنج میدان
پاس میدهد و یا يك سگ بر شخصی
که داخل منزل صا حبش شده حمله
می برد.

عقیده چنین است که بین رنگ
چشمان و قدرت اشخاص و
حیوانات در انجام يك کار ارتباطی
وجود دارد.

انگیزه داکتر ورسی برای پیدا
نمودن ارتباط بین رنگ چشم و
کفایت اشخاص و حیوانات در انجام
کارها از مطالعه این دو موضوع
نشأت گرفته است.

وی دیده است که ورزشکاران
سیاه پوست امریکا که اکثریت شان
چشم سیاه دارند در میدان سپورت
همان وظایفی را انجام میدهند که
عکس العمل سریع را ایجاب مینماید
و آنها یکه در چنین بازی ها توأم
با درنگ و تأمل بازی می نمایند
رنگ چشمشان روشن میا شد.

بسیاری از مردم عوام رنگ چشم
را از همان نگاه ناول های رمانتیک
می بینند تا از نظر مطالعات علمی.
اما اکنون در قبال چهار سال مراجعه
به کتب و جمع آوری احصائیه ها
يك روا نشناس یونیورسیتی
جورجیا در امریکا نتیجه گیری کرده
که رنگ چشم با اختلافات روش
های مهم بین انسانها و حیوانات
ارتباط دارد.

مخصوصا داکتر مورگان ورسی
میگوید: رنگ چشم يك نفر با کفایت
وی در انجام کارها و اینکه آنرا
باخونسردی به سر می رساند و یا
در برابر آن عکس العمل احساساتی
نشان میدهد مرتبط است.

وی این دو نوع روش را چنین
تشریح میکند. بعضی ها پر خود
يك اندازه تسلط دارند و يك وظیفه
را در همان وقتیکه برای آن تعیین
میکند می توانند انجام دهند
مثلا در سپورت از جمله بازیهای



بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

پس نمود و روی آن خم شد: گفت ۲ درجه
بطرف راست
سرافینو در حالیکه سکان را به استقامت
جدید تنظیم میکرد دنبال شوخی اول خود را
گرفت: اگر از من پرس میگویم واقعا خیلی
زیباست حتی نازکتر و لذیذ تر از انگور...
گریج حرف او را قطع کرد: تو بسیار حرف
یاد داری.

بعد خودش سرگرم روشن کردن موتورها
شد و در عین حال با خود اندیشید: دختر
اسرار آمیزی است. زیبا، پولدار و غصو
یک خانواده بزرگ و اشرافی. ممکن بود خود
را غلط معرفی کرده باشد ولی آیا دروغی باین
بزرگی را میتوان بدان آسانی گفت؟
در حال اوتصمیم خود را گرفته بود که
در معیت دختر سری به جزیره ملیونس بزند
و تحقیق کند دنباله این حادثه در آنجا چگونه
طی میشود.

این خصوصیت روحیه کنجکاو پولیسی
و ماجراجوی او بود. بعد باین فکر که باین
دختر چه کند، شاید لازم بود ویرایه لومیس
تسلیم بدهد. اگر لومیس بتواند باین
جریان علاقمند شود، شاید هم این یک
معامله تجارتي بود. گریج در حالیکه به تخت
پشت خوابیده بود این اندیشه ها را در سر
می پرورید، ستاره ها، بزرگ و مشعشع
بودند. او آواز خرخر موتور، جغجغ قایق
کهنه و حتی آواز خلیف امواج را بوضاحت و
دقت می شنید. رفته رفته خوابی عمیق او را
در بود.

فصل چهارم

وقتی بیدار شد باز هم سلیتارا مقابل
خود یافت که میگفت:
- می خواهم بمن بگوئی چه میکنی و چه
تصمیم گرفته ای؟
به فیسوس میرویم.

- افراد من چه میشوند؟
- به آنها کسی کاری ندارد البته در
صورتی که خلاف دستور من کاری از آنها سر
نزدند. بعلاوه آنها افراد شما نیستند.
- ولی بحساب و مصرف من کار میکنند.
لاجرم وظیفه حفظ سلامت آنها نیز بدوش
من می افتد.

گریج نگاهی به او انداخت. دختر که واقعا
جدی صحبت میکرد گریج گفت:
- ولی قرار نیست هر چیز بد لغواه شما
صورت بگیرد.

سلیتا در حالیکه از چشمانش برق خشم
ساطع بود جواب داد:
- برنارد همیشه میگفت انگلیسها مردمان
شریف، صديق و مبادی آداب استند. پس
چرا وقتی دارم حرف میزنم و ایستاده ام از جا
بلند نمی شوید؟

- آخر یکی از افراد شما را مجروح کرده است
و گذشته از آن فوق العاده خسته ام.
- معذالك میتوانی مراتب ادب را رعایت
کنی. من يك پرنسس استم.
گریج تبسمی کرد:
- آه... زنده باد پرنسس!

از اینجا با ما همراه شوید

گریج غلو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته
شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس
از شدت غم به یکی از جزایر یونان اندر اکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی
میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی
او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت
خیز خاور میا نه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیوز یونانی و همسرش
فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شد و به وسیله فریفتن آنان
لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کرد.

دختر که باناراحتی بسوی گریج نگاه کرد.

وضع او خنده آور بود پرسید:

- بمن شوخی می کنی؟

- خیر... خیر... این يك عنعنه قدیمی

انگلیسهاست.

- استیضای خانها؟ در کشور من باز نیا

جدی صحبت می کنند.

- آه، پس خواهی میکنم ازین کشور

قدری بیشتر بمن صحبت کن.

دختر بعنوان توافق شروع به تعریف از

کشور حرم کرد. کشوری را که با کوه های سر

فلک کشیده و بیابانها محاط است. خاک

حاصلخیز دارد. در میان دره های سر سبز

و شادابی رودخانه های خروشد و مردان

و زنان باروخی آزاد اینسو و آنسو میدوند و

بکار و بار زندگی دهاتی و شهری خود سرگرم

اند. وقتی اینها را می گفت چشمانش از غرور

و افتخار می درخشید. آنقدر از محاسن

کشورش با شور و هیجان صحبت کرد که کم کم

صدایش به ارتعاش درآمد و در آخر افزود:

- من نباید اینطور صحبت میکردم که

احسا سانی شوم.

- گمان کنم درد دوری از وطن آزار تان

میدهد. گریج این را گفته بلافاصله بدنیا

آن توضیح کرد که چنین حسی چه مفهوم عالی

و بزرگ دارد.

دو نگاه دختر که باز همان حالت مغرور و

شاهین آسا پدیدار شده و گفت:

- بمن شوخی نکن.

گریج جدا از او معذرت خواسته اظهار

داشت.

- مغز من زیروزی شده پرنسس عزیز.

فکر کنی آخر من و سرافینو فقط دو ماهیگیر

ساده هستیم.

- و قاجاچی.

- درست است، قاجاچی هم هستیم.

شما تصدیق کنی که ما بلد نیستیم یا يك

پرنسس چگونه پیش آمد کنیم. فکر میکردم

امشب يك اندازه کار و غریبی خواهیم کرد

بجای آن کار ما بزود خود کشیده و این خود برای

سرسام شدن ما کاملا کفایت میکند.

حذر است زخمی شدی ولی نتیجه کارت

موفقیت آمیز بود.

- آيا قبل ازین گاهی شخص مجروحی را

دیده ای؟

- خیلی ولی این روزها نه چندان. مناسبات

ما با همسایه ها خوب است و مثل دوره پدر

کلام زیاد جنگ و خونریزی نداریم. آن

وقت عابضی از قبایل وحشی بقصد اسیر

بردن به عشیره ما تجاوز میکردند.

- بعد چه واقع می شد؟

- پدر کلام برای دفاع از جان افراد ملت

خود قهرمانانه جنگید و سران متجاوز را کشت.

ایام ملت از او جزء ملکیت او نبودند؟ هر کس

مجبور است برای حفظ ملکیت خود، مقاومت

کند.

گریج که غرق لذت بردن از آهنگ خوش

صدای دختر بود گفت:

- من هم امشب همانطور کردم یعنی کاری

را که پدر کلان تو کرده بود.

- انصافا حق بجانب بودی ولی در مورد

من که چیزی نمی فهمی!

گریج آهسته آهسته و با دقت زیاد از جا

بلند شد و در حالیکه مقابل سلیتا خم میشد،

به او ادای احترام کرد.

- ببین باز هم می خندی. مگر به پرنسس

بودن من شبیه داری!

این را گفته بسوی بسته که با خود حمل

میکرد دویده آنرا کشود و محتویات آنرا در

عرشه خالی کرد: جرابها، بلوزها، بطولونها

دستمالهای عرقگیر. بعد هم پیراهن های

خواب نفیس ایریشمی، کتان، توری و غیره

را هموار کرد و در آخر جواهرات خیره کننده

خود را از قبیل دستبند، گردن بند، انگشتر

و گوشواره های قیمتی برخ گریج کشید که

اکثر از الماس برلیان، یاقوت و مروارید اصل

تکین کاری شده بود. دهان گریج از حیرت

بازمانده نمیتوانست برای آنها قیمتی تعیین

کند این کلکسیون بی بهایشهای راجیره

کرده بود. بالاخره بزبان آمد:

- آيا نمي ترسی من این ثروت بزرگ را

تصاحب کنم؟

- خیر. میدانم نمیتوانی این کار را بکنی.

- تو دختر ساده و خوش قلبی هستی. بگو

به بنیم چند سال داری سلیتا؟

- ۱۹ ساله ام. دیگر دختر کوچکی نیستم

همچنانکه تو بکنی انگلیس نیستی.

- تو فکر میکنی من انگلیس نیستم؟

- طبیعاست. برنارد بمن گفته است که

اکثر انگلیسها حقه باز و خائن اند ولی تو اگر

هم انگلیسی باشی خیلی مؤدب هستی و

کتر دروغ میگوئی.

- ولی تو گفتی که خود برنارد هم انگلیسی

است؟

- معذرت می خواهم در مورد او صحبت

نخواهم کرد. بعد سرعت سوال کرد:

- راستی نام تو چیست؟

۲. پطروس. سرافینو پدرم است.

دختر در حالیکه سر خود را بتأثر می چنان

گفت:

- در حال اکنون گذشته است ولی دروغ

گفتن بیچوچه يك کار شایسته نیست

پطروس.

سپیده دم بود. در نور نخستین اشعات

بامدادی دسته گشتی های ماهیگیری اندر اکی

را روی دریا تشخیص دادند. سرافینو قایق

خود را بیک دوتا از آنها نزدیک کرد. قایق

برادر زنش را انتخاب کرد و آلمانی و سلیتارا

بدان قایق منتقل نمود و بعد هر دو قایق بسوی

ملیونس بحریمایی خود را ادامه داد.

گریج تا طلوع کامل خورشید و احساس

گرمای، خوابید.

همینکه بیدار شد توانست جزیره های

خود و بزرگ رادر اطراف شان تشخیص

بدهد. وقتی به بندر کوچک ملیونس داخل

میشدند برادر زنش از آنها جدا شد و تسا

تادر کنار ساحل خارج از بندر احتیاطا

منتظر حوادث بعدی بماند.

سرافینو باز بانها را پائین کشید. گریج

برای آنکه کشتی کوچک را بدون آسیب وارد

بندر کنند، از جا بلند شده بکف با سرافینو

پرداخت. گریج سکان را بدست گرفته آرام

آرام کشتی را بدخل بندر پیش می برد و در

عین حال به تما شای آبادیهای سیدرنگی

که مثل تراس در ساحل دریا بنا شده بود،

پرداخت. اینجا واقعا يك شهر زیبا و کوچک

بود. عمارات سپید با باهای پوشیده از

گرامیت سرخ و آبی جدا دل از دست می برد.

اکثر خالگاه های عمارت را درختان زیتون

و کاج پر میکرد. موتور های سالخورده قایق

فرسوده پیر مرد را آرام آرام در آبهای

ساحلی پیش می برد و گریج فکر میکرد این

موتور ها شاید برای هزار من بار محتاج

يك ترمیم اساسی شده است.

در بندر يك قایق دیگر هم دیده می شد.

گریج و سرافینو با نگاه خود به جستجوی يك

محل توقف بر آمدند. پیر مرد گفت من میروم

تو بیشتر دقت کن. از طناب قایق دیگر

گرفته کشید و باین ترتیب قایق کهن سال

بسلامت بساحل پهلو گرفت.

گریج برای اینکه سرافینو بتواند بساحل

پائین شود اندکی به موتور ها گاز داد و دوری

کشتی را بسوی آب آزاد بر گردانید. چند

نفری که در ساحل بودند نیز به پیر مرد کمک

کردند و او بارامی پابشکی گذاشت و طناب

قایق را که در دست داشت بیک از کتدهای

درختهای ساحلی محکم بست. گریج موتور

را خاموش کرده در عین حال پهلوی قایق را

بقایق قبلی بست و دنبال پیر مرد بخشکی

رفت.

آنجا پیر مرد بانو نری که ظاهرا بومبی

می نمودند صحبت می کرد. گریج هر چه زود

تر خود را به آنها رسانده هر چار نفر در یکی

از کوجه های تنگ و تاریک فرو رفتند و بعد

در یک رستوران داخل شدند. آنجا خیلی

به عجله ماهی بریان صرف کردند، و بس

از نوشیدن قهوه منتظر ماندند. چیزی برای

گریج وقتی دید سرا فینو توانست پول
ها را تماما جمع بکند آنگاه سکه طلا را به
دایتون داد. دایتون سکه را بدقت دید بعد
پرسید این دختر بچه شباهت دارد ؟
گریج جواب داد :

به طلا می ماند . درخشند و لغزان .
مرد غول پیکر به خنده درآمد: «ازتو
خوشم آمد اگر خوب حرکت کنی واعتماد
مراجلب نمایی باتو کار های دیگری هم انجام
خواهم داد ولی اگر کله شقی کنی آنوقت
از جانب نخواهم گذشت. این را فراموش
نکن :

سرافینو را نشان داده افزود:
- شعله در ساختن بدن يك انسان بايك
گلوله، برای من از بازیچه هم ارزش کمتر
دارد:

گریج در حالیکه دردل تصدیق میکرداگر
دایتون بخواهد درچنین موقعیتی هر دوی
آنانرا بسپولت میتواند نابود کند. جوابا
اظهار داشت:

- چه احتیاجی بیک بازی خطرناك داریم؟
این يك مسأله خیلی ساده است.

این را گفته سر بوتل مشروب را باز
کرد. بعد از آنكه قدح خود وسرافینورا
لبریز ساخت. از جابلند شد تا قدحی دیگر
برای دایتون تهیه کرد. دایتون بسرعت
گفت:

- هیچ تلاش نکن. من مشروب نمی خواهم
تو مشروب خودرا بخور وبعد برو وجنسرا
بیاور.

گریج شانه بالا افکند مشروب خودرا
سر کشید. مثل این بود که مشروب بوجون
درهم کوفته وخته اوجان تازه می بخشد.
سرافینو هم قدح خودرا برداشت ودایتون
خطاب به اوگفت :

- لازم نیست توهم عجله کنی. اینجا
بامن خواهی ماند وقتی همکارتدختررا آورد
وبمن سپرد میتوانی بروی .
درختم این گفته اشوقتی دیدچهره گریج
درهرفته است . چنان به شدت خندیدکه
تمام ظروف روی میز بهصدادرآمد. دایتون
افزود:

بقیه در صفحه ۵۵

خوبست نشانی را بنویسم.
کتابچه وقلم خودرا بیرون آورده روی آن
يك گروگی کشید که خیلی واضح بودوبخوبی
مسیر آنها را تعیین میکرد. گریج نگاهی به آن
افکند پرسید :

- خوب چه وقت ؟
- شما خواهام گفت: افراد من آنجا
انتظار می کشند. خطری وجود ندارد البته
برای ما.

گریج گفت :

- برای ما هم نباید باشد خوب. پول ما را
کطف میکنند؟

مرد غول آسا دست بجیب برده یکدسته
دالر امریکایی بیرون آورد. یکپزار دالرازان
جدا کرده روی میز گذاشت وافزود: این
برای خلاصت وقتی دختر را تحویل دادید.

سهم دیگری نیز خواهید داشت .
سرافینو در حالیکه بسوی پولها نگاه
میکرد گفت: داشتن اینقدر پول نقد درجیب ما
خالی ازخطر نیست. دایتون جواب داد:

- کسی جرئت چپ نگاه کردن بمن راحتی
درخواب وانديشه خود ندارد..

سرا فینو دست دراز کرد که پولها را
بردارد ولی دست دایتون بسرعت روی دست
او فرود آمد و مرد غول پیکر بالحن سرد
پرسید :

- آیا دختر باشما همت یاخیر ؟
گریج جواب داد :

- چرا ؟ و برای اینکه باور نان بیا بد این
راتما شیا کنید . در میان كف دستش يك
لویی طلا برق میزد . توضیح داد : این را
از میان لباس هایش گرفته ام لبها شیا
غرق این طلا هست .

دایتون دست دراز کرد ولی گریج که قولا
مشت خود را بسته بود گفت: پیرمرد را بگذار
سهم خود را بردارد . ما مرد های کار استیم
نه گانگستر .
وقتی دایتون دست از روی دست سرافینو
برداشت ، رنگ دستهای پیرمرد سیدگشته
و چنان می نمود که قدرت حرکت دادن آنها
ندارد

- خواب می بینی . اوهم مثل ما يك
انسان عادی است

- ولی خیلی درشت اندام وکوه پیکر
است .

- آری خیلی درشت . مشتی که حواله کنی
به خلا نمیرود ودر جایی از جشه اش گیر
میکند.

مرد قوی هیکل نگاهی به اطراف خودافکند
وبعد مستقیما بسوی میزیکه آنها نشسته
بودند. آمد . باجسته غول آسای خودش بالای
سیر آنها رسیده وبالحن نه چندان مؤدب
ومهربان گفت :

- میتوانم بنشینم.

رومی لبچه دارش بخوبی آشکاربود.
گریج بابای خودش يك جوگی را بسوی
اوراندو مرد غول پیکر روی آن نشست. ولی
درین نشستن خیلی دقت بفرج داد شاید
می ترسید جوگی زیر وزن سنگین او خورد
شود. در همان حال گفت :

- می خواستم شما مشروب سفارش
بدهم.

سرافینو جواب داد:

- اگر کیناك باشد بهتر می شود.

مرد غول پیکر دست بجیب فراخ خودبرد.
يك بوتل « کوروویزر » بیرون آورد وگفت:
- حتما نام مرا میدانید؟

گریج جواب داد:

- آری مستر دایتون بلیز.

مرد تایید کرد واظهار داشت:

- قرار بود شما چیزی بیاخورد بیاورید.

- آری یکتفر را آورده ایم. ممکن است
نام او را بگوئید؟

دایتون بلیز فوراً جواب داد:

- سلینا بنت حسین از حرم می آید.

حالا او کجاست ؟

گریج گفت:

- در فایق ما بسر می برد. چه وقت میل
داری ببار بهش ؟

- هم اکنون الساعه.

- همینجا ؟

- خیر در جزیره خانه می دارم. با فایق
نان میتوانید پیش بروید.

گفتن نداشتند و فقط باین اکتفا کردند که
تاریسیدن نوبت نوشانوش کیناك. فقط به
نوشیدن قهوه معروف آفرودیت اکتفا کنند.
قهوه خانه آفرودیت وسیع وچار جانبش
بادیوار هامحاط شده بود. هوایش درسایه
درختان کاج راحت وگوارانی خاصی داشت.
درحالیکه داخل قهوه خانه نشسته بودند از
تماشای صفائی ونظافت داخل کوه که از
بنجره معلوم میشد، حظ می بردند. معدلك
انتظار طولانی وخاموشی خسته کننده شده
بود. برای سرگرمی مشروب سفارش دادند.
مشروب هم مثل هواوفضای آنجا نفیس و
مست کننده بود. هر دو بسوی هم میدیدند
زیرتأثیر مشروب قوی بی آنكه زبان
بکشایند بانگاه ابراز تگرانی میکردند که
چه شده آنها دونفر مغافرات ناشناخته ایرا
قبول نموده اند .

شاید حوادث چنان بعجله اتفاق افتاده
بود که آنها فرصت نیافتند به وخامت بعدی
اوضاع بیدیشند . چاره نبود .

حالادیکر باید انتظار بکشند . سرافینو
درطول مدت یکساعتی که بوتل مشروب روی
میزقرار داشت ، ملتفت شده بودکه گریج
فقط يك گیلان نوشیده است . خوشحال
بودکه فرزند خودرا بوضع سابقش بازیافته
ودیکر در او آن عطش پایان ناپذیر را در
مقابل شراب سراغ نمیکرد. بلکه میدید که
سعی داشت نیرو وچابکی سابق خود را
زودتر اعاده نماید. آری سعی میکرد همان
گریج نیرومند ، جسور ونترسی شودکه
سرافینو به آن افتخار مینمود. باهمین فکر
ها وهم نشئه شراب سرپروردروی سینه اش
خم شد. فصل خوابیدن اوآغاز میگردد .
گریج نگاهی بسوی اوافکند تبسم کرد .
یدرخوانده اش نسبت به سالیان قبل هیچ
فرقی نکرده بود مثل این مینمودکه هنوزدر
همان سالهای نخستین دوستی شان زندگی
میکند .

گریج کمی درجای خودراست شد . زخمش
هنوزبشدت درد می کرد . لازم بود آنرايك
دوکتور نشان بدهد ولی درهرحال تااملاقات
بادایتون بلیز باید صبوری پیشه کند .
برای خودش گیلان دیگری مشروب ریخت
ودرحالیکه جرعه جرعه از آن قورت میداد به انتظار
ختم ناشدنی ادامه داد . انتظار برخلاف
دیگران مقاومت او را زیاد ترمی کرد .

ساعتها وروز ها میتوانست انتظار بکشد
ولی دربرخورد همینکه خطری را احساس
میکرد ، قوی، چابك وخطرناك می شد. مگر
لومیس از او نخواسته بودکه خودرا برای
حوادث خطرناك وجدید آماده بسازد ؟ اینك
آماده می شد وانهم به بهترین صورت ...
روشنی سید مدخل قهوه خانه یکبار ،
تاریك شد. گریج بادست خودپیرمرد را
بیدار کرد. مردی قوی اندام وبلند قامت
داخل شده بودکه از نظر هیکل به غول بیشتر
از آدم شباهت بهم میرساند. باقامتی نزدیک
دومتر رفتارآرامش انسان راشگفتی زده میکرد.
بینی بلند، چشمهای خاکستری رنگ
روبهرفته قیافه او را جالب جلوه میداد .
کرتی جرمی سبز ویطلون پشمی برنگت
روشنتر در برداشت .

رنگ جلدش قهوه پی خوش آیندی نشان
میداد . سرافینوکه تازه از خواب هوشیار
شده بودباصدایی که هم رنگ خوف وهم پوی
شوخی داشت، آهسته بگر بیج گفت: مثل
هو لابی است که از خلال ابرها پائین آمده
باشد، آنهم هیولایی فاقد ترحم وگلذشت.
گریج مشروب خودرا بیک جرعه بالا
کشیده جواب داد:



روزهای امتحان روز های هیجان و اضطراب..



اوبدون توجه مصروف حل سوالات امتحان است.

انداخته و شروع به نوشتن می کند.

نگشتا نش را می بینم که با سرعت و اطمینان، تیز تیز مینویسد و صفحه کاغذ را پر میکند.

از آنجا بیرون می آیم، کم کم بیم امتحان مرا هم فرا میگیرد، راستی امتحان یکنوع هیجان خاصی دارد، هیجانی عجیب.

سا عتی بعد در برابر لیسه نادریه می رسم، دسته یی جوانان را می بینم، که بدقت و علاقه صفحات کتابچه ای را یکی بعد دیگر ورق می زنند، به آن ها نزدیک می شوم و به گفتگو می پردازم.

از یکی آن ها می پرسم:

- صنف چند هستید؟

میگوید:

- صنف یازده.

باز می پرسم:

- امروز، کدام مضمون را امتحان

دادید؟

میگوید:

- هند سه.

آن دوخته اند.

جوانان، دختران و پسران، صبح زود بسوی مکتب ها می روند. آفتاب از گوشه شرق آسمان، آهسته آهسته بسوی غرب می خزد، سرهای صبحگاه می، لرزه خیزی، بر پیکرهای آن ها، مستولی می سازد... بل باغ عمومی، امروز رنگ تازه یی دارد، دختران با لباس های سیاه و جاکت های رنگارنگ، با شتاب بسوی لیسه عایشه درانی میروند.

چهره های شاد، چهره های غم گرفته و چهره های مضطرب، همه بسوی دروازه تنگ و کوچکی هجوم میبرند، تا خود را زودتر به صحنه ای امتحان برسانند.

عقربه ساعت لحظه یی بعد، بسوی عدد ۱۰ و ۹ می لغزد، آفتاب با گرمی بیشتری می تابد و این زمانی است، که همه بر پشت میزهای امتحان نشستند، گوش به سوال های معلمین دوخته اند، تا آنچه در طی سال های فرا گرفته اند، بازگو کنند.

در یکی از صنوف لیسه عایشه درانی معلم مشغول خواندن سوالات است، من به چهره چند دختر که چشم هیدو زم، یکی آن ها، اندامی لاغر و رنگی کندی دارم، او با شنیدن هر سوال پریشان تر می شود، چینی بر پیشانی اش می افتد و انگشتا نش که قلم را گرفته است، می بینم که میلرزد.

ما دختر دیگری که در نزدیکی او نشسته است، حالت دیگری دارد، او از شنیدن سوالات زوق زده می

شود، لبخندی آشکار، بر لب هایش می نشیند، کمی با یکی از معلم ها شوخی میکند، آنگاه سرش را پایین

از گل احمد زهاب نوری

● دختری که بخاطر امتحان دست بخود کشی

زده بود...

● امسال جلو واسطه بازی ها گرفته شده است

روزهای امتحان، روزهای هیجان و اضطراب، روزهای پر بیم و امید شاگردان است... قلب ها تندتر می تپد... چشم ها بیدار خواهی میکشد جست ها لرز لرزان، پارچه سپید امتحان را سیاه میکند و بعد، همه با نگرانی به انتظار نتیجه می

نشینند...

و این روزها روزهای امتحان مکاتب و لیسه های کابل است، در همه جا، خانه ها، در بازارها، در مجال و محافل دوستانه صحبت امتحان است. همه از امتحان حرف میزنند و همه چشم به پایان



امتحان هیجانی خاص دارد و این عکس صحنه یی از امتحان را نشان

میدهد.

این روزها، روزهای امتحان سکا تبه و لیسه ها است، روزهای هیجان و روزهای بیم و امید...

خواب آور خود کشی می کنند من هم تا بلیت های ژرد رنگی که پدرم شب ها میخورد بر داشته و با ترس یکی را خوردم، دوم را هم خوردم، اما هنوز تا بلیت سوم را نخورده بودم که ما درم خبر شد و مرا نگذاشت تا دیگر تا بلیت هارا بخورم... ساعتی بعد بخواب رفتم و در حدود شش هفت ساعت خواب بودم...

از آن روز به بعد، دیگر مرا ملامت نمیکردند و حتی در باره ناکامی ام، نیز در خانه ما حرفی زده نمی شد.

من هم تصمیم گرفتم تا امسال درس بیشتری بخوانم و جبران سال گذشته را بکنم.

این دختر ضمن گله از دوستانش گفت:

... اما یکی دو نفر در صنف ما ازینکارم خبر شده بودند و حالا مرا آزار میدهند.

موفقیت او را می خواهم و از نزدش خدا حافظی میکنم، راستی بقیه در صفحه ۶۰



همه گوش به سوالات داده اند و دل ها در سینه های شان تند تند می تپد...

مثلا نوشتن نقل توسط نوک سوزن بای لا قلم های خودکار نوشتن بالای خط کش و مثلثات قطعی پرکار، نصب پرزه های کاغذ به لا شتیک و قرار دادن آن در بین آستین، نوشتن نقل به دستمال های پنبه ای و بالاخره تبدیل کردن پارچه بین دور رفیق، از اقسام نقل کردن های شاگردان بشمار می رود.

ازین جوان خدا حافظی میکنم، بعد بسوی مکتب دیگری میروم، در نزدیک زیارت شاه دوشمشیره لیسه دخترانه آریا نا واقع شده است، در آنجا دسته ای دختران را می بینم که از مکتب بیرون می آیند.

پیغله «ش» قصه جا لیبی را رد، او را چند دختر شوخ که همراهش بودند، بمن معرفی کردند، نخست نمی خواست تا قصه اش را بگوید، ولی وقتی به او اطمینان دادم که نامش را نمی نویسم، اینطور گفت:

... پارسال در امتحان ناکام ماندم، والدینم و مخصوصا پدرم خیلی متاثر شد و مرا سرزنش کرد، من هم خیلی خجالت میکشیدم بالاخره یکروز تصمیم گرفتم خود کشی کنم و خود را از ملامت آنها خلاص کنم، شنیده بودم که با قرص

را، به نقل کامیاب شدم، او که اطمینان نش را تا اندازه ای جلب کرده ام، یک مشت کاغذ های قات شده را، از جیبش بیرون می آورد و میگوید:

... این ها، همه نقل است، سه یا چهار شب زحمت کشیدم تا نوشته کردم، اما...

می گویم: اما چه؟ جواب میدهد:

... اما، امروز نتوانستم از آنها استفاده کنم.

این جوان در پاسخ سوالم که چطور می تواند جواب مورد نظرش را در صحنه امتحان از بین این همه پارچه های کاغذ پیدا کند؟ میگوید:

... درس های کتاب را به ترتیب در تریشه های کاغذ نوشته ام، البته همان درس ها که یا دنداشتم بعد این کاغذ ها را در قات سر آستینم جای داده بودم، من در همان لحظات اول که سوال ها را شنیدم میدانستم که جواب آنها در کدام پارچه کاغذ نوشته شده و لی نتوانستم تا آن را بیرون بیاورم. او در باره انواع نقل ها می گوید:

... بچه برای نقل کردن، ابتکار های عجیبی میکنند، اما استادان نیز گاه گاه، این راز ها را کشف می کنند.

... آیا سوالات شما مشکل بود؟ نه... بسیار آسان بود.

اما، جوان دیگری، اعتراض میکند او میگوید که سوالات هند سه خیلی مشکل ساخته شده بود. جوان ولی ادعا میکند که آسان بوده و بعد گفتگوی شان ادامه می یابد، درین لحظه بچه های دیگر نیز به طرفداری آنها وارد گفتگو می شوند و من بداخل مکتب میروم. در صحن لیسه نادریه جوانان، عده ای خندان، عده ای هم متفکر و گرفته، راه می روند، بایکی آنها به گفتگو می نشینم. این جوان قدی بلند دارد، موی هایش را بیکطرف شانه کرده و دریشی سرمه ای بتن دارد.

میگوید که نامش (ح) است و در صنف دهم درس می خواند از او می خواهم تا درباره «نقل کردن» بچه ها، کمی حرف بزند، می گوید:

... امسال نقل کردن مشکل شده، معلمین با مراقبت بیشتری می کنند تا کسی نقل نکند.

می پرسم: تا حال خودت هم نقل کرده ای؟

میگوید:

... بلی... پارسال شش مضمون



پروین صنعتگر هنر مند تنها و گه شه گیر



پروین صنعتگر و استاد بیست در حال تمثيل

پروین : فکر میکنم بین شغل معلمی و
هنر پیشگی شباهت هایی وجود دارد
پروین درباره آینده اش اظهار نظر نمیکند

مدتهاست سر و صدای من از می دهد :
پروین صنعتگر شنیده نمی شود .
این هنر مند که زمانی دوش بدوش
شوهرش کار هنری خود را دنبال
میکرد ، اکنون به تنهایی کار هنری
خود را تعقیب میکند .
پروین را در خانه اش ملاقات کردم
مثل همیشه صمیمی و خوش پر
خورد جلوه میکرد ، گاهی بفکر فرو
میرفت و زمانی لبخند میزد . او با
خواهرش قمر که صاحب منصب
پولیس است در آپارتمانی واقع
در میکرو ریان زندگی میکند
پرسیدم :
پروین جان ... غیر از کار هنری
وظیفه دیگری هم دارید پروین پاسخ
شغل معلمی برای من شغل
دلچسپی است . من فکر میکنم بین
هنر پیشگی و معلمی شباهت هایی
وجود دارد . بعلاوه برای اینکه
بتوانم زندگی خودم را تامین کنم
مجبورم هم معلم و هم هنر مند باشم
می پرسم :
وسعت کار هنری شما مثل
سابق نیست ، علت آن چیست ؟
پروین پاسخ میدهد :
شاید منظور تان این باشد که

قبل برین فعالیت هنری من بیشتر
بود و حالا کمتر شده ؟
بلی همینطور است .

من در رادیو در نمایشنامه های
رادیویی سهم داشتم ، و عاب هم پا
من در آنجا کار میکرد ، بعد به اثر
بعضی فشار ها و از جمله تر سیدن
مرتب من برا دیو همکاری ام با
رادیو قطع شد ، آنوقت ها که من
در رادیو کار میکردم تازه داستانهای
دنیا له دارد را آغاز کرده بودند بعد
در فلم روز گاران هم حصه گرفتم .
می پرسم :

پروین صنعتگر در صحنه ای از
درام مفتش در پهلوی سایر
هنرمندان کشور





از چپ بر راست: مرحوم و ها ب صنعتگر - پروین صنعتگر - سید شریف حارث و ضیا بیسد در یکی از نمایشنامه های تیاتر

- شما در فلم روز گاران نقش خوبی داشتید، آیا میتوانید فلم روز گاران را با فلم اندرز ما در مقایسه کنید...؟

- مسلم است که هر دو فلم از نظر تخیلی خالی از نواقص نبود ولی در مورد اینکه کدام فلم بهتر بود من نمی خواهم اظهار نظر کنم، بهتر است درین باره دیگران قضاوت کنند گذشته از آن این مقایسه فکر درست نیست، چون صنعت فلم سازی در کشور ما هنوز در نطفه است و گام های نخستین را بر می دارد بهتر است از خرده گیری زیاد در مورد آن خودداری شو دو به عوض آن مشکلات عمده ای که از نگاه فلم سازی قرار دارد مرفوع شود.

می پرسیم:

- در کدام نما یشنا مه تیا تر خود را موفق تر حس کردید .
- درین مورد هم باید تماشاگران قضاوت کنند، من در درامه های تازه بازی کرده ام، ولی مردم نما یشنا مه مفتش اثر گو گول را بیشتر پسندیدند، فکر میکنم آن نقش قویتر از نقش های دیگری بود که من بازی نمودم .

- آیا میخواهید باز هم در فلم بازی کنید .

بقیه در صفحه ۶۰



دولسی ژوند د پهنه داره کښی

سباوون غرنی

هغه دودونه چه باید لاپسی و خلیزی او صیقل شی

منډی وهی او هره خوا سر گر دانه دی. ما شین او ښاری ژوند دانسانانو اړیکې داسی تنظیمی کړی چه یواځی باید کار وکړی، پیسی و گټی او پدی پیسو باندی یو بخور و نمیر ژوند سنډال کړی. خوله ښه مر غه زموږ پر ټولنی کی داسی شرایط لا شته دی چه انسا نان سره لدی ټو لو ستو ما نیو، سره لدی ټو لو لالها ند یو او منډو را منډو بیا هم سر یو بل سره خوا خوږی لری او بیا هم له یو بل سره مر سته کوی. مساپر پایې، بی و زلی ته لا س ور کوی او دیوه زړه ما تی ډاډگیرنه کوی. او دا زموږ دټو لنیز او ولسی ژوندانه هغه له ښیگڼی څخه ډک اړخ دی چه موږ نه یواځی پری ویاړلی شو، بلکه ډیر غنیمت یی هم گڼو.

پدی شرا یطو کی چه دنسری دبیلو بیلو گو ټو نو څخه په ورځ کی دفقر ولری او بد مر غی خبرونه را رسپری، او پدا سی حال کی چه ددی زړی سپاری په هر گوټ کی دانسا نانو تر منځه بد مر غی او خبی وهی ز موږ په وطنوا لو کی دا په زړه پوری رو حیه شته چه یو تر بله مر سته و کړی. او له و ډیو او بی وزلو سره دلاس نیوی په رو حیی بر خورد و کړی. دلته زموږ هدف دا ندی چه په هغو ژو رو طبقاتی فاصلو پرده را و کا ږ و کومی چه دنو رو ټولنو په شان زموږ په ټولنی کی هم شته خو دولسی ژوندانه په شرا یطو کی موږ وینو چه انسا نان یو تر بله مرسته کوی، او خوا خوږی لری. اود انسا نیت او عا طفی په نوم دسختی په وخت کی دیو بل لاس نیسی او په بد مر غیو کی سره لاسو نه ور کوی.

پاتی په ۵۹ مخکی

چور لو ونکی پیړی او زمانی په شرایطو کی انسا نان دژو ندنو یو منا سبا تو سره ډیر سره لری شویدی. اقتصادی جبرو نو دخلکو تر منځه ډیری ژوری فا صلی پیدا کړی. انسا نان پدی عصر او پیړی کی ډیر ستو ما نه دی او ډیر خلک من دیو بل داحوال له پو ښتلو څخه هم عا جز دی. اقتصادی جبرو نو خلک ډیره سره لری کړیدی. خلک دمعا صری پیړی په شرا یطو کی په یوه کرپ ډوډی پسی لا لهنده

مر سته ور سره کیږی. مسا پر ته ډوډی ور کوله کیږی، اود شپسی خای ور ته برا بر یږی. همدا چه یوی سیمه ته یو مساپر راشی نو پرته لدی چه دا تو پیر ولری چه دچا میلمه دی، ټول کلیوال او خیلوان دهغه عزت کوی او ډوډی ورته برا بر وی.

د ښیگڼه ډیره په زړه پوری ښیگڼه ده. او له همدی په زړه پوری رو حیی سره زموږ وطنوا لو تراوسه پوری ژوند کړی دی زموږ ددی سر

هر ولس یو شمیر ښیگڼی لری او البته ددی ښیگڼو په څنگ کی یولې منفی او تا وانی کو و نکسی دودونه. ز موږ ولس هم په خپل ټو لنیز ژوندانه کی ددغسی ښیگڼو لرو نکسی دی. هغه ښیگڼی چه سړی پری ویاړلی شی.

ددغو دو دونو په څنگ کی یو دا دود دی چه هیڅ انسان له خپل نه نیولی تر پری پوری بی ښانه پاته کیږی او هرو مرو، هر چیری چهوی



هنگامنداد خاچا ساند

فلم های قرغزستان

دوفلم از ساخته های «قرغز فلم» اتحاد شوروی در سایر ممالک با استقبال فراوان مواجه شده است. یکی فلم اولین معلم و دیگری



«قهرمانی های لاریسه شپیتکو» این فلم ها علاوه از اینکه دو اثر برجسته هنری بشمار می روند، معرف کلتور خاص منطقه قرغزستان نیز می باشند. این فلم ها جایزه بین المللی شده اند.

درین آواخر استند یوی قرغز فلم، فلم دیگری به نام الینوی ماکوی میسازد که دایرکتر آن ریسو و جوان قرغز «بولوت شمشیو ف» می باشد. این شخص در ماسکو در انستیتوت سینما توگرافی بحیث هنرپیشه کار میکرد، در مرا حل

اولیه دایرکتری خود او فلم های مستند و اخباری تهیه میکرد. چنانچه يك فلم مستند او جایزه بین المللی رادر فیستوال هو بر هاوژن کمایی کرد. سپس او به ساختن فلم های هنری شروع کرد اولین فلم هنری او «فیروموترا کاراش» و دومین فلم او «الینوی ماکوی» می باشد فلم دومی او باعث شد که سماییل چوکماروف جایزه بهترین اکتو مرد در تبلیسی نصیب شود. نقش هیروین رادر فلم مذکور هایتور گن کاروا بازی نموده است.

درعکس سماییل چوکماروف و هایتور گن کاروا را در صحنه ای از فلم «الینوی ماکوی» مشاهده میکنید.



فلم های جدید بلغاری

صنعت فلم سازی در بلغاریه به سرعت پیش میرود درسا لهای اخیر فلم های بلغاری در اکثر کشور های جهان به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. چندی قبل فیستوال فلم های بلغاری در کشور های همجوار بلغاریه به نوبت دایر شده بود و فلم های باارزشی ازین کشور نمایش داده شد در عکس چند صحنه از چند فلم بلغاری رامشا هده میکنید درعکس بالا صحنه ای از فلم «دزد شفتالو» رامشا هده میکنید. این فلم در کابل هم نمایش داده شده در عکس دوم صحنه ای از فلم «دراز ترین شب» مشاهده میشود. این فلم در اتحاد شوروی بیشتر از

خود بلغاریه مورد استقبال قرار گرفت. موضوع این فلم مربوط به جنگ عمومی دوم است. عکس سوم مربوط به فلم «سلطان و جنرال» است در عکس چهارم صحنه از فلم فرشته ها را مشاهده میکنید. این فلم ها همه بعد از سال ۱۹۶۷ ساخته شده است.



فلم های جدید هالیوود

درین آواخر در هالیوود فلم هایی از زندگی قهرمانان سپاه پوست و ستاره های جاز سیاه پوست تهیه می نمایند.

بعد از جودی گرلا ندویلی هو لی دی حالانوبت «بسی سمت» رسیده است. نام فلمی که از زندگی او تهیه میشود ملکه بلوسه گذاشته شده است. زیرا خود آن آواز خوان به همین نام یاد میشود. این هنرمند در سال ۱۹۳۷ بعزت نامعلومی در گذشته است، ولی هنگام مرگش چهل ساله بود، علت مرگش و تقریباً واضح بود زیرا در آن وقت هاکمک های اولیه طبی برای سیاه پوستان میسر نمیشد.

در عکس آر تیست دیگری بنام «روبرتو فلک» مشا هده میشود که نقش «بسی سمت» را بازی میکند.

لحظه دیدار

لحظه دیدار نزدیک است
باز من دیوانه هستم
باز میبازد دلم، دستم
باز گویی در هوای دیگری هستم
های! میسریشی صفای زلفکم را بساد
های! مخرایشی بغفلت گونه ام را تیغ
آبرویم را نریزی دل!
لحظه دیدار نزدیک است
م . امید

شکن مو
هر لحظه شکن برشکن مو مفسن
وان زلف شکسته باز بر رو مفسن
بر خاطرت از زها غباری بنشست
از بهر خد ا گره برابرو مفسن
«خواجو»

فراق

یارب تو مرا بسیار د مساز رسان
آوازه دردم بهیم آواز رسان
آن کس که من از فراق او غمگینم
اورا بمن و مرا باو باز رسان
صحب

قومی که حقبت قبله صمت شان
تا سر داری مکش سر از خدمت شان
آنرا که چشیده زهر آفات زده
خاصیت تر یاق د هد صحبت شان
«ابو سعید ابوالخیر»

زیر نظر کل معبد ادبیات



سرود پائیز

زمرد حل شده در آب زربه دست خزان
چکید هر طرفی روی بر گهای شجر
کشیده خامه نقاش رازهای زمان
بهر صحیفه زغم چهره ای بدین منظر
پائیز دل گزایی، ماناکه غم فزایی
از دیدن رخ تو، شد چشم باغ خیره

فضای مهر شد از باد مهر گانی سرد
چراغ روشن امید بوستان خاموش
زیم، چهره اوراق می نماید زرد
چو عاشقی که کشد بار درد ورنج بدوش
تو موسم عزایی، مستو جب سزایی
غارنگر گلستان، روز گل از تو تیره

گلای ریخت زهم، داد عطر خود به صبا
به زندگی وبه مهر وبه عشق گفت سلام
تبسمی به لبش نقش بست وقت فنا
دریغ، کس نمود آرزوی خویش تمام
بلبل، یا کجایی، ماناکه بی وفایی
سازی به وقت مردن، بایک نگاه خیره

طبیعت است ملول وز سینه آه کشد
پریده رنگ ز رخ بانگاه خون آلود
کشد هر آنچه دو دل داده تباه کشد
در آن وداغ اخیری که روح کرده صعود
پائیز رنج زایی، در اوج نارسایی
حال دل طبیعت، با شد بدین وتیره

اراده داده به وحدت، عنان بدست خیال
روان به وادی تنهایی در کناره غم
دل فتنه به فکر بهار و یاد وصال
من ونگار به غمی که بود رشک ارم
مشکل بود جدایی، ای فصل گل، کجایی؟
کا مروز به سرم، اندو گشته چیره

کجا ست تابش مهر بهار و خنده گل؟
چه شد فضای معطر، چو آفتاب نشست؟
کجاست پرتو مبتاب و نغمه بلبل؟
کجاست ناله موزیک و بار باده بدست
دل، درچه مبتلایی، در رنج و در عنایی
ای دیده، قطره ای اشک، بروز کار تیره
م، موسی نهیم

صبح دهکده

در کنار قله های دور دست
او افتاد از دست گردون و شکست
زی دیار نا شناسی رخت بست

میزند آهسته چشمک سوی من
نرم نرمک میوزد به روی من
شمع سیم اندام وز دین موی من

رفت روی قلعه و یران بخواب
گله مرغا بیان را سوی آب
گشت خو نین از شعاع آفتاب

کوزه ها بر فرق و چادرها بدوش
در پی هم سوی رود پر خروش
ناله های دلپذیر نی بگوش
«محمود فارانی»

ماعتاب نقره گون شد ناپدید
سایر گلگون و لبریز شفق
کاروان شب ز دست آسمان

اختر صبح از کنار ابرها
باد خوشبوی سحر گاهی زباغ
میشود خم از دوش ر قاصه وار

جغد شد خاموش سر دوزیر بال
کودکی آواز خوا نان میبرد
قله های نیم رنگ کو صبار

دختران رو ستایی مست و شاد
میروند از کوره راه پیچ، پیچ
میرسد از جنگل خاموش دور

قصه

هر گز این قصه ندانست کسی
آتش آمد بسرای من و خاموش نشست
سر فرو داشت، نمی گفت سخن
نگش از تکم داشت گریز

مدتی بود که دیگر بامن

بر سر مهر نبود

آه، این درد مرا می فرسود:

«او بدل عشق د گر میوزد» ؟

گریه سر دادم در دامن او

هایهائیکه هنوز

تم از خاطره اش می لرزد!

بر سرم دست کشید

در کنارم بنشست

بوسه بخشید به من

کی میدانستم

که دلش بادل من سود شدست!



از: ایوانف

راز دل

میگویی راز دل خود را یاتو حکایت کنم؟
ولی حرف زدن چه فایده دار؟ مگر نه امواج
لطف آیر در فضای بیکران لاجوردین گرمی
شعله های آتش هوس مرا برای تو ارمغان
می آورند دل من از خلل رؤیای دلپذیر
فراموش شده، و بسوی تو میکند؟

این فاصله آسمانی چه زود طی می شود؟
هنوزیک لحظه بیش نگذشته است که من
خود را رو بروی تو می یابم . می بینم که در این
لحظات هنوز، ها له ای از سپیده دم
زیبا و رؤیایی بر گرد سرت نشسته است.
و تو در این حال، با مهربانی و غم آخرین
خاطره های حیات زمینی را که در خواب گران
رفته اند بر می انگیزی .

دوباره خاطرات گذشته، خاطرات و نجهای
کهن و اشکهای سوزان باز گشته اند. زانو
در برابر درجه مرموز اسرار زمین زده ایم
و در هوای آنچه باز گشت ندارند اشک
می ریزیم. آیا به مردگان نمی گوییم؟ آوه،
نه، زیرا آنها روزی باز گشت می کنند.

بر مردگان نمی گوییم، بر زندگانی گریه
می کنیم، و در این ضمن، سالهای زمانه،
در حلقه ابدیت خود می آیند و می گذرند.
آیا راه حتی گذشته جز در سایه رنجهای
کهن و اشکهای سوزان است ؟





تشیبہ ای در دل پلخ

گنجینه‌ای

در دل بلخ

فرانسه متولد شده و تا بعیت دولت فرانسه را نیز دارد و در رشته‌های مختلف با ستا شناسی کتا بهاو مقالات متعدد نوشته است . از جمله آثار قیمتدار وی یکی تراجم کتبی اول اوست درباره استیتک تصویری و ادبی در زمان ماقبل هجوم مغولان که نشر شده است .

داستان ورقه و گلشاه عیو قی که از آثار ارزنده ادبی قرن پنجم تا ششم هجری بشمار میرود و بامتون عامیانه همان داستان تفاوت فراوان دارد توسط وی به فرانسه ترجمه و نشر شده است و متن آن نیز از نظر تاریخی اجتماعی و ترکیب تم‌های ادبی بوسیله او ارزشیابی گردیده است .

همچنین دکتر شیروانی در مورد هفتاد و یک تصویر میناتور در یک نسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه توپ قاپو - استانبول - تحقیقی دارد .

و با توجه به کوششهای دقیق علمی که دانشمندان ممالک دیگر درباره آثار بازمانده از نیاکان ما انجام میدهند ، دامن همت بکمرزده به کشف چنین گنجینه‌ها که در هر گوشه کشور مادر دل خاک نهفته است بپردازند و صفحاتی زرین بر اوراق تاریخ علم و هنر این سرزمین بیفزایند .

مسافری از مغرب زمین

این مسافر که از مغرب زمین آمده و داستان گنجینه‌ای در دل بلخ را از یک گوشه سر زمین خود مابرای ما به ارمغان آورده است ، همان مستشرق محقق است که قرا و است اطلاعاتی درباره مسجد حج پیاده از زبان وی بخوانند گان ژوندون تقدیم کنیم ، بنا بر این بد نیست که نخست خود او را بشناسیم

او آقای ملکیان شیروانی اصلا از مردم باکو آذربایجان است که در

چه روزگار های با شکوه و جلال را پشت سر گذاشته است .

از جمله آثار گرا نقد ریاستانی این شهر پر آوازه که از زمان آغاز طلوع اسلام درین سر زمین حکایت میکند و متا سفانه بر اثر حوادث روزگار بحالت نیمه ویرانه ای در آمده است ، مسجدی است بنا م (مسجدی حج پیاده) در ۱۲ کیلو متری جنوب شهر قدیم بلخ ، که از لحاظ قدمت تاریخی و اهمیت نفو سی که در آن هنوز بجا مانده است در خور تحقیقات علمی و شایسته بحث و فحص فراوان است .

درین مقاله قسمتی از تحقیقات علمی که توسط یک مستشرق نامور درباره مسجد حج پیاده صورت گرفته است ، از زبان خود او باطلاع خوانندگان عزیز مجله رسا نیده میشود ، باشد که دل بستگان آثار نفیس ریاستانی را پسند آید

سرزمین بلخ در کشور ما نام و گذشته پر شکوه و جلال دارد . نام بلخ آنچنان پر آوازه است و آنچنان شکو همند است که کمتر شهری چون بلخ در سر زمین آریانی کبیر ، خراسان باستان یعنی افغانستان امروز توان یافت .

بلخ از زمانه های باستان نام آور بوده است ، معبد نو بهار آن هزاران سال زیارتگاه پیروان آیین های باستانی در این شهر بوده است و آن هنگام هم که دین مقدس اسلام از سر زمین عرب به

افغانستان نفوذ یافت ، باز هم بلخ ام البلاد نام گرفت و از آن بعد تار و زگار ما با اینکه چندین بار ویرانی های عظیم در آن راه یافت و دچار قتل عامها گردید ، عظمت باستانی خود را حفظ نمود و هنوز از نقش و نگار درودیوارهای شکسته آن پیداست که این شهر کهنسال



خواندن کتیبه های تاریخی جز کارهای تخصصی من است .

ای شما رابه تحقیق درباره آثار
باستانی افغانستان وادار کرد ه
است ؟

شمیر وانی بلی ، من اصلا تحصیلات
خودرا در رشته مطالعه خطوط
باستانی انجام داده ام و بنا بران
خواندن کتیبه های تاریخی جزء
کار های تخصصی من است اما آنچه
لطفا ورق بزنید

که بگویم تخصص اصلی مستشرق
موصوف درخواندن خطوط باستانی
است .

واکنون گفتگوی را که بین خبر
نگار مجله و آقای شمیر وانی صورت
گرفته است در اینجا می آوریم :

ژوندون - آقای شیروانی !
ممکن است بفرمایید چه انگیزه

کتیبه ای در دلبخ

تزد کتو رای دوم خودرا آقای شیروانی درباره تاریخ اشیاء -
مفرغی دنیای دری زبان نوشته است و شاید لزومی نداشته باشد



گنجینه‌ای در دلی بلخ



پنج سال قبل نیز به افغانستان آمده بودم

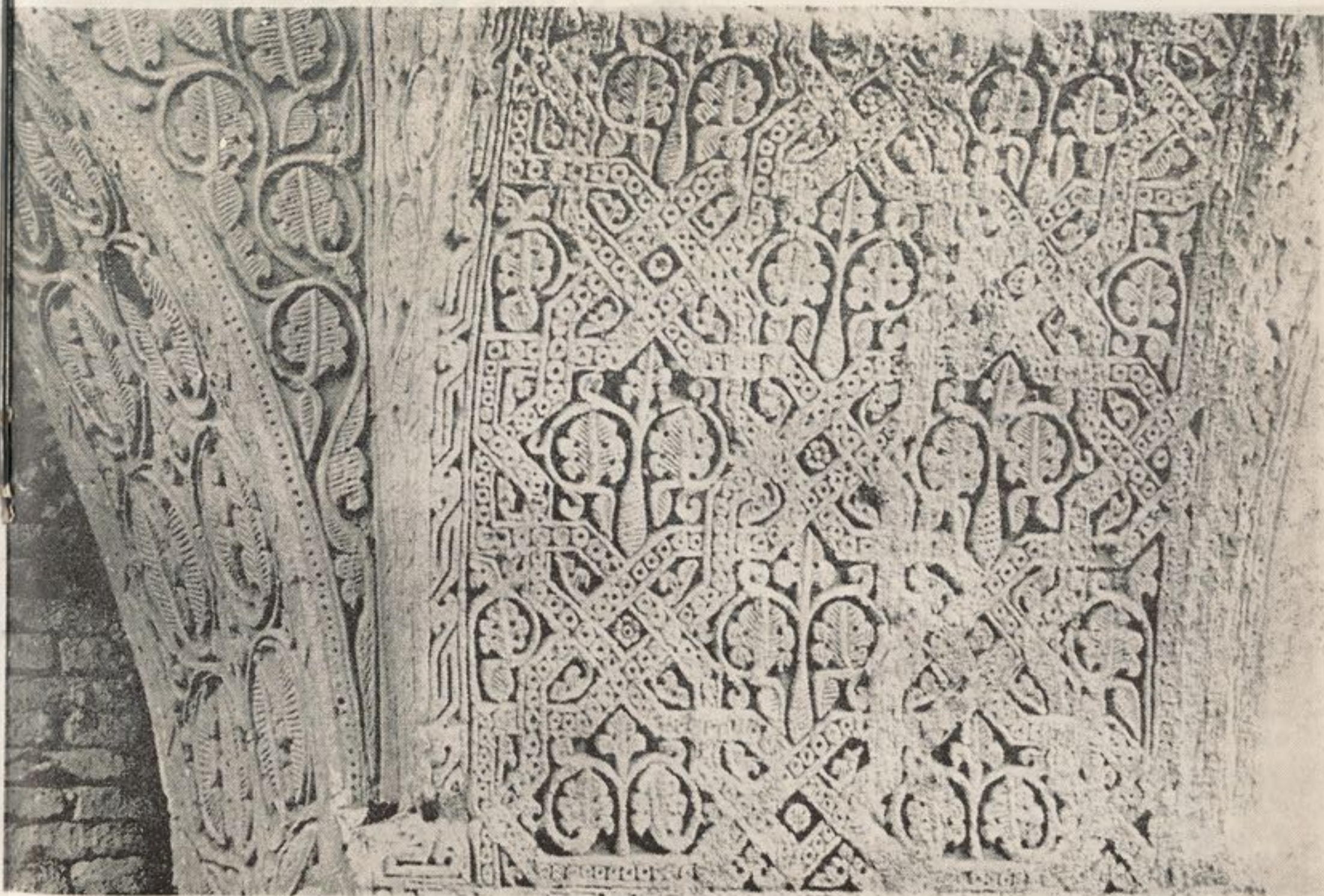
مرا به کتیبه های افغانستان پیش از پیش علاقمند ساخت يك تصادف بود، باین معنی که پنج سال قبل اولین مسافرت من به کشوریای شما اتفاق افتاد، در آن سال من برای اولین بار بعنوان نماینده دولت فرانسه در سیمینار خطی کابل شرکت کردم، در این سیمینار تعداد زیادی کتاب خطی و قطعه های خطوط خوشنویسان ب معرض نمایش گذاشته شده بود و موضوعات

مورد بحث هم در اطراف خطوط باستانی دور میزد که طبعاً حس کنجکاوی مرا بر می انگيخت و در نتیجه علاقه من به مطالعه کتیبه های باستانی افغانستان افزایش یافت، **ژوندون** - از کتیبه هایی که تا بحال دیده اید کدامش از همه بیشتر بنظر شما جالب آمده است؟ **شمیروانی** - کتیبه های تاریخی افغانستان، هر کدام از لحاظ علمی جالب توجه است ولی من برای شما

کچ بر در زیر گنبد بعد از کتیبه ای دیده میشود که اول يك دعا و بعد اسم شخص هنر مند را میدهد. اینست که متن آگنده از اصطلاحات چیز یکه جالب تر از همه است اسمعیه است و میدانید که در آن ایام، اسمعیلیان در بد خشان و بلخ یا تمام خراسان بسیار بوده اند، ولی در هیچ کتیبه ای باین وضاحت اصطلاحات آنان بکار نرفته است و

از کتیبه ای نام میبرم که در نوع خود نادر و کمیاب است و آن کتیبه زیارتگا می است در ۶۰ کیلومتری غرب بلخ بر سر راه قدیم آقچه که به «امام صاحب» مشهور است.

این زیارتگاه از نظر تزئین داخلی سالم است و کچ بری آن ممکن است در اواسط یا اواخر قرن چهارم هجری صورت گرفته باشد و امضاء هنرمند





هنری اونطابق داخلی است در صورتیکه سبک تزئین ساختمانهای سامراء اقلا در سبک کاملاً دو گونه است. دیگر اینکه سبک تزئین قسمتی از مسجد حج پیاده که شبیه

گنجینه‌ای در دل بلخ



دیوار های مسجد حج پیاده با سبک واحدی تزئین یافته است .

به بر گهای تآك زینت یافته است شباهت بسیار نزدیک با نقشهای ظروف سیمینی دارد که از ویرانه های طبرستان بدست آمده و تاریخ آنها به قرن دوم تا سوم هجری میرسد و این شباهت تزئینی نشان میدهد که مسجد حج پیاده از قدیمی ترین ساختمانهای افغانستان و از اولین عهد هنر اسلامی در این بخش جهان بوده است.

لطفا ورق بزنید

صفحه ۳۳

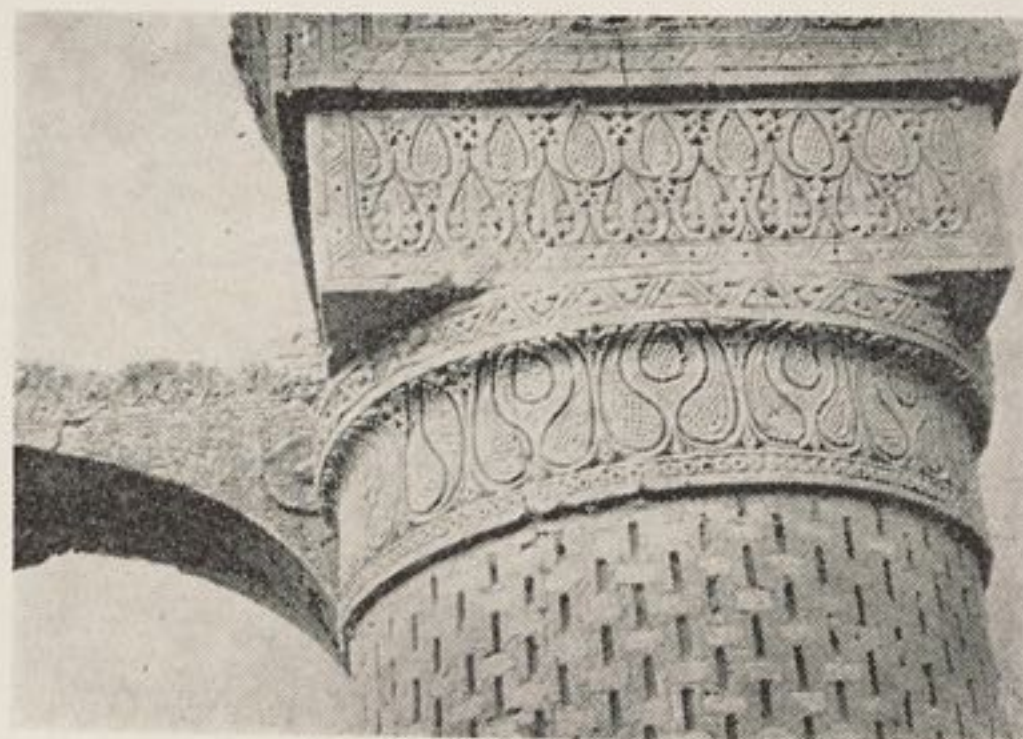
بقایای مسجد حج پیاده، مخصوصاً آن قسمت از ستونها که باقی مانده نشان میدهد که سبک تزئین داخل مسجد در این قسمت از دیوار اسلام بکلی منحصر بفرد است .

ازین لحاظ کتیبه مزبور ارزش فوق العاده تاریخی دارد .

ژوندون - آقای شیروانی لطفاً درباره این کتیبه قدری بیشتر توضیح بدهید که متن آن از چه قرار است؟
شیروانی - من خیلی متأسفم هستم که متن کتیبه عجالتاً بیاد من نیست ولی آنرا پنج سال قبل در نشریه هنر های اسلامی پاریس چاپ کرده ام .

ژوندون - غیر از زیارتگاه امام صاحب نظر شما کدام جای دیگر اهمیت فوق العاده دارد ؟

شیروانی - مسجد حج پیاده که حقاً می‌توان آنرا گنجینه‌ای در دل بلخ نامید، این مسجد که در جنوب شهر بلخ واقع شده است از زیبا ترین ساختمانهای اسلامی در افغانستان است چنین ساختمانی قبلاً نه در ایران ساخته شده و نه در ماوراءالنهر که اکنون جزء خاک اتحاد شوروی است البته مسجد دامغان ممکن است قدمت داشته باشد ولی آن مسجد در طول تاریخ دست خورده



ستون دیگری از بقایای مسجد حج پیاده

شماره ۳۷



بقایای مسجد حج پیاده نشان میدهد که این مسجد قبل از ویرانی از نظر معماری فوق العاده زیبا و جالب بوده است

های خارجی آن در زمان و زارت
میر علیشیر نوانی ساخته شد
اشتباهی بزرگ بوده است.

ژوندون- چرا؟

شیروانی:

برای اینکه:

اول- ابعاد گلدسته تغییر کرده
زیرا اول بلند بوده است و بعد
کوته تر شده است.

دوم- کاشی کاری از نو شده
است که هیچ ارتباطی با کاشی
کاری زمان غوریان و تیموریان
ندارد و میدانی که از کاشی کاری
زمان تیموریان نمونه های فراوانی

که با ترمیم هرگز بهتر نخواهد
شد و کیفیت تزئینی منحصر بفرد
خود را در صورت اقدام به ترمیم،
از دست خواهد داد، یعنی بهتر
است به همین شکل حفظ شود زیرا
ترمیم اخیر مسجد جامع هرات که
در زمان ابو الفتح محمد بن سام
غوری ساخته شد و پیش و سر در

شیروانی:

نظر من اینست که اداره باستان
شنا سی قرار معلوم تصمیم
گرفته است بقایای مسجد حج
پیاده را به وسیله آهن پوشی خفیف
از ویرانی باز دارد، بهتر است که
از ترمیم آن صرف نظر کند بر ای
اینکه نوع تزئین و گچ بری طور است

موضوع دیگر که اهمیت بسیار
دارد اینست که ستونهای و طاقهایی
که از این مسجد باقی مانده است
نشان میدهد که این مسجد تازمانی
که ویران نشده بود فوق العاده
زیبا بوده است در حالی که قصور
سامراء در عراق ویران شده است
و نمیتوان نوع معماری و ساختمان
آنها کاملاً مشخص کرد.

ژوندون:

بنظر شما آقای شیروانی،
تاریخ مسجد حج پیاده بکدام قرن
میرسد؟

شیروانی:

گمان میکنم این مسجد در حدود
سال یکصد و چهل و اندی در بلخ
ساخته شده باشد بعد از آنکه شهر
بلخ در حدود سالهای یکصد و
پانزده تا یکصد و بیست ویران
شده است.

ژوندون:

ممکن است دلیلی در این مورد
بیاباید؟

شیروانی:

طوری که گفتم این یک گمان و عقیده
شخصی است و اصراری هم به
قبولاندن آن ندارم. اما باید یاد
آوری کنم که در کتاب تاریخ
فضایل بلخ، از مسجد یاد شده که
ممکن است همین مسجد باشد ولی
هیچگونه تائیدی درین مورد وجود
ندارد، این نکته را هم نباید
فراموش کرد که بقایای ساختمان
مسجد حج پیاده در دنیای اسلامی
از ساختمانهای منحصر بفرد است
که در افغانستان وجود دارد.

ژوندون:

در باره ترمیم و نگهداشت این
مسجد نظر شما چیست؟ مقصودم
اینست که چگونه باید آنرا ترمیم
و حفظ کرد؟



سطح گمانی های مسجد حج پیاده از نظر تزئین دوهمة جا یکرنگ است

تجربه‌ای در دل بلخ

خوانندگان گرامی !

قصد این بود که مصاحبه‌بادکتور شیروانی دانشمند فرا نسوی گسترده تر از این و درباره موارد با توضیح و حواشی همراه باشد، اما متأسفانه آن کسالت نا خواننده ادامه یافت و این کار یعنی نوشتن مصاحبه را برای بنده مشکل کرد که ناچار دست به دامن دوست ارجمندی شدم تا مصاحبه را تنظیم کند و این دوست با امانت خاص خود چنین کرد و منت بر من گذاشت و من از این جهت سپاسگذارم و بخاطر کمبود هایی که مسلماً در آن است پوزش میطلبم .

روستا باختری



باقی مانده از ستونهای این مسجد، تزئین بسیار جالب داخل آنرا بخوبی آشکار میکند .

وجود دارد.

سوم- روی گچ بری زمان غوریان که سالم مانده بود آهک مالیده اند که این خود سبب شده است ، تارنگ اصلی آنرا تغییر بدهد و از شکل بیندا زد.

همین اشتباه در مسجد گوهر شاد هم شده است که روی گلدسته ها از کائوچو پت چتری ساخته اند که هرگز در گذشته چتری باین شکل وجود نداشته است و این خود به سبک معماری مسجد گوهر شاد زیان فراوان رسانیده است .



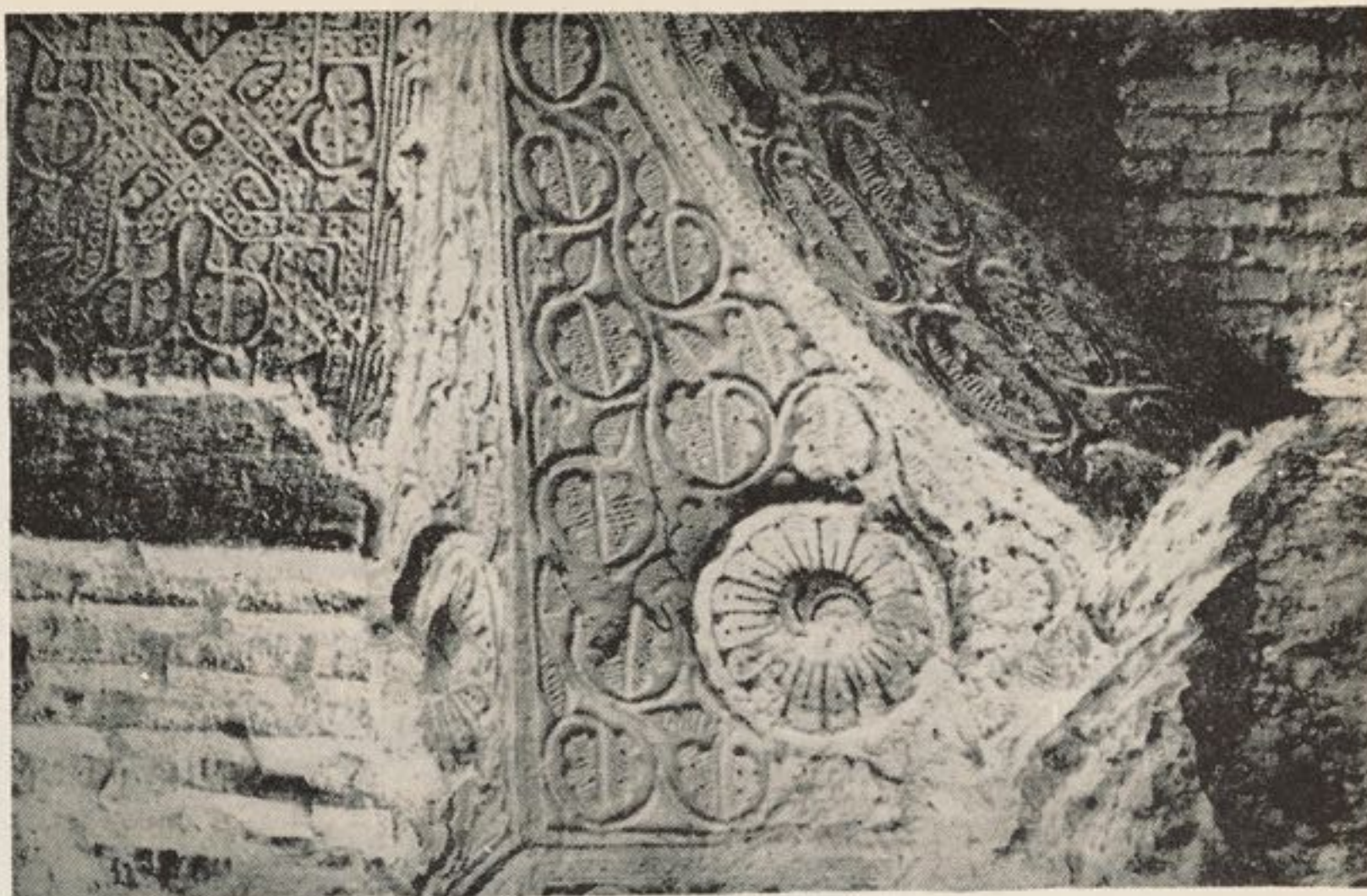
گوشه از بقایای مسجد حج پیاده

لطفا ورق بزنید



دکتور شیروانی: این نظر من است و هیچ اصراری هم ندارم

مسجد حج پیاده که از اولین ساختمانهای اسلامی در این بخش از جهان است، از نظر معماری شکوهند بوده است و تزئین و گچ بری داخلی آن بوسیله استادان هنرمندی صورت گرفته است که این عبادتگاه اسلامی را اگرچه که امروز بصورت ویرانه ای درآمده است از نگاه تزئین و هنر تزئینی بی نظیر ساخته است .



شیروانی- در بقایای مسجد حج پیاده باز هم شکستگی های بوجود آمده که بهتر است بدون ترمیم از فرو ریختن آن جلوگیری کرد .

تاریخ بنای مسجد جامع شهر هرات از زمان ابو الفتح محمد بن سام غوری بالاتر میرود، زیرا در کتاب حدود العالم که سال ۳۷۲ در جوزجان نوشته شده راجع به شهر هرات و مسجد جامع آن این عبارت آمده است:

«هری شهر بزرگ و شهر ستان وی سخت استوار است و مزگت جامع این شهر آبادان ترمز گت ها ست» و بطوریکه از بعضی تواریخ بر می آید، مسجد جامع هرات قبل از زمان محمد بن سام یاد همان عصر او بر اثر سیل ویران و بعلت حریق سوخته بود و نظر به یکی از کتیبه های موجوده مسجد مذکور آبادی آن به امر سلطان غوری در سال ۵۹۷ هجری تمام شده است و شکل و هیأت حالیه مسجد یادگار همان عصر و عصر تیموریان است چنانکه شرق شناس فرانسوی بدان اشاره نموده است .

ژوندون

گنجینه ای در دل بلخ

ژوندون:

آیا تغییراتی از این نوع که در سبک معماری صورت می گیرد از نظر علمی چه ضرری دارد؟

شیروانی:

مشکلاترین کار در جهان ترمیم آثار تاریخی است، زیرا این کار کوشش و دقت فراوانی میخواهد، باز هم با چنین کوششی مانمی توانیم خود ما را با اندیشه و طرز دید گذشتگان که قرن ها با ما فاصله دارند مطابقت دهیم، بهمین جهت من عقیده دارم که با دست زدن به ترمیم آثار تاریخی بعنوان ترمیم مر تکب ضایعه ای میشود که نباید بشویم. اهمیت تاریخی مسجد حج پیاده هم امروز از آن سبب است که سبک تزئین بقایای آن دست نخورده است ! صحبت با دکتر شیروانی به پایان میرسد و من احساس میکنم ناچارم این توضیح را اینجا بیاورم که:



د زلفی سلسلی

خیال ته د زلفو سلسلی ښکاري
 څه مېر بانه غو تڼی شپې ښکاري
 ستا انتظار شو د ما بڼامه سره
 سترگې زما بلی د یوی ښکاري
 رقیب چه زلفی د آشنا یادوی
 چوپړه قسمت کښی یی تیاری ښکاري
 ستا دینو غشی په زړه کښی زما
 څه تخموی نکسی پلو شې ښکاري
 نن د واعظ خبری کیف راوولی
 ژبه تنی سترگې یی سړی ښکاري
 تاته آسانه بی لندی ده وی دی
 راته خو گرانی شو گیری ښکاري
 لوی خبری کړی مین دوصال
 داهسی خوگی ما ته ووی ښکاري
 په تر قه می شو جنون که خمدی
 بدی می پښو کی زولنی ښکاري
 اوس یی مو دام زلفی خوری وینم
 دغه څه نوری سلسلی ښکاري
 چه مخامخ شې سترگې بیا شې تپتی
 دا د کوم خیز تبسا دلی ښکاري
 پروت یی په پښو اوسه زما نظره
 پورته څه گرانی مو حلې ښکاري
 حمزه د نندی انتها یی گنه
 سترگی د ښکلو چه مړی ښکاري



حافظ

دوخت ساقی ته

ساقی! زاده شراب په نوی پیمانہ کی راگره
 مطربه! کیف دی در باب په ترانه کښی راگره
 په سر می واپولی ډیری دستم زماني
 صله درحم لږ په دغه زمانه کښی راگره
 دتورو شپو په بو میندلی شاتنه زړه کښی ماته
 زبوی دنوی سبا وون په شکرانه کښی راگره
 ډیر د طلسم بیا مارانو ویرولۍ ماته
 دخودی گنج راته په خپله ویرانه کښی راگره
 چه می په سر کښی دمیلى وحدت خمار را ویشی کړی
 خای داستوگنی راته هسی میخانه کښی راگره
 راته بلا دچا دتورو زلفو دام چه نه شې
 لوی قناعت راته دخال وږه دانه کښی راگره
 دجام جم خبری لاری زیاتسی هیری شولی
 هغه قدرت راته د فکر زنگا نه کښی راگره
 چه بی دچا د درله خاورو چاته تپنه نی
 داسر لوی می دمعجوب په آستانه کی راگره
 د محبت مزی چه نور هم پسی گلک وغم
 نبات دین دوطن په یا رانه کښی راگره
 چه می دساز په آواز نور زړونه ناساز نه شې
 سوژ دقفس راته په خپله آستانه کښی راگره
 چه زړه پری وسوخم بی واره ورنه وگرخه
 دژوندون شمع په اغوش د پروانه کی راگره
 چه دنړۍ د آسمان نمر شم او دنیارڼا کړم
 دتیر عظمت قدرت په نوی سامانه کښی راگره

شاعرانه هایه

کاشکی زه خاوری ایوی دستاد دوری
 چه قسم دی همیشه زما په سړوی
 تمام تن می درنچو پشان وپوړشوی
 خوپه ما دتورو سترگو یو نظروی
 به زبیر دتک په ترمو اوښکویه مایا موند
 که دترکو ملاقات په سیم وژدوی
 ملامت به په ماڅه لره وایه شو
 که دستا له دلیری نه خولا خبروی
 مرتبه که ستا د عشق کړم وور خرگنده
 ملایک به واره وایی که بشر وی
 تماشې به زما هله ور ښکاره شوی
 که ته مانغوندی بیدل وی زه دلبروی
 په خونبار به زما سترگو غونډی به وی
 که په مخ یی دتورو تورو پر هر وی
 یا نسیم دصیحنم یا عشلیب شوی
 چه دستا په گلشنو زما سمزدوی
 ستاپه در کښی طیب وایی ور حمت ته
 لابه ښه وی که دی حال تر دابتروی

احساس

چه احساس می زړه کی شته دی خله غم کړم
 وړان کارونه به په خپله مینه سم کړم
 لامبو زن یمه دمینی سمندر کښی
 که می یار کوی ستم زه به کړم کړم
 که خولا یو قسم تر مارا وپانډی کړی
 زه به لس خله سبقت په هغه کړم
 له مو دونه می دا پته تمنا ده
 حیدونو نه چه پاک دزړه حرم کړم
 خوڅه وکړم دی سینو کی دومره زهر
 امید نشته چه یو گوډ به وانه کړم
 کله کله می امید زړه کی پیدا شې
 بیا امید مړوی شې زه ورته ماتم کړم
 صاحب زاده محمد ادریس

برکت الله کمین

توری زلفی

چه را پریوته زندی می په غری دتورو زلفو
 ساه می راغله شوه ایساره په کړی دتورو زلفو
 پر پشانی او ستو مانی یی دسفر مشاهده وه
 چه خاطر می مسا فر شو په لړۍ دتورو زلفو
 دهوښیار مرغه په دود می زړه دسرو پښونه ونښت
 چه راښکته شو دانی ته په جړی دتورو زلفو
 سپین سحر هلته ما بڼام شو ددیدن په مشتاقانو
 چه نسیم خوری یرمخ یی کړی لړۍ دتورو زلفو
 عمر تیر شو او تیر پری ای کمینه ایجا خوندي کی
 آسوده نه شوم له غمه یوگړی دتورو زلفو

غنی

غوښتنه

ای دحسین او نور دریاه اماله یو ټکی دنور را
 سترگی ډکی دخنډا را شونوی ډکی دسرور را
 زه دی خپل وړوکی زړه ته یوه ښه دیار غواړم
 ای دحسین او نور دریا به ماله یو ټکی دنور را
 دی تک تور دغم محفل ته یو شجرې دریا را
 سترگی ډکی دخنډا را شونوی دسرور را
 دی مستر اودی ارمان له یو تصویر دجانان راگره
 سرتاپه مینه نازیدل را ستا په ښکلی مخ غرور را
 دی دخور سوی باغچې له یو وده ددیار غواړم
 زه درته وایم چه خښت را زه دانه وایم چه طور را

غوته جبین

دنور مخ چه دی له مخه ډیر شرمیږی
 څکه هره ورځ په غرونو کی تپسیري
 سیرور می شپول تر خان چاپیره کی مینه
 چه دحسین له تاراجه دی ویر یري
 خال په منځ دوریخوریږی زه حیران یم
 چه کارغه له میندو څنگه نه توریږی
 نرم زړه می ستا دمنځ له عکسه توریږی
 اویسه غرته لکه نور حسی زلفیږی
 مخ یی او زلفی یی څکه پر تاو تاو شوی
 چه وپښته وا ورته نیسی خو تاو پری
 یا هوا په هوایی لاله کی نه شته
 یا دغره په اور لاسونه نه تودیږی
 صاف نازک دی لکه سترگی حیران یم
 چه په دود دآدم وکاله تر میږی
 مایی غوټه جبین پوست په زړانه کی
 ولی غوټه چه لمد شې لاکلکسیري
 خط یی وار دزلفو تیر کړ علی خانه!
 کله سار له مین تون سره چلیږی
 صفحه ۳۷



یونس

تازه تازه

یو غواړم له یاره ښه دین تازه تازه
 بل د رقیبانو ښکتن تازه تازه
 څکه بلبلان چغار کوی په تازه کلو
 نه به مو دام گل وی نه چمن تازه تازه
 یو زمان له منځ ددلیرو مه ودریږه
 تل دیار له وصفه کړه سبخ تازه تازه
 زړه چه در قیپ زما پدید سره ښه کیږی
 مکره په آزار زما دین تازه تازه
 آه کوی له دله په فر یاد له زړه مکه
 واورده له بلبله ښه گفتن تازه تازه
 بل فکر می نه کیږی یی ستاله کلنگو په
 شیر شکرې وایه له دمن تازه تازه
 مکره په جفا سره آزار دبلبلانو
 څه خوپه وفا کړه انجمن تازه تازه
 سترگی می خبره شوی چه ولاړ یی زه دی گورم
 وکړه په دا لوری آمدن تازه تازه
 زړه دیونس چوی ستا دهجر له سختی
 څه خوپه خپلی مېرکه غمجن تازه تازه

گلدانگاه



بدون شرح

خسیس

- گفته بودم عکس های هر دو
پسر خود را بیاورید ؟
- اینه . بفرمائید
- این فقط يك عکس است ، من
از هر دو را میخواهم .
- قربان ، پسرانم دو گانه ای
هستند و هر دو با هم شباهت
دارند ، همین يك عکس را بفرست
هر دو قبول کنید .



بدون شرح

چیزیکه عوض دارد کله ندارد
تازه عروس با خجالت به شوهرش
گفت:

عزیزم حالا که زن وشوهر شده
ایم نباید چیزی را از همدیگر پنهان
کنیم ، باید بتو بگویم که موهای من
ساختگی است .

شوهر با بیقیدی گفت :
- فرقی نمیکند ، آن انگشتر الماس
را هم که من بتو هدیه داده بودم
تقلبی است .



وقتیکه آقای مشوش میخواهد
ریشش را بتراشد
در دستوارن

مشتری : او بچه ... برای من
قدری کباب گوساله بپاز .
پیشخدمت : با کمال میل قربان
مشتری : بدون کمال میل - به
عوض کمال میل يك اندازه کچالوی
بریان اگر بیاری خوش میشود .

ژوندون



خاک بسر تان همراه توپ فوتبال
تان

شیر آزاد

شخصی نزدیک لوحه نویس رفت واز او خواست تا شیری برایش
رسم کند ، لوحه نویس پرسید !
- شیر را در قفس رسم کنم یا همینطور آزاد باشد ؟
او گفت :
- کدامش ارزا تر است ؟
لوحه نویس گفت :
- با قفس صد فرانک و بدون قفس پنجاه فرانک آن مرد گفت :
- بسیار خوب بدون قفس رسم کنید ، هما نظر آزاد .
رسم تکمیل شد ، مو قعی که آن شخص رسم را روی دو کان خود
او بخت بعد از باریدن باران مختصری تابلو شسته شد و رسم از بین
رفت . او به لوحه نویس شکایت نمود و گفت :
روی لوحه شیر وجود ندارد .
لوحه نویس جواب داد :
- بمن چه مربوط است ، خودت گفته بودی شیر آزاد رسم کن چون
در قفس نبود شاید جائی رفته باشد .



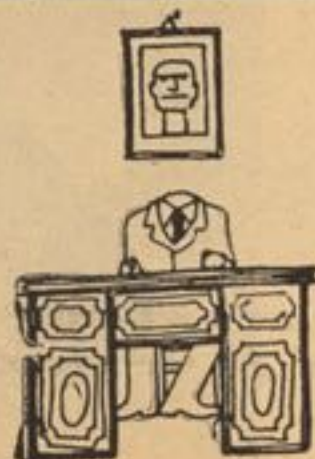
هنرمند ؟!



دختر فیشنی ؟!

خجالت نکشی

قاضی : خجالت نکشیدی در روز
روشن مقابل چشم مردم دست به
دزدی زدی ؟
دزد : من نمیدانم کدام گپ شما را
قبول کنم ، آخر يك بار دیگر که
در شب دزدی کرده بودم گفتید ،
خجالت نکشیدی در شب تاریک با
استفاده از تاریکی و خواب مردم دست
بزدی زدی مرا بچس محکوم کردید
حال من نمیدانم کدام شما را قبول
کنم ، آخر بمن بگوئید که من چه وقت
کار خود را انجام بدهم .
فرستنده : گل آشفته از لیسه
رابعه بلخی

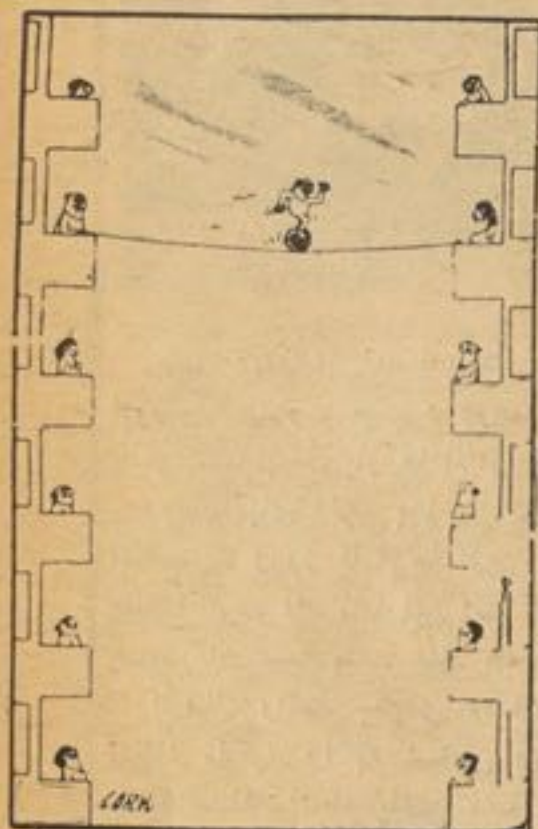


بدون شرح

ضرور است قربان ضرور است

فانتیزی خارجی
نوشته: یاسن اتوف

ترجمه: غا لمقالی



از سر گرمی های میکرو ریان

اوبه تیم خود دست بشویم... تیر های موتر را ما خریده به بو سیف میدهم تا مثل کوه در برابر تیم حریف ایستادگی کنند...

حال میایم بسر «گی لی» بیك تیم ما... این شخص در زبان بلغاری ناکام مانده. اگر برای او يك معلمه زبان پیدا نکنیم تیم مقابل این کار را میکند و بیک خوب ما را بد را میکند.

و اما در باره دختر ۱۹- الی ۲۱ ساله، باید بدانید که ریت اوت تیم مایک جوان فوق العاده دختر دوست است، تیم مقابل به نقطه ضعیف او پی برده است اگر پیشدستی نکنیم ریت اوت ما را از خود میسازند... همچنان چند روز پیش سنتراف تیم ما از نداشتن اتوی برقی شکایت کرد، میترسم تیم مقابل او را با کدام اتوی لقه فریب ندهد، لذتیه يك اتو برای موفقیت تیم ما ضرور است فوق العاده ضرور است. هم چنان فارو رد تیم ما از نداشتن بقیه در صفحه ۷۵

فوتبال يك عدد دختر جوان... واه...
- آخر گوش بدهید.

- بخوان بخوان... کدام زرافه پیشنهاد نکرده ای.

- آخر یکبار بشنوید..

- گفتم: بخوان.

- چشم میخوایم... يك اپارتمان دو اتاقه.

- واه واه... ادامه بده.

- يك کار مناسب برای يك خانم سی ساله.

درین وقت آمر مقابله با شما چیف مر بی تیم ایستاده شده گفت:

- مرا نمی خوری... بگو مرا نمی خوری...؟

- چرا قربان...

- آخر عقل داری یا ندار ی.

- دارم قربان...

- یافتن کار برای يك زن سی ساله چه ربطی به تیم ما و برنده شدن آن دارد.

- رابطه دارد قربان یکبار رگوش بدهید.

- بسیار خوب بخوان.

- يك اتوی اتومات برقی...

آمر گفت...

- یا تو دیوانه هستی یا من یا تو کدام چیزی نوشیده ای یا من آخر آدم بی مغز این چیز ها چه ربطی به تیم ما دارد

با شما چیف با حوصله مندی تمام گفت:

- حالا تشریح میکنم... گول کیپر در تیم چقدر اهمیت دارد؟

- بسیار...

- تیم رقیب ما یعنی تیم الماسک نقطه ضعف بو سیف گولکی پرمارا یافته... در همین روز ها تیر های موتر بوسیف کفیده، اگر تیم مقابل برای بوسیف تیر موتر تهیه کند باید از بوسیف وفاداری

واضح و روشن است من کم مانده دیوانه شوم... اگر این گزارش را که میخوانی يك بار دیگر بخوانی خودت هم دیوانه میشوی...
- آخر قربان... تیم ما با این چیز ها تقویه میشود اگر مواد مذکور تهیه نشود تیم فوتبال ما درین مسابقه شکست میخورد.

آمر گفت:

- حالا يك با دیگر بخوان و ببین چورر احمقانه است، من خیال کردم مسکه و مربا، مامان سپورت و غیره پیشنهاد کرده ای تا تیم ما تقویه شود، ولی ببین تو، چه چیز هائی پیشنهاد کرده ای... بخوان

- میخوایم قربان... اول چهار حلقه تیر موتر، يك معلمه زبان

آمر گفت:

- و حتما يك عدد فیل... بخوان بخوان.

- سوم يك دختر قشنگ بین سن ۱۹- الی ۲۱ ساله. آمر دستهایش را بهم زده گفت:

- واه واه... برای تقویه تیم

بلی ترا خواهم خورد... اگر به این حماقت خود دوام بدهی می خورمت...

با شما چیف به نرمی جواب داد: آقای آمر صاحب... لازم نیست مرا بخورید... باید عصبی هم نشوید. چیز هائی را که خواندم مثل دو جمع دوساوی به چهار واضح و روشن است امیدوارم مرا احمق تصور نکنید این چیز ها ضرورت است در ضمن مرا به خوردن هم تهدید نکنید... گوشت سختی دارم.

درین وقت آمر از قهر بلرزه درآمده بود، چنانچه فلتر سگرت را آتش زد و بعد سگرت را دور انداخت.

این چه حماقت است کجا میشی

بدون شرح

بدون شرح

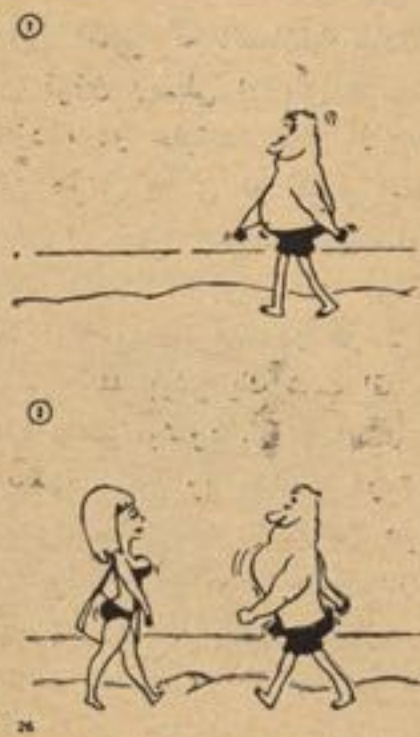
بدون شرح

بدون شرح

بدون شرح

بدون شرح

بدون شرح



بدون شرح

عکس و مطلب

ترجمه : ذلمی نورانی

بزرگترین نفت کش دنیا



تا حال چنین فکر میشود که بزرگترین کشتی نفت کش دنیا کشتی گلو پتیک توکیو است که ظرفیت آن ۴۷۷ هزار تن میباشد ساختمان این کشتی در اپریل ۱۹۷۲ شروع شد و در ماه اکتوبر از طرف فابریکه کشتی سازی «نی شی کوا» ای ما هر یماء در نزدیکی هیر و شیما به آب انداخته شد.

مسابقه اسب دوانی

از یکصد و سی و هفت سال به اینطرف در انگلستان مسابقه اسب دوانی صورت میگیرد.



برای دیدن این مسابقات که در یک ساحه هفت کیلومتری در نزدیکی لیورپول صورت میگیرد دوصدهزار نفر به آن منطقه جمع میشوند. در اثنای مسابقات بارها اتفاق افتاده که انسانها و اسب هاتلف شده اند در سالهای اخیر بخاطر تلفات این مسابقات تعداد زیا دمر دم انگلستان و روزنامه ها ازین وضع انتقاد کرده قدغن کردن مسابقات را تقاضا کرده اند، اما این انتقادات جایی را نگرفته است زیرا دایر کنندگان مسابقات مفاد هنگفتی از آن بدست می آورند.

امسال واقعه جدیدی اتفاق افتاده، زیرا مالک قدیم آن ساحه، منطقه مذکور را به شخص دیگری فروخته است و امکان دارد صاحب جدید منطقه انجام یافتن مسابقات را در آن حصه اجازه ندهد. درعکس صحنه ای از مسابقه را مشاهده میکنید.

عجیب ترین هتل



این تعمیر که انسان را بیادقصرهای قرون وسطی اروپای غرب می اندازد، در حقیقت یکی از جدیدترین هتل های توکیو است. یکی از خصوصیات عجیب این هتل آنست که برای مسافران و کسانی که میخواهند در هتل زندگی کنند بیش از یک شب اقامت اجازه داده نمیشود.

میکورو امپرو صاحب هتل معتقد است که میتواند با این هتل ذوق پولدارترین مردم جاپان را راضا نماید بطوریکه آنها برای دیدن هتل ها و تعمیرات اروپائی بخارج سفر نمایند. هر سالون این هتل نام

مرغ ها ریکارد قایم میکنند

وزن اوسط یک تخم مرغ ۶۰ گرام است، ولی یکی از مرغ های هالندی از جنس فوق العاده حاضر شده است تخمی بدهد که ۱۶۵ گرام وزن دارد این مرغ ریکارد قایم نموده بود، ولی این عمل فوق العاده او مثل اینکه به احساسات ماکیان از قریه های ناروی بر خورده است چنانچه ماکیان مذکور با گذاشتن یک تخم ماکسی ریکارد او را شکست ماکیان ناروی تخمی بدنیا آورد که ۱۸۲ گرام وزن دارد.



میدان هوایی جدید پولیند



برای رفع احتیاجات کمپنی هوا نوردی پولیند بنام «لوت» در شهر گدنسک یک میدان هوایی با ترمینل بسیار مودرن در دست ساختمان است. این میدان که از بزرگترین میدان های هوایی پولیند خواهد بود در سال ۱۹۷۴ تکمیل خواهد شد.

درعکس مدل میدان هوایی مذکور را مشاهده میکنید.

گدام های کوزه یی شکل

در جمهوری ریت چاد برای حفاظت ارزان خانه های کوچک و مخصوصی ساخته اند که شکل کوزه مانند دارد، این خانه ها ارزان را که محصول عمده آن کشور است از خطر حشرات مانند ملخ و پرندگان و هم از خطر رطوبت که باعث خراب شدن ارزان میشود حفاظت میکند درعکس گدام ذخیره ارزان را در پایتخت چاد یعنی فورت لامی مشاهده میکنید.



جدا گانه ای دارد. مثلاً مونا کوئی جاپان، تا بشگاه مهتاب، سالون ذوق پولدارترین مردم جاپان را راضا نماید بطوریکه آنها برای دیدن هتل ها و تعمیرات اروپائی بخارج سفر نمایند. هر سالون این هتل نام

شماره ۳۷

سرگرمی ها

مسابقه

قطعاتی از همین شماره

در این شماره کلیشه بریده شده ای از قسمت های مختلف مضامین این شماره بنظر شما میرسد ، آیا میتوانید بفهمید که هر قسمت

(۸) با سه تن يك شیوه علمی و درست آموختنی است که شما گردان هسی توانند تنها پنج مثبث از محیط مکتب بدست آورده این شیوه تعلیمی و

(۳) از این دو هنر پیشه سوالاتی کرد که چون مربوط آنها نبود از جوابش عاجز ماندند ولی چون نما پیدا مقلم

(۶) دارای بهترین و جدید ترین وسایل برای فروش بودند درین میان محرفه امریکا خیلی بزرگ و مورد توجه مردم قرار گرفته بود

(۴) خانه خود را خارج میگردید کلید هایش را گم میکند سسوله تسلیم و دو ستنش که کلید ها را یافته

(۱) او از روی سبزه حاجیری را برداشت و از بسیار نزدیکی شروع به امتحان کردن آن نمود بعد قلمش را درست کرد در این لحظه علامه همراهی و پریشانی را می شنید در جملاتش مشاهده کرد او دستش را بکنای کشید تا بدین ترتیب لی بتواند شی مذکور را بقبولی مشاهده نماید .

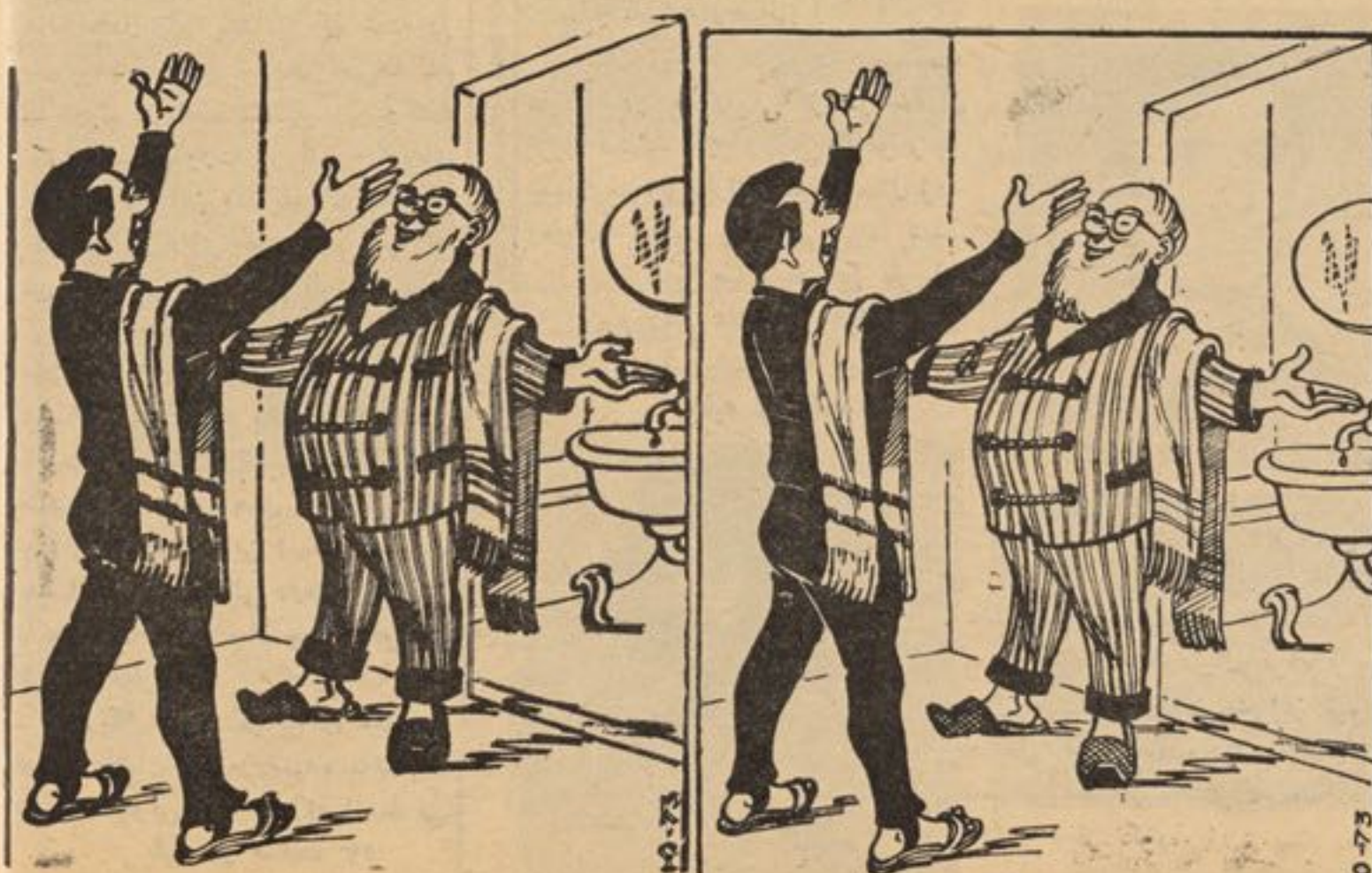
(۷) اشاره میکند اما وی متوجه اینکار نمیشود سوا نیلند فکر میکند که

(۵) برای نخستین بار در دیای هنر ۱ - پایوان گوشیده است تاروشی غنچه لوح مدعی را برای ابراز عقاید عمیق بشر خواهانه - در زمینه آزادی و تعالی اخلاق آسان بر روی پرده نقاشی پیاده کند .

(۳) بهمت می آید به انجمن کورسلیم میبازد قریباً موسسه نسوان هر یکی از اعضای این انجمن به شغل مربوط یکی دیگر از همکاری های موسسه نسوان تهیه جاک و محو نمایی و فروش این بقال است و هم می گویند

مربوط بکدام مضمون این شماره است ؟

هشت اختلاف



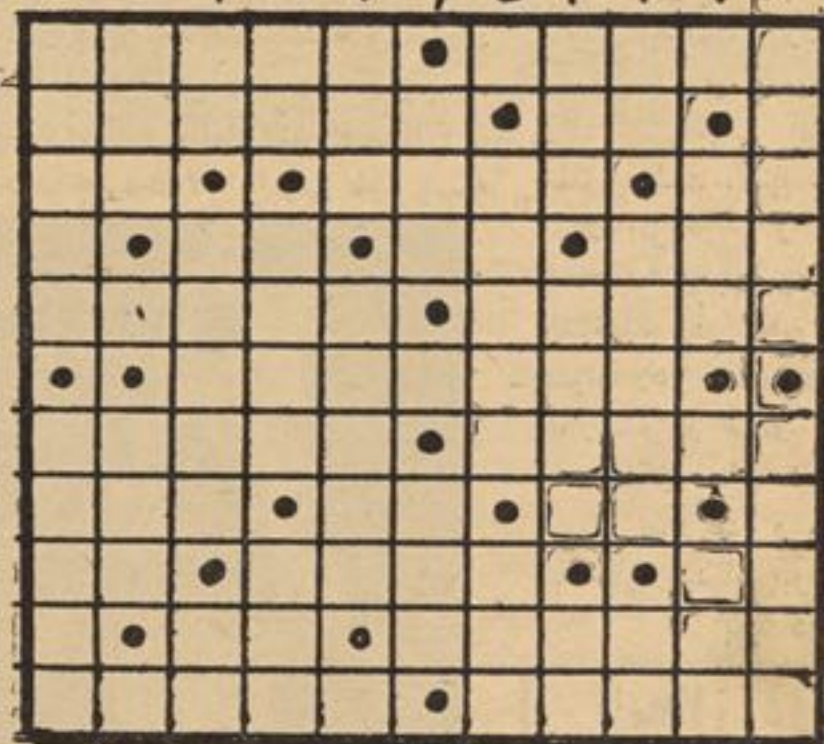
حتماً فکر میکنید که این دو تصویر با هم کاملاً مشابه اند ولی اینطور نیست و اگر خوب دقیق شوید خواهید دانست که در بین آنها هشت اختلاف عمده وجود دارد ، بگردید و آنها را پیدا کنید! نوندون

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- کوتلی است معروف - ماهیکه برای افغانستان سعادت به همراه آورد - باطیاره میاندازند - منسوب به یک شهر اروپایی - ۳ - باز گشتاندن و اثر وی - خنده دار است - همیشه (پشتو) - ۴ - پندیدگی و آماس - صد متر مربع - خاشاک - ۵ - پوشیده - به

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۶



عوض مال خود میگیرند - ۶ - قدیمی و از دیر زمان - ۷ - ایکاش بدون نقطه ته پایه چیه - ۸ - دوئل قمر - جدید - جز بدن است -

۹ - چهره و صورت - نویسنده در اول کلمه میآید و نسی میسازد - ۱۰ - شهری در جنوب شرق آسیا - حیوان باربر - ۱۱ - شر یک در کار - از دواج کرده . عمودی :

۱ - به بدن رمضان عاجل داخل میکنند - ناحیه ای از شهر - ۲ - سبق - پخته نیست - ۳ - دروازه دهن - خندان - عدد تنها - ۴ - غذا را مطبوع میسازد - از کمترین های هند - حرف تعجب - ۵ - بندریست در فرانسه - یکی از کار ها - ۶ - آدم مس - غنای ابتدایی - بکس کوچک - مرده را با آن میبرند - ۸ - تکرار حرفی - قابل خواندن است اما اینطور نمینویسند - طالع - ۹ - در استنا و هم معنی پیمودن را دارد - کشوری در شمال اروپا - حرف مفعولی - ۱۰ - مقابل نیست - بلی - ۱۱ - از محصولات نفی که زیاد تر برای لباس استفاده میشود - فرق و تفاوت .



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

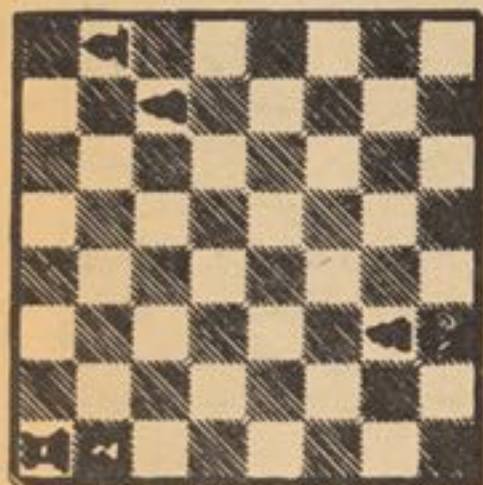
بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.



شکرهای صنعت برت پلاستیک

برای دو نفر کما نیکه موفق به حل نمودن قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جواب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

مسأله سطرینج

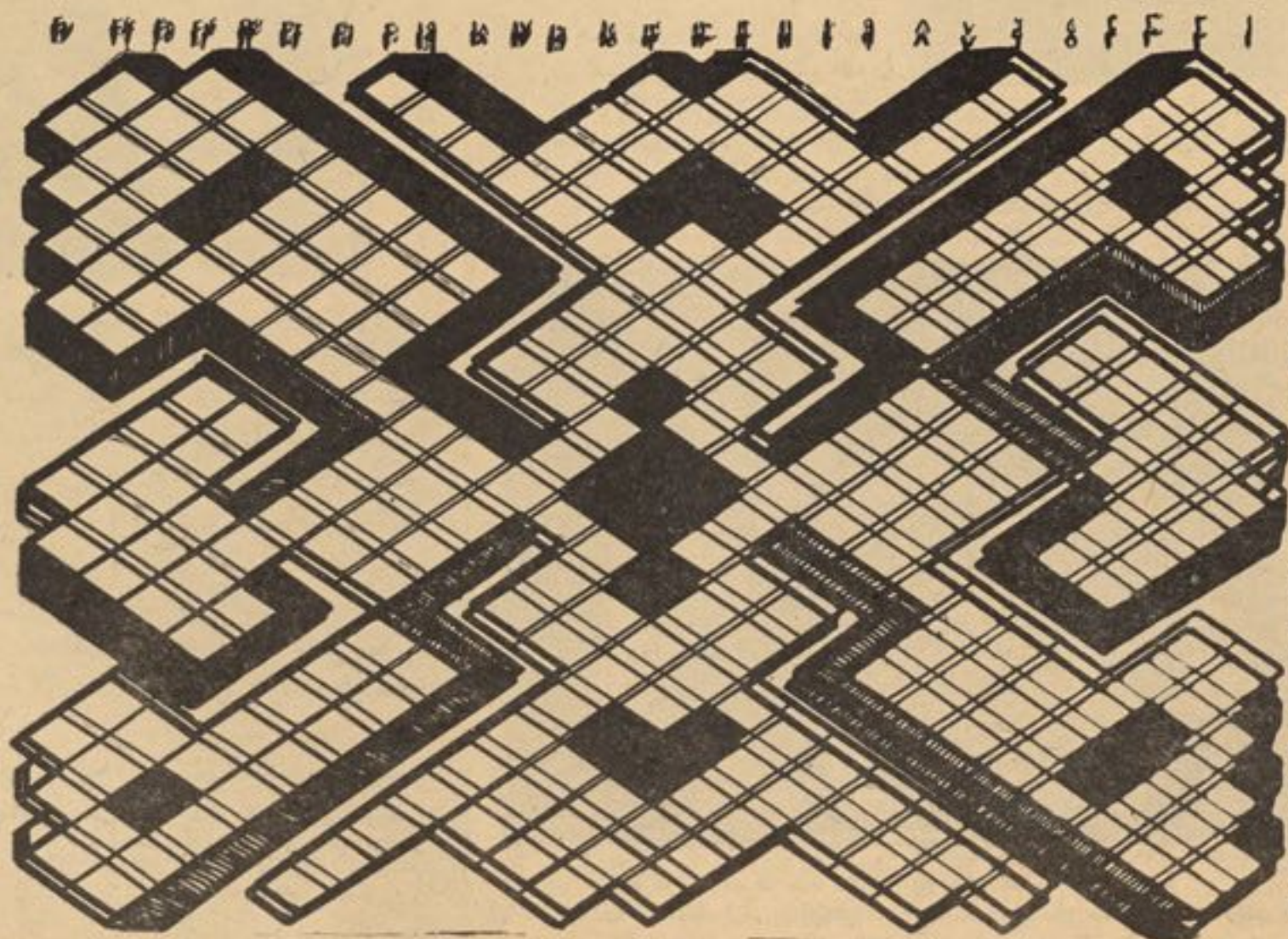


اگر کلید حل این مسأله را که عبارت حرکت اول مهره سفید میباشد پیدا کردید آنرا برای ما بنویسید!

بازی را همانطور که معمول است سفید شروع میکند و باید بعد از حرکت سوم سیاه از مات نماید!

جدول کلمات متقاطع

- افقی :**
- ۱- مکتب تب ندارد. از آنطرف باغ در پنبته .
 - ۲- خوشبو است - تخم در عربی - کسی که نشه باشد .
 - ۳- نیمه عاجل - ولایتی در شمال کشور - لجن اما نامرتب .
 - ۴- جانور بی نور - خودم - یک در انگلیسی .
 - ۵- نصف مقلر - ادای نامرتب دریائی در ایتالیا .
 - ۶- شاعر معروف کشور مژا فغان و ناله .
 - ۷- راست - نصف زمین - مشوره دهنده .
 - ۸- از آنطرف نو - بای بی سر مکرر با یک حرف زاید .
 - ۹- از آنطرف خام است - خشک نیست .
 - ۱۰- شمشیر بی شیر - قلمه .
 - ۱۱- حیوانات آنرا میخورند .
 - ۱۲- داس بی سین دم - هم خفه .
- عمودی :**
- ۱۳- معاون با یک حرف زاید - پسر در عربی - خشک .
 - ۱۴- مام - مرده را چنین میکنند یک حرف - اشاره بدور .
 - ۱۵- نصف مقلر - ادای نامرتب خبر رسان .
 - ۱۶- دو - عهودی .
 - ۱- پنج - جای را چنین میکنند فناء .
 - ۲- تجلی - مکمل بی سر - محکم .
 - ۳- کسی که شهادت میدهد - مادر .
 - ۴- راه بی پایان پنبته زنی که شعر میگوید .
 - ۵- رطوبت - درد .
 - ۶- ده - لحظه ای .
 - ۷- یک - درنده - خدا از شما دور داشته باشد .
 - ۸- محمود هو تک ولی یک حرف کم دارد - قلب .
 - ۹- مفکر است ولی پاندارد - مرد نیست .
- ۱۱- بازی کردن در آنجا خطر دارد - ناقل بی پا - دو .**
- ۱۲- روی - زمان ابدالی :**
- ۱۳- باریدن آن خساره بارمی آورد - پایان زندگی - دل سحر چیه .**
- ۱۴- نصف کشور - ما - اول بی اول - مادر .**
- ۱۵- ضمیمه ما - هفا - غایب - مفرد .**
- ۱۶- مادر - خواجه پارسا .**
- ۱۷- منار بی انتها .**
- ۱۸- باغ باغ - مستی می آورد .**
- ۱۹- کلمه بی معنی - نام یک فلم هندی .**
- ۲۰- جزی از کشور ما که فعلا جدا افتاده .**
- ۲۱- نام یک فلم هندی - عضوی از صورت - کهنه نیست .**
- ۱۲- جوار - خودم - ۲۳ از آن طرف ای - او - .**
- ۲۴- امروز - مربوط به مو سم آدم بی پا .**



طرح کننده : صالح محمد کهسار



زنان و دختران



مترجم: محمد حکیم ناهض

طفل شما

تکلیف کودک

هرگاه ناف طفل قبل از خوب شدن مرطوب می گردد، باید از ترشیدن دائم و مسلسل توسط لته یا دقت زیاد حفظه گردیده و هر روز با الکل پاک شود. داکتر ممکن است غرض زود خشک شدن و بهبودی زخم ناف یک پودر آنتی سپتیک را توصیه نماید.

هرگاه ناف و جلد اطراف آن سرخ شود، آلودگی یا گرفتگی مکرر و رانشان می دهد که لازم است فوراً به داکتر مراجعه نمایند. اگر خشکی روی زخم ناف طفل که هنوز خوب نشده بوسیله پوشاندن یا کشیدن لباس کش شده و شاید یک یا دو قطره خون از زخم خارج شود خارج شدن این مقدار خون مهم نیست.



وقتی که طفل هنوز در رحم مادر می باشد، از راه عروق خون ناف تغذیه می گردد. به مجردیکه تولد می گردد، داکتر یا قابله آنرا بسته کرده از نزدیک جسم طفل قطع می نماید. بیخ آن که باقی می ماند خشک می شود و بالاخره می افتد که (با اصطلاح افتادن ناف) معمولاً در حدود یک هفته یا دیرتر وقت می گیرد. وقتی که ناف افتاد ممکن است یک داغ برای چند روز بجا بگذارد که گاهی شاید چند هفته دوام نماید تا بهبودی کامل حاصل شود. هرگاه خوب شدن بطبی باشد، ممکن است داغ جای که ناف افتاده (زخم) شود که گرانولیشن می شود یا می گردد مگر این موضوع آنقدر مهم نیست.

حسّه ناف که زخم شده باید فقط پاک و خشک نگاه داشته شود تا مکرر بگیرد. اگر زخم ناف خشک نگه داشته شود یک پوست (ارح) روی آنرا می گیرند تا آنکه بهبود یابد. در حال حاضر داکتر ها توصیه می کنند در حالیکه ناف خوب می شود زخم بندی بالای آن صورت نگیرد. باین طریق انتظار می رود که خشک تر بماند. همچنین بعضی اوقات توصیه گردیده است که طفل نباید بوسیله تب غسل داده شود تا آنکه ناف طفل کاملاً بهبود یابد مگر این قاعده در صورتیکه ناف با پنبه تعقیب شده خشک شده باشد ضرور نیست. باید گفت که کار عاقلانه است که لته طفل باین تر از ناف طفل که هنوز خوب نشده بجا نماند تا آنکه زخم ناف مرطوب نگردد.

به سر گرمی های تان توجه کنید

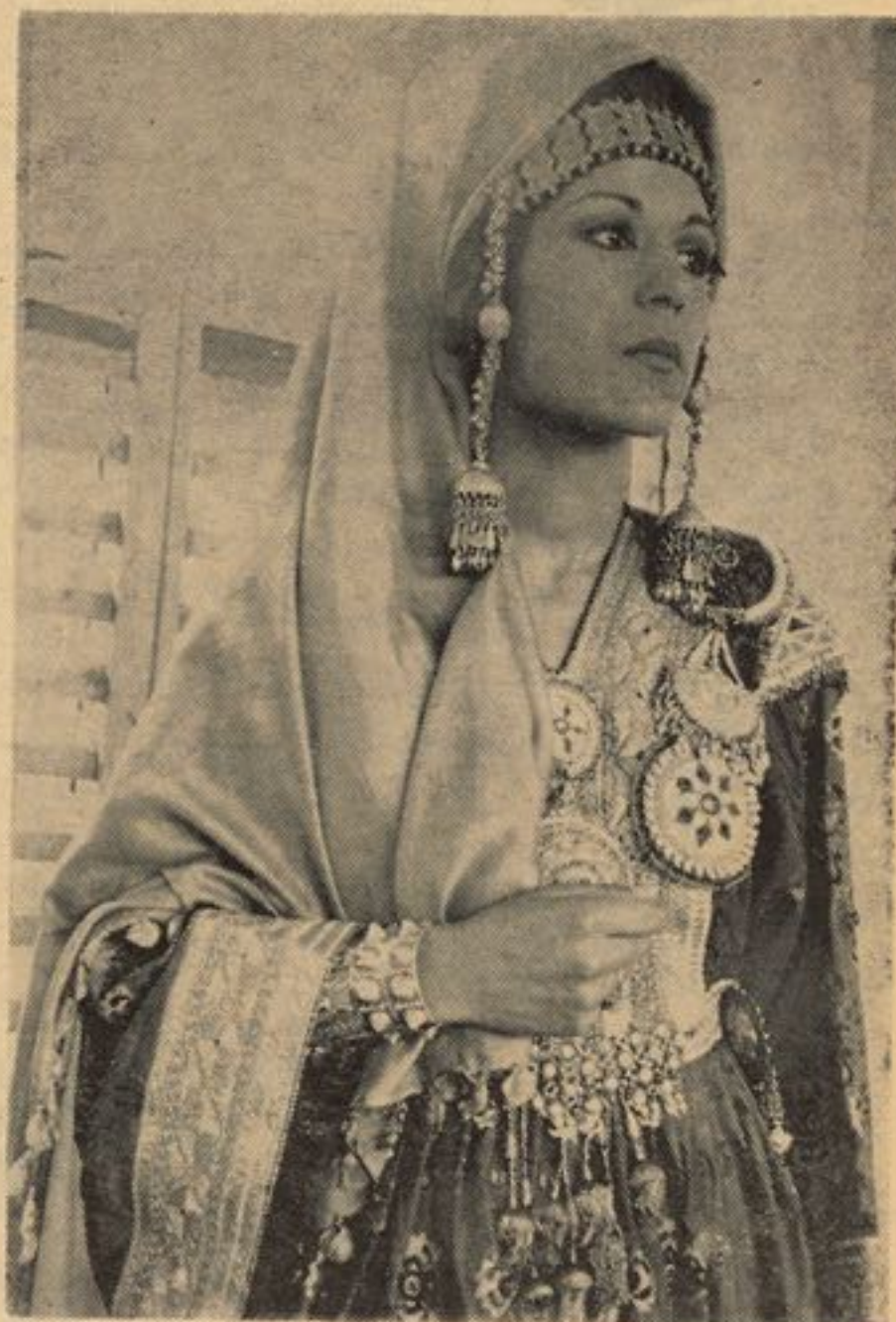


همانطوریکه یک مرد، با صرف چند دقیقه یا چند ساعت در اشتغالات فرعی و تفریحی، با جسم و روحی تازه و شاداب می تواند مجدداً بکار اصلی بپردازد، زن می تواند، با اشتغال به سرگرمی های مفید، در واقع خستگی روزانه بدرکند و وظایف خود را از صورت بکنواخت و خسته کننده بیرون بیاورد.

کار زیاد ما را خسته نمی کند. ملالت خاطر و بکنواخت بودن کار ها ست که اسباب خستگی و زحمت می شود.

از آنجاییکه خانم های خانه دار لزوماً غالب بقیه در صفحه ۵۵

زن کوچی



من زن کوچی هستم. در همه زمین های حاصل خیز و در جا نیکه فصل کار و کشت با شد مسکن میگزینم. از یورو منزلی ندارم و سا مانیکه به آن زندگی می کنم بسیار کوچک و نا چیز است در غز و بیکه شب ها را در آن می گذرانم جای زیادی را نمیگیرد. روز ها بالای زمین مشغول کار زراعتی هستیم و اکثر اوقات رسته داری می کنیم. خوراک من خوراک ساده است و از آرد گندم و سبزیجات و شیر و ماست و مسکه استفاده میبرم.

من از سردی خوش نمی آید، زیرا زمستان مو سمی نیست که بالای زمین کار کرد از این سبب فاصله های دور و درازی را می بینیم و در مناطق که وقت حاصل و مو سم کار زراعتی با شد خیمه میزنیم.

من در ضمن کار های دیگر به بچه ها هم رسیدگی می کنم و از آنها مانند هر مادر دیگر مراقبت می نمایم. شب ها به کار های دیگر از قبیل دوختن لباس، بافندگی و ریختن می مشغولم. لباس من با آنهایی که در شهر زندگی میکنند فرق دارد. پیراهنی بلندی به تن می کنم که آراسته با زیورات سنگین است. مو ها را می بافم تا به را حتی بتوانم کار کنم.

بقیه در صفحه ۵۷



مصرف بیهوده بد است

فروش و غیره از در آمد تان نفع بردارند و بهره ای بر تن و شخص شما در این میان سهمی ندارند. برعکس طرح بودجه فامیلی و خروج کردن روی نقشه معین، سهم مناسبی از درآمد را برای خانواده تامین میکند.

منظور از تنظیم بودجه، بستن غل و زنجیر بدست و پا و یا بی هدف نگه داشتن حساب مخارج نیست، بلکه هدف اصلی نگهداری صورت مجملی از چگونگی خرج و دخل برای تحصیل حداکثر استفاده از درآمد فامیلی است. بودجه دخل و خرج به شما نشان میدهد که چگونه می توانید به هدف و مقاصد خود برسید و مسایلی از قبیل خرید خانه و شخصی «ادامه زندگی بهتر» تامین توسعه ای برای دوران کهنوت و پیری و بالاخره تحقق آمال و آرزوهای تان به چه ترتیب می تواند صورت گیرد.

زنیکه اضافه خرجی و اسراف را پیشه ساخته و مبلغ زیادی از بودجه، شوهر را بطرق مختلف بیهوده میدهد نمی تواند برخورد عنوان زن زرنگ و زیرک بگذارد. چنین خانم وصال کردن شوهر است و تیشه بر تیشه خود می زند.

وضع دنیا طوری است که روز بروز سطح زندگی افراد ترقی می کند. غالباً تصور می کنیم که هرگاه پول بیشتری تحصیل نمایم تمام مشکلات و گرفتاری های ما از بین می رود و به کمک این عامل با اصطلاح «حل مشکلات» دیگر از لحاظ مالی غم و غصه ای نخواهیم داشت. اما متخصصین امور مالی میگویند:

وجود درآمد بیشتر لزوماً معنی برطرف شدن مشکلات مالی را نمی دهد.

خرج کردن بدون پروگرام، معنی این را میدهد که همه کسی از قصاب و نانوا و پارچه

او به صورت نور مال اکتشاف میکند. در پنج ماهگی بر علاوه شیر مادر با یک شربت میوه و سبزیجات هم به طفل داده میشود و بعد با توجه به مقدار شیر مادر به طفل بصورت متوالی غذا داده شود. ثوربا، آب سبزیجات، شوربا، ترکاری و گوشت گوشت کوفته شده، جگر، ماهی و مرغ همه مغزی هستند. خودا که های فوق دارای مواد غذایی ای است که برای نمو طفل ضروری می باشد.

بقیه در صفحه ۵۵

اگر کودک بعد از شیر خوردن دفعاً گریه میکند چنین معنی میدهد که که شیر کافی ندارد. برای چند روز طفل را قبل و بعد از غذا در اوقات مختلف روز وزن کنید تا بدانید که روزانه چه مقدار شیر میگیرد. متخصص اطفال برای تان خواهد گفت که این مقدار شیر کافیست و یا خیر؟

اگر طفل درست تغذیه شود وزن گرفته و سریع رشد میکند و خطوط عمیق ناشی از جانی در دست ها و پا هایش به وجود می آید و در چنین حالت قوه ذهنی و فکری

مود و فیشن



تغذیه و نگهداری طفل



اطفال غالباً به اوقات معین شیر خوردن عادت کرده و بدان منظور بیدار میشوند اما اکثر قبل از وقت معین شروع به گنج خلق میکنند می توانید او را ده الی پانزده وقت ترشیر بدهید و در صورتیکه در وقت معین از خواب بیدار شود چند دقیقه بعد تر شیر دادن طفل در شب به هیچوجه صلاح نیست. اگر طفل گریه کرده و خوب نمی خوابد بگوئید که او را آرام بسازید لته هایش را تبدیل کرده و طفل را روی شکم بخوابانید تا نفع از وجودش خارج گردد.

کشیدن سگرت برای مادران هنگام شیر خواری کودک مانع صحت مندی پسر و یا دختر میشوند و به سیستم عصبی تاثیر تخریب کننده وارد میکند.

در ماه اول طفل روزانه ۶-۷ مرتبه بعد از هر سه ساعت تغذیه میشود به استثنای ۶ ساعت در شب. در اواخر ماه اول کودک قویتر بوده و فقط شش مرتبه تغذیه میشود. از ماه چارم الی آخر سال اول پنج مرتبه بعد از هر چار ساعت برای طفل شیر داده میشود به استثنای هشت ساعت در شب.

پخت و پز

نان بریان

سه دانه تخم مرغ را خوب بهم بزنید و نیم فاشق جای خوری نمک را بدان اضافه کنید. بعد دو سوم حصه یک پیاله شیر را بطور جدا گانه بجو شانید و به مایع مذکور بیفزایید آنگاه تابه را گرم کرده روغن را در آن بیندازید و توتو های نان را در مایع فرو کرده ساندکی نگهدارید. سپس توتو های نان را از مایع بیرون کرده در تابه باروغن سرخ کنید. وقتی که توتو های نان سرخ گردید کمی بوره و دالچینی بروی آنها بپاشید و برای صبحانه شما بهترین خوراک است.



این طبیعت زنان است که موقعیکه

دوستشان داریم، ما را دو ست ندارند و زما نیکه دو ستشان نمی داریم، دوستما نمیدارند.

(سر و انت)

دخواتانو ژوندون



از کتاب قدرت و اراده

چگونه میتوان میل به کوشش در خود ایجاد کرد

روانشناسان عصر حاضر همه بر این مطلب متفق اند که هر خیالی را میتوان بصورت عمل در آورد.

پس کسانی که بتکرات عاقلانه آشناسند برای تربیت روح خود از راه پرداختن بافکار عالی و امید بخش هیچگونه زحمتی متحمل نمیشوند ولی کسانی که چنین استعدادی در آن ناقص است و بتمرکز قوای دماغی خویش قادر نیستند لازم است تا بلونی خطی از تغییراتی که مایلند در وجود شان تولید شود و قوای که بر آن تغییرات مترتب است تر تیب دهند و ازین راه خود را برای پرورشش آماده سازند و ما مطمئن ایم که با چند مثال زیر می توانیم نمونه خود پی در دسترس خوانندگان خود بگذاریم.

من میخواهم آرا مشی دایمی بدست آورم و مطمئن خاطر کامل و اعتماد راسخ در خود بوجود آورم.

من میخواهم قوه دراکه سرشاری در تمام مواقع در خود ذخیره کنم و بحکومت بر خود نائل شوم و در حضور هرکس آرامش و خونسردی خود را حفظ کنم.

من میخواهم از استعداد تا آخرین درجه استفاده کنم و مقامی را اشغال نمایم که خیرگی و لیاقت فوق العاده لازم داشته باشد.

من میخواهم کاری را که در فلان لحظه پیش بینی کرده ام با وجود تمام موانع یا حوادثی که میخواهند مرا از اجرای آن باز دارند به انجام رسانم.

من میخواهم از تحریکات جسمی خود جلوگیری کنم و عواملی را که باعث برهم زدن تعادل زندگانی و مخالف مقاصد و امال من است از بین ببرم.

من میخواهم با دقت کامل در افکاری که اختیار این دست میدهم و یا امور زندگانی من مربوط است یاد در موقع خواندن بمن روی آورم و بشود غور و تدقیق کنم.

من میخواهم کوششی صادقانه ستیرونی سرشار و اعتماد زیاد در خود بوجود آورم و بدیسی است هرکس میتواند شمتاً مقصود بخصوص خودش را نیز بخود تلقین کند مثلاً بیماری که پیش از هر چیز خواهان بهبودی خود باشد بتلقینات سابق عبارات زیر را هم بیافزاید.

من میخواهم اراده ام با اندازه نیرومند گردد که بتواند وضع مزاجی مرا تغییر دهد.

پس از اینکه چنین تابلویی ترتیب داده شد باید از اول تا آخر چندین بار آنرا مطالعه کرد و در هر یک از مواد آن جداگانه بررسی نمود و مخصوصاً باید سعی کرد که معانی آن کاملاً بدهن سپرده شود.



اگر بیست و سه سال زندگی پردرد و رنج را میگوئید من بیست و سه سال زندگی کرده ام. شاید تعجب کنید که خلاف گذشته در دلها در مجله ژوندون نشر میشد در دهن مانند درد دیگر جوانان نیست که از نداشتن، همسر - و یا ظلم پدر و یا رویه نا مناسب فامیل و خانواده و غیره و غیره شکایت میکنند بلکه این درد دوگانه از شخص خودم است.

بلی باید بگویم که با وجود داشتن بیست سال تا کنون موفق نشده ام که مکتب را تمام نمایم. و این یگانه آرزوی من جامه عمل ببوشد برای اینکه موضوع این درد بی در مان من خوبتر روشن گردد. بهتر است به ده سال عقب برگردم. درست بیاد دارم که در صنف ششم درس میخواندم نه میگویم که شاگرد

لا یق و فوق العاده بودم بلکه یکی از جمله شاگردان متوسط ما نند سایر شاگردان و همصنفان خود بودم و به آرزوی اینکه سال اخیر ابتدایه را تمام میکنم و شا مل متوسط می کردم بر خود می بالیدم و برای آینده خود نقشه ها می کشیدم. در همین زمان بود که یکی از جمله همصنفانم با من رفیق شد به اصطلاح از رفیق های جان بجانی و برادر خوانده. ولی این برادر خوا نده بلای جان من شد و بارفتار و کردار که داشت آهسته آهسته مرا بطرف کار های خود متوجه گردانید و وسیب شد که آن سال را از اکام بمانم اگر چه این ضربه در روحیه ام تاثیر فوق العاده نمود و مدتی مرا سخت تحت تاثر خویش قرار داد ولیکن این رفیق باز هم در مقابل من سبز شد و با رفتن به سینما ها و گردش گاه ها و ازین قبیل کار ها فراموش نمودم که

نامه ها

شایعاً عبدل کریم (جلا لی) متعلم صنف یازده لیسه خان آباد مضمون شما تحت عنوان (ای جهان) به اداره مجله رسید.

این هم قسمتی از مضمون شما: «ای جهان! ای مادر بشر ما به پیکر وجود تو اهمیت قایلیم و از هر گونه مساعی در راه آبادی تو و در راه پیشرفت هم نوع خویش که در دامن وسیع پرورده شده دست دریغ نمیداریم»

شایعاً علی پیر محمد گل چین یا ر از لیسه غازی نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید از همکار یاران تشکر امید داریم با ارسالی خویش همکار یاران را بیشتر با ما ادامه دهید.

پیغله فوزیه از لیسه صنایع کابل نامه شما به اداره مجله رسید. شما قابل تحسین است.

شایعاً علی خلیل الله اعظمی. مکتوب شما به ما رسید احساسات شما قابل تحسین است.



در جستجوی دوست

اینجا نب محمد فاروق از ولایت ننکرها مایلم بابر دران و خواهرانی که علاقمند مطالبه آثار نویسندگان کشور باشند مکاتبه نمایند لطفاً با این آدرس مکاتبه نمایند محمد فاروق از دارا لمعلمین ولایت ننکرها.

آرزو دارم با خواهرانی که در قسمت تاریخ افغانستان مطالعه داشته باشند مکاتبه نمایم. آدرس لیسه عالی زر غونه. اسم فوزیه متعلم صنف نهم ج.

اسم نجیب الله عسکر فرقه نمبر ۸ میخوایم با برادران و خواهرانی که مایل به مکاتبه باشند و در قسمت عکاسی تا اندازه معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم.

نام محمد هارون از کلو پشته.

میخوایم با کسانی که به موسیقی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم. آدرس: محمد هارون خانه نمبر ۴۱۷۲۱.

اینجا نب عبدالمنان از ولایت کندز.

آرزو دارم با خواهران و برادرانی که با مطالعه سروکار داشته باشند مکاتبه نمایم لطفاً به این آدرس: نامه بنویسد.

آدرس: عبدالمنان ولایت کندز لیسه شیرخان.

آرزو دارم با خواهرانی که در مورد آشپزی معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم.

آدرس: نادیه از لیسه صنایع کابل.

ستارگان بجان هم افتیدن

دود معروف سینما فرانسه که شاید همگان آنها را بشناسند یکی ژان بلوند و دیگر آلن دولن میباشد که اکثر از خوانندگان ما فیلمهای این دو هنرمند سینمای فرانسه را در پرده سینما دیده اند.



ژان بلوند ستاره موفق سینمای فرانسه و آلن دیپوری همبازی ژان بلوند.

در این اواخر این دو هنرمند سینما به اصطلاح ظرافت بخرچ دادند بدین معنی که هر دو بجان هم افتید و یکدیگر خود را تا که قدرت داشتند لت و گوشت نمودند و دعوی آنها آنقدر بلند شد که کارشان به محکمه کشید. فهمیده نمیشود که آیا گناه از ژان بلوند است و یا از آلن دولن هر دو هم دیگر را متهم می کنند. یکی از آنها میگوید که با چاقو بر من حمله کرده و دیگر را متهم می کنند یکی از آنها



آلن دولن ستاره معروف سینمای فرانسه قبل از آنکه داخل محکمه گردد.

سال گذشته را ناکام مانده ام سال تعلیمی آهسته آهسته به آخر می رسید. و من برای درس های خود آمادگی نداشتم و تا بالاخره امتحان سالانه رسید و من باز هم در حالیکه دو سال یک صنف را گذشتادم بودم در امتحان ناکام ماندم و از مکتب اخراج گردیدم.

پدر و مادر و فامیلم بارها در باره این رفیق نااهل با من صحبت کردند و نصیحت ها نمودند ولی من آن هارون گپ شنو و پسر درس خوان و مکتب روسابق نبودم از خود دلایل می تراشیدم و می گفتم: که اصلاً من استعداد درس خواندن را ندارم چرا برایم کاری پیدا نمی کنید.

کار هم پیدا شد بعد از مدتی دلسرد شدم بکار دیگر رو آوردم ولی آن هم به مذاق من برابر نبود مدتی بیکار ماندم و رفته رفته این بیکاری در من یک نوع عادت شد و سبب شد در هر کاری که رجوع می نمودم زود خسته شده و آنرا ترک میکردم امروز که در یک ورکشاپ موتر کار میکنم افسوس آینده را می خورم ولی چه سود دارد.

سایر سیده

به امید موفقیت شما.

بناغلی انور فرهاد از لیسه صنایع کابل!

نامه شما به اداره مجله رسید واقعاً شما خوب درك نموده اید که وظایف طبقه جوان کشور بیشتر از همه وقت دیگر قابل اهمیت است و ما جوانان باید هر چه بیشتر به وظایف خود متوجه بوده و از هیچ گونه فداکاری در راه ترقی کشور دریغ ننماییم.

بقیه در صفحه ۵۷

مردی با نقاب بقه

تاینگای داستان :

گنتر هامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میبرد. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس هامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

دیک به مجرد رسیدن به سیکا - تلند یارد هدایت داد تا بقه ها را در دو قطار پشت هم نزدیکش بیاورند تمام اینها یکی بعد از دیگری معاینه گردیدند در صاعد چپ همه شان نقش یک بقه خالکوبی شده بود یکی از ما موران پولیس آمد خبر داد: «آقای انسپکتر! یکی از همین اشخاص گرفتار شده میخواهد با شما حرف بزند».

الک نگاهی با آمرش رد و بدل کرد. دیک به الک گفت: «نباید از هیچگونه اطلاعی که ممکن است بدست آید اهمال کنیم. شما با او حرف بزنید».

پولیس همان بقه را پیش آورد. یک مرد قوی هیكل که از یک هفته به این طرف ریشش را نتراشیده و لباس کهنه به تن داشت کلاه درون رفته اش را تا به سر او روا فرود آورده بود و از آستین های کرمی اش که احتمالا به کدام مرد متوسل القامت تعلق داشته، مشت های قوی او بخوبی پیدا بود.

الک نگاهی بصورت آن مرد افکنده بر سید: «خوب بقه! برای قرقر کردن چه داری؟».

بقه در جواب گفت: «شما آقای هامور پولیس آیا بطور قطع مطمئن هستید که موتر او لی شما سالم به واندلن وات رسیده باشد؟»

الک با تعجب سر تا قدم آن مرد به واندلن وات رسیده باشد؟

بقه جواب داد: «یک تعداد اشخاص در صدد اند لیتوف را از چنگ شما بر بایند و سر به نیستش کنند. اگر این دیوانه بینوا قیاس میکند که بقه بزرگ نظر به روابط برا درانه اینهمه تلاش وسیع ما مور بیکار است و درست در لحظه

شد. در بین راه یک لاری با آن تصادم کرده یک طرف موتر پولیس را بکلی تخریب نمود و یک عرابه آن را از بیخ برکنند. اشخاص مجهول الحال و مشکوک در یک چشم بهم زدن از هر طرف پیدا شده بالای موتر پولیس ریختند.

در واژه موتر را باز کرده محافظ زندان را فرود آوردند. هنوز حتی به تار موی او صدمه نرسیده بود که یک موتر حامل بیست نفر پولیس به محل واقعه رسید و از کوچه مجاور نیز تقریبا به عین تعداد پولیسان یونیفورم دار در حالیکه دنده چوب های مخصوص پولیس را بدست داشتند، پیدا شدند. جنگ بین پولیس و مردم بیشتر از سه دقیقه طول نکشید. بعضی از آنها از چنگ پولیس موفق به فرار شده و با بقی در حالیکه دستبند به دستهای شان زدند، دو دوفر در وسط اسکوت پولیس بحال شکست خورده به اداره پولیس منتقل گردیدند.

دیک گاردون که از فعالیت تشکیل جدید خود مغرور بود، جریان زد و خورد را از بالای بام یک موتر پولیس تماشا می کرد. وقتی غوغا فرونشست به الک نزد دیک شده بر سید: «کدام شخص مهم را گرفتار کرده اید؟»

چونوز زود است که چنین قضاوتی کنیم. همه اینها به نظرم از یک قماش می آیند. لیتوف غایب در واندلن سورت می باشد من او را در یک موتر سر پو شیده پیش از بروز این حادثه و تصادم با موتر لاری فرستاده ام».

الک گفت: یکی از رفقای تو نزد من آمده میخواهد شما کلید زغال خانه را به او بدید بگو بید که در کجا گذاشته اید.

یک درخشش خفیف در چشمهای مرد کوچک اندام پدید آمد. اما این درخشش از نظر تیز بین الک پنهان نماند.

او جواب داد: به دو ستم بگویند که تصور میکنم که کلید را در واندلن سورت گذاشته ام. الک پس از «هوم» گفتن نزد هاگن برگشت و به او گفت: «کلید را در خیابان بتن ویل گذاشته است». البته این حرف حقیقت نداشت. اما هاگن با رضایت خاطر خدا حافظی کرده رفت. الک دوباره حیاط را پیموده به طرف سلول زندانی ها رفت و محافظ زندان را صدا زده پرسید: «شما به این آدم گفتید که به کجا منتقل می شود؟»

ما مور پولیس جواب داد: «بله آقای انسپکتر! من به او گفتم که به واندلن سورت منتقل میشود. ما معمولاً به زندانیان از محل زندان شان اطلاع میدهم تا آنها به اقوام و خویشان خود از محل زندان خبر بدهند».

الک از عمل مو فقیه آمیز خود خوشحال شد. به مار یلن که بقیه همه ستان کتنوف هنوز در آنجا بودند تلیفون کرده از احوال آنجا پرسیده و با تعجب اطلاع یافت که یک خانم به احتمال قوی خانم یکی از بازداشت شده گان نزد آنها مراجعه کرده، طلب کلید زغال خانه شده است و جوابی که به خانم داده اند این بوده که کلید نزد یک نفر در بریکستون می باشد.

الک امر کرد: «انها را به زندان سکرپ بفرستید و کسی اجازه ندارد محل زندان را قبلاً به اطلاع آنها برساند».

عصر همان روز موتر مخصوص زندانی ها از کانون او عازم وایتندال

را بخاطر نجات جان او بعمل می آورد هرگز در زندگی خود اشتباهی به این بزرگی نکرده است. الک بصورت آن مرد خوب دقیق شده دید او را می شناسد! - «شما، برودا»

امریکا بی انگشتش را تر کرده چاپ بقه را از بازوی خود پاک نمود و اظهار داشت: «من پسا نتر بشما توضیح میدهم آقای الک، اما اکنون مشوره خوب یک دو ست رابشنوید و همین الان به واندلن وات تلیفون کنید».

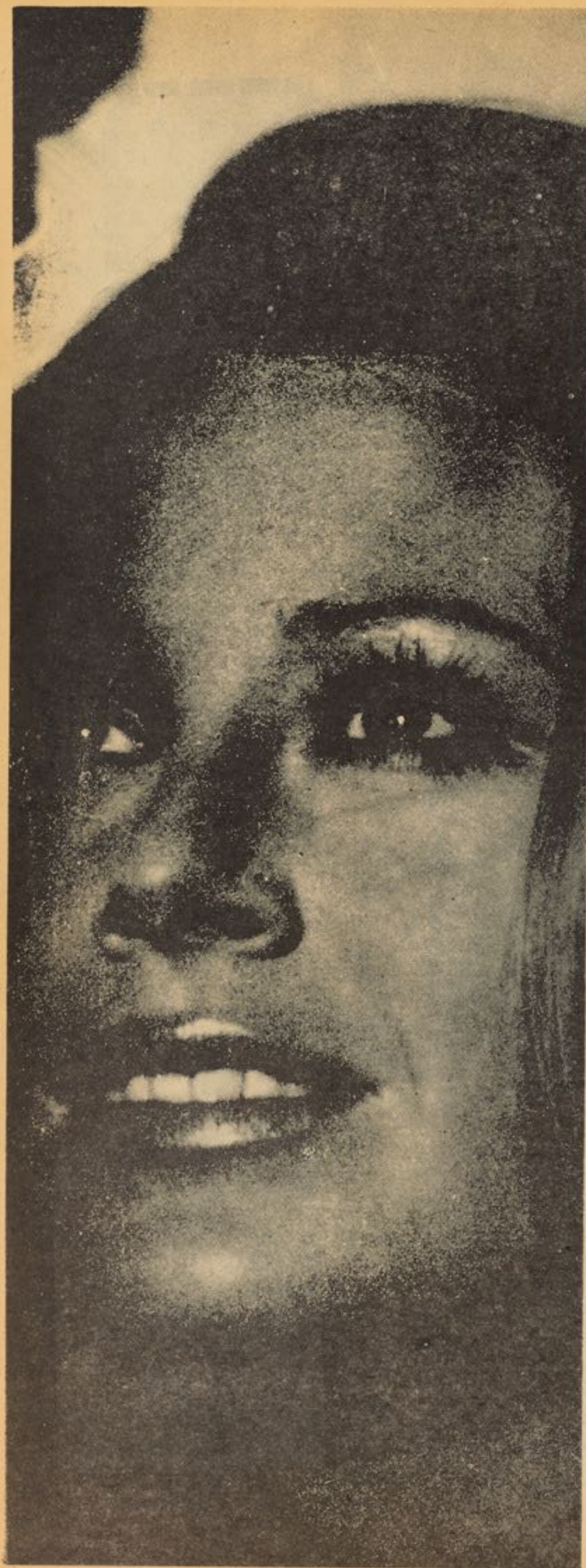
وقتی الک به دفتر خود رسید، تلیفون او پیهم صدا میداد. قرارگاه واندلن وات با او تماس گرفت و گزارش داد: «موتر پولیس شما را در وسط چمنها متوقف ساخته، دو تن از ما موران آنان را از خمی کرده اند و محبوبس هم در اثر فیر کشته شده است».

دیک گاردون و معا و نش پس از ده دقیقه از دریافت گزارش به واندلن وات بودند. بدنه خراب شده موتر پولیس را دیدند که عده دور آن جمع بودند و پولیس ها اطراف موتر و مردم تماشاچی را حلقه کردند.

جسد لیتوف به زندان نقل داده شد و در آنجا یکی از جمله حمله کنندگان بالای لیتوف، پس از گرفتاری محبوبس شده بود.

این مرد توسط چند تن از محافظان زندان بر حسب تصادف در بازگشت از تقریب و سط چاشت او را گرفتار کردند. پس از یک معاینه کوتا معلوم شد که مر می قلب لیتوف را سوراخ کرده و فوراً باعث هلاکت او شده است.

زندانی تازه در حدود سی سال داشت و نسبت به اکثریت نوکران سازمان بقه ها زرنکتر و کارکشته تر بنظر می آمد. هیچنوع سلا حسی نزدش پیدا نشد و او ادعا کرد که در یک دسیسه بهیچوجه اشتراک نداشته است. او مدعی شد که یک روابط برا درانه اینهمه تلاش وسیع ما مور بیکار است و درست در لحظه



که از وسط چمنسپا می گذشت
بر مو تر یو لیس حمله شد و در
حالیکه به تعقیب قاتل اقدام کرده
میخواست او را دستگیر کند، سد
پیر و جب تو قیف گردید.

الك به او گفت: «بقه، تو يك
مردۀ بیش نیستی!» و آنگاه از پشت
عينك سفید خود نگاه می بقیا فۀ آن
مرد فکند و به حر فش ادامه داد:
«و قتی زنۀ بودی در کجا زندگی
میکردی؟»

محبوس اعتراف کرد که در
شمال لندن در خانه زندگی میکند.
الك در جواب گفت: «کسانی که
در قسمت شمال شهر لندن زندگی
دارند برای گر دش به روی چمنسپای
واندس وات نمی آیند.»

الك با نگران عمومی زندان صحبت
مختصری کرده، سپس از زینۀ ها
فرود آمده وارد حیاط مربع شکل
عقب عمارت زندان شد. الك نگاهی
به اطرافش فکند.

چهار سمت حیاط را که زمینش
از سنگ پارچه، دیوارهای بلند
کشیده بودند، دريك گوشه این
حویلی مربع شکل يك اتاق که
شباهت به ور کشا پی داشت جلب
نظر میکرد. در واژه آن به روی خط
آهن پس و پیش کشیده میشد.

الك به آن مرد خطاب کرد: بیابه
اینجا داخل شو! کلید را که از
نگران عمومی زندان گرفته بود به
داخل قفل چرخانده در واژه را باز
کرد. يك چهار دیواری سرد که
رنگ سفید داشت دو دستك قوی
بصورت چلیپا در سقف روی هم
قرار گرفته و سه دانه گا درآهنی
بین این دو دستك نصب شده بود.
وقتی الك به طرف یکی از دسته‌های
آهنی رفت، پیشانی محبوس برآز
چین شد.

الك به آن مرد گفت: «بقه، تو چه
داشته باشی!» و آن گاه پسته را
با بین کشید. با کشیدن پتۀ آهنی
«وسط صحن اتاق با صدای مهیبی
باز شده زیر پای شان يك گودال
عمیق پیدا شد که از خشت پخته
کار شده بود. الك به صحبتش ادامه
داد: «این دروازه را که زیر پای آدم
باز میشود به دقت ببین. آن آهن
گا درت زد که روی آن با نباشید
علا متگذاری شده می بینی؟ محکوم
با ید با های خود را بین آن قرار
دهد تا جلا دهد و پا یش را در

زنجیر بکشد و بر یسمان هم از آن
آهن گا رد که در سقف نصب شده
پایین می آید.»
رنگ از صورت آن مرد پر واز
کرد و با وحشت فراوان اظهار
داشت:

شما نمی توانید مرا بیا و بزد.
من هیچ کاری نکرده‌ام!
الك در جوابش گفت: شما يك
انسان را کشته اید. شما یگانه
کسی هستید که در چنگ، افتیده اید
و حالا موقع آنست که كفاره گناهان
سائر اعضای باند را بدهید.

الك در ختم کلامش از اتاق خارج
شده در واژه را پشت سرش
بست.
مرد محبوس دست لرزانش را
بالا برده به لبها نزدیک کرده گفت:
«صبر کنید. من حاضریم هر چه را
میدانم بشما بگویم.»

يك ساعت بعد ديك گار دو ن
با اطلاعات سودمند و قابل توجه
به دفتر پولیس باز گشت. نخستین
کاری که کرد این بود: جوشا یزاد
را نزد خود خواست. این مرد ولگرد
وما جرا جو با قیافۀ خوش و خندان
نزدیک آمد.

دیک به او گفت: خوب آقای برادر
حال قصه کنید. بفر ما بیسند
بنشینید.

برادر با سخ داد: چیز مهمی برای
گفتن ندارم. از يك هفته به اینطرف
باقیه ها آشنا پی نزد دیک به هم
رسانیده‌ام.
این برای من خیلی عجب آمد که
آنها نباید همدگر شنا تراشناستند
و از همین جهت با او لین عضو این
سازمان که بر خوردم نتوانستم
برای شنا سازی دگران بیشتر فتی
کنم. من دريك هو تل سر را می
در دیت فورد با او تماس گرفتم.
و امروز شنیدم که يك فرق العاده
عاجل برای يك شرکت بزرگ
واصل شده است و من تصمیم گرفتم
در راه سکا تلند یارد بمن خبر دادند
که يك گروه مر بوط به سازمان
بقه ها مامور شده اند لیتنوف را
بیش از آنکه به وندس وات برسد،
ز سر راه شان بردارند.

— شما کدام يك از سرکردگان
بقه‌ها را دیده اید؟ برادر سرش را
بعنوان نفی تکان داد.

— آنها همه يك رقم معلوم می
شوند. اما بطور قطع دو تا سه نفر
بقیه در صفحه ۵۷

خزانه هنر روس



پودرت شچلیابین

کلو بکینا به آن تو مسکی نمایشگاه‌کار
های مجسمه سازان والای اتحاد شوروی
وسایرین هنر رسایی ها، نقاشی ها رنگ
آبی توسط نخیه های مانند ای- سترومو-
والیبید یواد - کار دوفسکی - جوریسکی
ف- شامسینوف - کوکر یسکی-ب-
پرورو کوف ، وای کبریک وعده دیگر رابه
نمایش میگذارد.

نقاشی پور توت های بر جسته که توسط
هنر منندان بزرگی مانند م- نستروف-

پس کورین پس کو نجا لو فسکی عده بیشتر
مهمانان خارجی این گالری ، تبصره‌هایی
احساساتی در کتاب باز دید کنندگان این
گالری از خود بیادگار گذاشته اند. فی المثل
سیاسی از فرانکفورت درین کتاب مینویسد.
« درین دنیایی که نام آنرا گالری گذاشته
اند و اثر محو ناشدنی در ما گذاشته است،
نقاشی های فراوانی را پذیرای مشاهده
کردیم که به آینه ای ، نما را نگر
راهی بود که مردم روسیه در دراز نای
قرون آنرا پیموده اند .»

این آثار هنری بصورت عمیقی در قلعه
همسایه های مان گذاشته است. آرزومندیم
که هنگام مراجعت به کشور مان درس‌هایی
را که راجع به این سفر به آنها باز گو میکنم
به ما کمک نماید تا پس از سالهای رنج
واندوه ، بیشتر بفهمیم و یکدیگر را دوست
داشته باشیم .»

سیا حی از امریکا می نگارد.
« پس از مشاهده تمثال های رنگه‌ایکه
توسط یوسکو از آثار هنری این گالری تهیه
شده بود تصمیم گرفتم که روزی درین نسخه
های اصلی را تما شاکنم. اما آنچه را در اینجا
مشاهده کردم و تجربه کرده‌ام نمیتوانم در
قالب کلمات بریزم و این هنوز من در عدم
تشریح نه تنها شامل تمثالهای که در اینجا
دیده ام میگردد بلکه ممنون تمام هنر شوروی
میشود. این ذهنیت که من هرگز فراموش
نخواهم کرد، در واق ارزش سفر یک هزار
میل راه را دارد .»

ومصا بیی که برای مرام در قبال خود دارد،
نقاشی کرد ، است. او یکی از مخالفین
سر سخت جنگ به لیو و نظر خود را درین
باره در نقاشی عصر اش «تجلیل جنگ»
آشکار ساخته است که در این اثر هنری
از کاسیه سر انسان ها سحر جالبه دسته‌ای
از کلانمان آنرا احاطه کرده و در دورنمای آن
شهر ویران شده و درختان ذغال شده قرار
دارد. مجسم میخورد در کتیبه چوکات شده
ایکه از وریجاگین بیاد کار مانده است چنین
خوانده میشود .

« اهداء به تمام قناتحین گذشته.

جای وایند .»
این کتیبه نشان میدهد که وور شچاگین
از جنگ و تجاوز نفرت داشته و عقاید وی به
نظریات مان نزدیک بوده است .

آثار قرن بیست بنوبه خود درین گالری
به درخشندگی خاصی نمایان است و پورترت
های ولانتین سیروف در پدیده های هنری
رومانتیک مزجایی و کروئل در بین این آثار
درخشندگی خاصی دارند. سیروف در پورترت
های خود خصوصیت وقت اجتماعی و استعداد
برازنده اش را ترکیب نموده است در پورترت
دختر باشقالتو ها جوانی و زیبایی و دم تازه



پودرت دوزنگو دایرکتر کاراف موخینا

شباب که سه پازنده و پر جبینش است
در حالیکه پور توت کامل ور مولوا هنریشه
ترازیک بالباس دراز سیاهش ، عالی است.
ورویل تجصیلات رومانیک نشاط آوری
را در آثارش جان بخشیده است در کارهای
ورویل یک انسان تنها مغرور سرکش یا
خصوصیت بی همکایش بزرگترین انگیزه
آثارش بشمار میاید ورویل شرح عالی و کامل
از «دومن» و کارهای دیگر لور مانتوف داده
است.

نمایشگاه بزرگ اتحاد شوروی آنرا به
نوع بی پایان خصلت هاستک ها و خصوصیات
فردی هنر مندان مدرن که هر یک تلاش خود
را برای نو آوری و درعین حال وفاداری خود
را به بهترین نعمات ریالسمتیک گذشته محفوظ
داشته اند ، میتوان مشاهده کرد.

هنر مندان اتحاد شوروی زمان مارا و زندگی
اتحاد شوروی را به شیوه های متعدد و گوناگون
وروش های مردمی شان تشریح نموده و هر
جمهوریت سهم ارزنده ملی خود را در زمینه
هنر مردم اتحاد شوروی ایفاء میکنند همچنان
ف- مو خینا واس- کولیو نکوب سای -

بر یوزوفو) . وادرین آثار - وقایع زندگی
مردمان روسیه را در گذشته های دور حیات
مجدد بخشیده و جنبش های معروف و مبارزات
و کارنامه های عظیم مردم باریخها و ایثار
و قربانی و ایراز قهرمانی آنها انعکاس داده
است .

کارهای ویکتور وسنت سوف و واسیلی
ورشچاگین نمایانگر پرافتخاری نمایشگاه در
نیمه دوم شده نوزدهم شمرده میشود .

وسنت سوف از زندگی فولکلور روسی
در آثارش الهام گرفته است . وی در نقاشی
هایش که نشان دهنده سبک خاص خودش
میباشد قهرمانان فولکلوریک روسی و داستان
های ایشانرا ترسیم کرده است . اثر شاعرانه



پودرت زن پارتیزان کار ف- موخینا

ودل انگیز (الیونوشکا) - وصحنه (بعد از جنگ)
ایکور سوف یاتوس لاوج باپلوتوس) با اساس
قصه (نوطه میزبان ایگور) و (رزمندگان در
باره مدافعین روسیه بوجود آمده و نمونه های
تبیك هنری بشمار میایند .

در نقد نامه ای که - ستاسوف در باره
(رزمندگان) نوشته - میگوید که (این اثر
یک قوه منطقی آرامی که هیچکس را نمی ترساند -
ورشچاگین یک سلسله نقاشی های متعدد
دارد که ناشی از مسافرت های طولانی و ی
میباشد فی المثل سلسله ای نقاشی های
هندوستان سلسله ای نقاشی های ترکستان
و بالقان اما ورشچاگین در واقع به مشابه یک
نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار
میاید. بحیث یکن از شرکت کنندگان سه
جنگ ، و حقایق شوم جنگ را بارنجه

نقاشان مانند اف- واسیلوف - ای ساوار
اسوف سای - شیشکین - ف پولنیوف وای
لیونیان در آثار خویش سرزمین مادری خویش
را منعکس ساخته و حیات شاعرانه و زیبای
آنها را نمودار ساخته اند .

کارهای هنری نقاشان بزرگ روسیه الییا
رین و واسیلی سوریکوف - نگر معراج هنر
پردو و زنیکی میباشند نقاشی های رین در دو
تالار بزرگ گالری به نمایش گذاشته است
آثار مردمی خارق العاده او. پورترت هساو
نقاشی های تاریخی وی خصوصیت کارش
را به منزله یک هنرمند توانا و مستعد که
آثار گوناگون از خود بجا گذاشته است
آشکار میسازد . (نقاشی مشطاهرین مذهب
در کرسک گوانیا) یکی از بهترین آثار مردمی
رین محسوب میشود - در حالیکه وی درین
اثر یک واقعه مخصوص را مجسم میسازد ،
توانسته است یکی از وقایع تیبك زندگی
کرد .

روسی را نیز تشریح نماید آثار تاریخی
خیلی معروف هنری رین عارضه از (ایوان
مخوف و پسرش ایوان) و (قراغان زاپوروژه) -
در تالاریکه به سوریکوف اختصاص یافته
است میتوان سه اثر بزرگ تاریخی او را
مشاهده کرد. (صبح اعدام ستر کسسی)
(پویادزمیتیا مروژوما) و (منشکوف در



پودرت آی - شیشکین

در گرداب حوادث

راپور : از مریم محبوب افسری



در یکی از روزها ساعت ۵ بجه عصر از منزل بیرون شدم و برای پدر و مادرم گفتم که من بخانه همسیرهام به چهلستون میروم وقتی به جاده پشتونستان رسیدم نصراله با موتور تکسی من رابه کارته پروان برد در کارته پروان در یکی از کافی ها بعد از صرف نان دوباره به تکسی نشستیم

اولانصراله باموتروان میخواست که ساعت ۴ بجه عصر خودم ازده کیپک

دختری در جدال زندگی

من رابه جلال آباد پرد قبول نکردم بعد از آن به طرف شمالی رفتیم در بین موتور درپور وماشراپ خورده بودیم. طبق جریان شریفه از شدت افراط درشراب نوشیدن مو هایش رامی کند چون وضع اش خراب بوده موتور را استاده کردند که در اینوقت پولیس کابل آنها را دستگیر کرده وبه ولایت کابل سپرده است.

حالا گفتار نصراله راطبق جریان پولیس دراین مورد بشنوید :

مدت تقریبا پانزده روز میشود که باشریفه رفیق بوده که این دوستی ورفاقت درموتور های لین پل جرجی شروع شد وچندروز پیش از واقعه شریفه برایم وقت داده بود که به تاریخ ۲۶/۴/۵۲ ساعت ۴ بجه روز در حصه جاده پشتو نستان وعده داده بودم وهمرای محمد شفیع نام درپور تکسی موتوروالگه که یکی ازرفقای من می باشد یکجا شده به موتور آن سوار شدیم که خودم به همراه محمد شفیع درسیت پیشروی وشریفه به عقب سیت موتور نشسته بودیم . میخواستیم بطرف شمالی هواخوری برویم چون شریفه حالش

قایق سرسام آور زندگی در میان امواج خروشان سر نوشت شکست ازهم یا شید پرژه آنرا تندباد هوس در ساحل ناکامی هاو بدبختی هانیست وباشان ساخت . دختر ك رفت وبه مردی پیوند دوستی بست رفت وبه سوی نابودی هاگام نهاد بازیچه سرنوشت گردیدونگامی محبت آمیز بدروچهره معصومانه مادر دل سنگ آنا سخت تر گردانید رفت دامن غمت خویش رالکه دار گردانید وباشرافت خویش بازی کرد .

اکنون مانند پرنده بی آشیان از شاخچه بشاخچه دیگر بر میزند آغوشی میخواهد تا او را جای دهد وماوای میخواهد تا بستر بگستراند ودلش میخواهد تا او را نوازش دهد واشك هایش را بسترده .

ای وای نمی دانم چرا این طور جوانان خود را در کام شعله ها و نابودی می کشانند وبی مهیا خود را بدست طوفان یغماگر هوس میسپارند. شریفه دختریکه ۱۸ سال ازسن اش گذشته وتحصیلاتش را تا صنف هشتم مکتب ادامه داده است قهرمان این سرنوشت شوم است سرگذشتی که او را خرد کرد در گرداب گناه غرق نمود .

اودر جریان تحقیق میگوید : «زمانیست که بانصراله آشنا شدم بانصراله چندین مراتب پنپا نی ملاقات کردم پدر ومادرم ازموضوع بی اطلاع بودند تا بالاخره روزی با نصراله به طرف جلال آباد رفتم و نصراله من رابه یکی از هتول آن شهر بنام هتول خاکسار برد وقتی که از نصراله پرسیدم این هتول از کیست گفت هتول مخصوص خودم میباشد پدر ومادرم باز هم بی اطلاع بودند ودر منزل دوستان و خویشاوندان دربی من می گشتند در غیاب من مادرم چون از یافتن من ناامید شد به پولیس مراجعه کرد وعکسم را به اختیار پولیس گذاشته بود بعد از ۱۵ روز دوباره به خانه مراجعه کردم رابطه من ونصراله باز هم ادامه داشت .

بطرف شهر در حرکت بودم در راه کارته پروان آمدم همین دختر وپسر به موتور من دست دادند وبه طرف باغ بالارفتند وبعد از آن به جانب شمالی رفتیم نصراله رامی شناختم اما دختر زانمی شناختم شراب به نزد خودشان بود شراب رادر بین موتور نوشیدند اما من نخوردم تا قسمت سرای خواجه رسیدیم واز آن جا دو باره بطرف کابل روان شدیم در حصه

حسین کوت موتور را استاده کردم که والی صاحب کابل مارا دستگیر کرد . مادر شریفه میگوید: در سال ۱۳۵۱ شریفه صبیهام به عزم مکتب از خانه برآمده بود وساعت ۴ بجه عصر دو باره به خانه نیامد به خانه های دوستان وغیره اقارب جستجو کردم شریفه رانیافتم بالاخره مجبور شدم به شعبه تعقیب بایک قطعه فوتو آن مراجعه کنم بعد از مدت ۱۵ روز شریفه در حصه دروازه خانه واقع تایمنی وات آمده بود خودم به خاطر این که قوم دارمی باشم به کسی چیزی نگفتم بعد آنرا در خانه قید کردم ونمیماندم

که بیرون شود. بعد از چند روز او را به مکتب شاه شهید داخل کردم يك روز ناوقت به خانه آمد برادرش دیگر نگذاشت که مکتب برود اما فردای آنروز برایم عذر کرد که دیگر ناوقت به خانه نمی آیم از همان تاریخ دیگر اثری ازوی ندیدم تقریبا سه ماه میشود که گم شده در مرحله اول وقتی مفقود شده بود اعتراف کرد باکسی همبستر شده اما شخص مذکور را برایم نگفت اما حالا که دستگیر شده از حکومت محترم خواهش میکنم که باهمین پسریکه دستگیر شده او را نکاح کنید . وبالاخره اکنون نتیجه اوراق و پولیس را بخوانید :

روی این دلایل معلوم می شود که شریفه يك دختر هوس جو بوده که سرنوشت مشوش آنرا به جنگ مردهای بی عاقبت وبی منطق میدهد .

بناء ارتباط دوستی بین شریفه ونصراله ثابت بوده ورفتن شان به طرف شمالی به منظور سیسل وساعت تیری این رابطه نامشروع را ثابت می سازد اما چون نشه میشود پریشان حال گردیده موتور را متوقف می سازد. بالاخره مراجع به دو کتوران موظف از عدم باکره بودن آن اطلاع میدهند ولی شریفه بانصراله نزد پولیس مسئولیت شد ید داشته مستوجب مجازات سنگین میباشد.

در شماره های گذشته خواندید:

سفر خوش

«واندا» دختر بیست و سه ساله شرکت عطساروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همکارهای دوره شاگردی اش است میرود، و تصادفا در آنجا یک همکار سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقابلا به یکدیگر از دوستی نهاده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و «موریس» در پهلوی درس، بعد از چاشست کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همیشه میخواند «موریس» بعد از چاشست کار میکند، متاثر میگردد. و اینک بقیه داستان:





تا اینجا جای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالتی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوراً که از دیر زمانی او را می شناسید با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید فوراً زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوراً رابطه مخفی داشت. بالاخره سرفتی در قصر صورت گرفت که فکرمی شد در قدم اول جوزف. ویسون و دیو نیورت در آن دست داشتند شواهد علیه لسی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

حادثه در نیمه شب

لی گفت :

- بلی. خوشبختانه او دیل همراه من بود و به کمک یکدیگر توانستیم که آنتی را به اطاق خوابش ببریم.

برید فوراً طوری معلوم می گردید که اصلاً گفتار لی را نشنیده است. بعد گفت :
- اما چرا؟ شما چرا به برج شمالی رفتید تا نمونه قطار آهن را مشاهده نمائید؟
لی گفت :

- ما در بین چمن قدم می زدیم. نزدیک میدان تینس. در آن لحظه می خواستیم که راجع به پیشنهاد تو با آنتی صحبت نمایم. در این وقت آنتی چرخ کوچک فلزی را از روی سبزه ها برداشت و گفت چرخ مذکور متعلق به نمونه قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان است.

برید فوراً گفت :
- در بین سبزه ها؟ روی سبزه ها افتیده بود؟ چرخ از نمونه قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان؟

او بیجان قدرت و محکمی صحبت میکرد که لی متوحشانه سرش را بلند کرد و سوی او نظر انداخت و گفت :

- بلی. او بمن گفت که رفته و او دیل را پیدا کنم و دسته کلید هارا بردارم و مایکدیگر را در یکی از اطاق های برج شمالی ملاقات کردیم. وقتی که دروازه را باز کرد و دریافت که نمونه قطار آهن سرفتی شده به این حالت افتید. لی دوباره دست بگریه زد.

برید فوراً گفت :
- آه خدای من. این چه وضعیت وحشت آور است. یک چرخ در بین سبزه ها. من باید فوراً ویلسون و ملاقات نمایم.

لی گفت :
- آه برید. حالانی. من میدانم که نمونه قطار آهن ارزش فوق العاده برای آنتی دارد. اما آنقدر که تو فکر کنی برای من ارزش ندارد. ترجیح میدهم که تو بمن و آنتی با این حالت تاسف آور در این جا باشی.

برید فوراً دستش را روی چهره اش فشار داده و این کار را به آهستگی و به تانی انجام داد. بدن سخت شده اش قدری سست گردید و این سستی طوری معلوم می گردید که او هم در این آرامش بی میل نبوده است.

برید فوراً گفت :
- بسیار خوب.

او بازوی لی را گرفت و آنها سوی دروازه مقابل حرکت کردند. همینکه پیش رفتند آواز موزون تر داکتر سندبیاخ را شنیدند. در پهلوی موزن امبولاس مرکز صحنی شهر در حرکت بود.

وقت کمی برای پرس و جو باقی مانده بود. داکتر سندبیاخ دستور داد که آنتی را فوراً به شفاخانه نقل بدهند و او را تحت مراقبت شدید قرار بدهند ساعت در حوالی بعد از ظهر بود که داکتر سندبیاخ آنتی را به یکی از اطاق های مخصوص بانرس های ماهر و با تجربه منتقل ساخت. ساعات در داور به کندی می گذشت. به هیچکس اجازه داده نشده بود که داخل اطاق شده و از آنتی دیدن نماید.

بدین ترتیب لی این ساعات را به مشکل و زحمت فوق العاده زیاد سپری می کرد.

جلی بود و چشمانش روی چشمان برید فوراً میخکوب گردیده بود. هنگامی که لی را مشاهده کرد گوسید که لیخند ساختگی تحویل او بدهد. بعد سوی لی دیده و در حالیکه از سر پایش تا نیمی بارید بدون ابراز کلمه آرام باقی ماند.

لی همینکه ایزابل را مشاهده کرد تحت تأثیر قوه آنتی گفتار بدون مقدمه آمده و گفت :
- آیا بهتر نیست که به قصر آمده و در همین جا باشی؟ من خیلی دلم میخواهد که تودر اینجا بمانی ایزابل؟ و از امور قصر و ارس و مواظبت نمایی.

ایزابل به عجله سوی برید فوراً دید. این دیدن خیلی طبیعی بود و اینک لسی این طور استدلال کرد. لی اکثراً آندو را سر گرم صحبت دیده می بود. بدون شک ایزابل برای گرفتن جواب و یا موافقه برید فوراً سوی او نظر دوخته بود. برید فوراً خندیده و ایزابل رویش را سوی لی چرخ داده و گفت :

- البته لی. من از بودن در این جا خوش می شوم. تا هر وقتی که شما بخواهید و اگر بودند باعث اذیت شما نشود.

لی گفت :
- بودن تو هرگز باعث اذیت من نمیشود. من میروم و به ایلامی گویم که اطاقی را برای تو آماده نماید.

لی این کار را انجام داده و بعد به همراهی برید فوراً سوی شفاخانه حرکت کرد. در جریان

برگشت آنها سوی شفاخانه بود که لی فهمید تاجه اندازه از دست دادن و یا مفقود شدن نمونه قطار آهن برای صحت و از دست دادن سلامتی آنتی خطرناک و زهر آگین بوده است. دیونبورت به کمک ویلسون آنها برداشته

بود تا پاکش کرده و در محل مناسبی بگذارد. البته از وقتی که نمونه مذکور را در سالون بزرگ گذاشته بودند سالیان زیادی را در برگرفته بود که کسی به فکرش نیامده و آنرا پاک نکرده بود. و مطمئناً توجه بودن و علاقه داشتن شدید به آن از دیدن آن چرخ کوچک

در لابلای سبزه های چمن بخوبی حدس زده می شد. آقای دیونبورت نمونه قطار آهن را از محل نگهداری بطور مخفیانه برداشته بود تا وقتی که دوباره برگردانیده می شود آنتی را متعجب نگه داشته باشد.

لی با خودش فکر کرد :
- زیرا آنتی مریض است و من تنها هستم. خیلی خوب. او آنتی را متعجب ساخت. اما لی در حالیکه آنتی به شدت مریض بود اصلاً علاقه و دلچسپی به این نمونه قطار آهن در خود سراغ کرده نمی توانست. اوحتی نمی خواست به برید فوراً بگوید که او دیده که جوزف چرخ نمونه قطار آهن را که در لابلای سبزه ها افتیده بود برداشته است و نمیخواست بقیه در صفحه ۵۵



حادثه در نیمه شب

که برید فوراً ازین نقطه نظریه در دسترس یافتند. حالا برای اوچه فرقی میکرد که از این دایره برآورد ؟ وقتی که آنها به شفاخانه رسیدند دکتر سندیباخ به آنها گفت که در آن بعد از ظهر آنتی را شاید بتوانند ملاقات نمایند .

دکتر سندیباخ گفت : - حالا او به هوش آمده است و میدانند که چه چیزهای در اطراف در حال جریان است . اما آنقدرها زیاد امیدوار نیستیم .

و به عجله اضافه نمود : - این ضربه یکی از ضربات شدیدی بود که بر او وارد گردیده است و احتمال دارد که هر لحظه دوباره در عالم فراموشی غرق گردد .

بالاخره وقتی که به آندوا اجازه ورود داده شد برید فوراً ولی هر دو داخل اتاق گردیدند .

ساعات سختی را که لی و برید فوراً در کنار هم گذرانیدند بودند باعث نزدیکی فوق العاده زیاد آن دو گردیده بود . آنها آنقدر زیاد با هم صحبت نکرده بودند اما فوق العاده در تماس بودند .

وقتی که اشک سیل آساز چشمان لی سرازیر گردید دستش را سوی وی دراز کرد و برید فوراً آنرا به محکمگی فشرد و اشک هایش بی محابا تالیه زنجش سرازیر شد . آنها طوری معلوم می گردیدند که از روییدن یک بدن ساخته و در همه امور با هم شریک باشند . و این یک وجود آنها را به اندازه نزدیک بهم گردانیده بود که در دو مشت را از روی خاموشی و سکوت به اندازه مساوی تحمل می کردند و میکوشیدند که زیاد تر با هم صحبت نکنند . و حالا آن دو در کنار بستر آنتی انتظار می کشیدند .

آنتی چشمانش را باز کرده و با تبسم رنگ پریده گفت : - نزدیک تری باید عزیزانم .

لی برید فوراً زیاد تر خود را به بستر آنتی نزدیک کردند . آنتی دست دیگری را که آزاد بود بدست گرفت ولی اجازه داد که دستش در دست آنتی بماند .

آنتی گفت : - فکر میکنم که برای مدت زیاد با شما نخواهم بود .

لی تا سر حد اعظمی کوشید که از فرو ریختن اشک جلو گیری نماید . لیش را با دندان کزیده و سرش را با اینان انداخت . آنتی با آواز زمزمه مانند و بی رمق اش دنباله سخنانش را گرفته و ادامه داد :

من زندگی خوب و پرجمع و جوشی داشتم . بسیاری مردم با من مهربان بودند و در بین آنها کسانی بودند که مرا دوست داشتند و بسیاری کسانی که من آنها را دوست داشتم . من بدون درد و تانی می میرم .

لی و برید فوراً در خاموشی گشته بسر می بردند . برای آنها کلمات و جود نداشت تا ابرازش دارند . آنتی گفت :

تنها یک آرزوی آخری دارم که متوقع هستم بر آورده شود . از آنجای که دست کمی برای ابرازش دارم باید آنرا به عجله بگویم . این یکی از بهترین آرزو های من است لی که تو و برید فوراً روزی با هم زن و شوهر شوید .

برید فوراً گلوش را صاف کرده و با تامل عمیق گفت : - سائنی من قبل از لی خواسته ام که با من ازدواج کند . آنتی گفت :

سأه خدا و ندا تر اسپاسگدارم .

آنتی گفت : - سائنی من قبل از لی خواسته ام که با من ازدواج کند . آنتی گفت :

سأه خدا و ندا تر اسپاسگدارم .

آنتی گفت : - سائنی من قبل از لی خواسته ام که با من ازدواج کند . آنتی گفت :

سأه خدا و ندا تر اسپاسگدارم .

آنتی گفت : - سائنی من قبل از لی خواسته ام که با من ازدواج کند . آنتی گفت :

سأه خدا و ندا تر اسپاسگدارم .

تغذیه و نگهداری

غذای که بر علاوه شیر به طفل داده می شود باید ایلک گردد که به آسانی بلعیده شود .

تدریجاً غذای نو مخصوصاً گوشت و سیبزی غدوات هضمی را تحریر میکند و طفل را برای گرفتن شوربای غلیظ و شوربای ترکاری ایلک نشده آماده می سازد .

اگر مادر شیر کافی نداشته باشد چه باید کرد ؟ اول بداکتر اطفال مراجعه کنید تا علت آنرا یافته و در قسمت رژیم روزانه شان مشوره خوبی به شما بدهد شاید به بکفدار و بتامین ضرورت داشته و یا کدام مر ض مزمن داشته باشید که باید معالجه شود اگر تمام کوششهایتان بکدام نتیجه نرسید ، از شیر زن دیگری و یا از غذای مصنوعی استفاده کنید . همیشه طفل را ابتدا از پستان شیر داده و تغذیه را با میکسچر مصنوعی کونلا خاتمه دهید . طفل را در صورت امکان با قاشق و الوی چونک شیر بد هید چوشک سر بوتل باید قایم بسته شده و یک سو داخ خورد داشته باشد .

برای تغذیه مصنوعی اطفال شیر خشک بسیار معمول است . شیر پودری مخصوص اطفال باید برای کودکان بالاتر از یکماه تا یکساله داده شود .

برای اطفال تازه هنگام و کمتر از یک ماهه غذای مخصوص طفل که به آسانی هضم و بموافق مورد احتیاج تبدیل میگردد سفارشی میشود ، غذای مذکور را رای کاربو- هایدرات های مخصوص است که میکروارگانیزم مفید را در روده های طفل جا میدهد .

اطفال که به غذای مصنوعی بزرگ می شوند نسبت به آنالیک با شیر مادر بزرگ می گردند صحتمند تر به نظر می رسند لکن ایشان برای قبول امراض بیشتر آماده و مستعد بوده و بیشتر به مشکلات هضمی مواجه میشوند که برای صحت مضر است بناء صرف در صورتی که به طفل غذای مصنوعی داده شود که راه دیگری موجود نباشد و هم داکتر اطفال موافقه کنند کمترین مقدار شیر مادر هم طفل را صحتمند و قوی بار می آورد . در قسمت اشتیاق طفل محتاط بوده و بسرا مجبور به خوردن نماند .

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بقیه صفحه ۴۵

بدتر از مرگ

- امید وادم در این تصور نبوده باشی که من فقط بحرف تو میتوانم اعتماد کنم ؟

- یعنی اگر پیر مرد را اینجا رها کنم و خود را غیب بزنم ، امکان ندارد ؟

- کمی دشوار است از چشمانت معلوم است که چقدر او را دوست داری ؟

بگو به بنیم چرا اینقدر به او علاقمند هستی . مگر پدرت است ؟

- آری .

- پس خیلی بهتر شد . تو ناگزیر برای خاطر او مراجعت خواهی کرد ، ولو دوستش داشته باشی یا نداشته باشی . دختر را باور و او را با خود ببر .

وقتی دید کریج ازجا نمی جنبید ، دایتون بالحن آهانه خطاب به او گفت :

- گفتم ، حرکت کن . همین اکنون و دختر را به محلی که نشانی کرده ام بیاور . تا دو ساعت دیگر باید این کار تمام شود . دو ساعت و وقت داری ، فراموش نکن . من از انتظار کشیدن زیاد متنفرم .

کریج ، آرام آرام بلند شد . از یکسو با گوشه چشم قدرت بدنی دایتون را تخمین میزد و از جانبی ضعف خود و دردی را که زخم بازویش داشت ، بیم مقایسه میکرد . راه نجات بسته بود باید هرچه دایتون بلیز میگوید ، چشم بسته انجام دهد .

دایتون دوباره غرید .

- بچه زود باش . این راهم بفهم که خاک این جزیره و جان کسانیکه در آن زندگی میکنند ، همه ملکیت من است .

کریج تگاهی به چار گوشه قهوه خانه افکند و تشخیص داد حد اقل نیم درجن آدم کش در پناه سایه ها آماده حمله و اطاعت از دایتون بلیز استند . ناچار طریق حل دومی را که مسالمت بود برگزید و راه خروج از قهوه خانه را در پیش گرفت . قدرت آنرا در خود نمی دید که به روی سرافینو نگاه کند .

در بیرون قهوه خانه یک مرسدس ای-اس ۲۲۲ ، شکاری منتظر بود . چوکی های پیش روی آنقدر عقب رفته بود که دیگر جای نشستن بزرگداشت پیدا می شد . طبعاً برای مرد غول پیکر چون دایتون بلیز جز این راهی برای نشستن در چوکی پیش رو سراغ نمی شد .

کریج شتا بان بساحل فرود آمد و همینکه سوار قایق خود شد ، موتور های آنرا بکار انداخت . لحظه بی فکر کرد به پسران و زن پیرمرد و سلینا که اینک در قایق دیگر منتظر احوال او بودند . با یک مقایسه عاجل بین انتخاب پیرمرد یا دختر ، یقین کرده که هرگز نمیتواند سلینا را بر پدر خوانده اش ترجیح دهد .

قایق دوباره داخل آبها حرکت میکرد ولی اینبار مسافر زیبا و نرو تمند نیز بر عرشه آن دیده می شد . کریج خطاب به سلینا زیبایی های ساحل جزیره را نشان داده گفت :

- سلینا نگاه کن . مثل بهشت است . سلینا تگاهی به دور و بر افکند و از کریج پرسید :

- مگر به نظر تو چنین نمی آید ؟

- آه واقعا زیباست .

ولی نگاهش دقایق پیش رو دقایق جنگی را تشخیص داد که سرعت به سوی آنها نزدیک می شود . سلینا پرسید :

- خیلی گرفته بنظر می آید ، در حالیکه باید خوشحال باشی زیرا اینک به محل مقصود نزدیک شده ایم و کات مو ففانه پایان می یابد . چنین نیست ؟

- چرا ؟ چرا ؟ همینطور است ولی خستگی و گرفتگی من بدلیل وقایعی است که بعداً آگاه خواهی شد .

بقیه در صفحه ۷۵

بقیه در صفحه ۷۵

عجیب ترین هوتل

دادن دکمه ای در اطراف اتاق باریدن

باران را تماشا کند در حالیکه اصلا آسمان صاف هم می باشد ، در بعضی از اتاقها با انداختن ۱۲ دالر در یک

دستگاه چپرکت مسافر سه متر از زمین بلند شده معلق در هوا باقی می ماند .

کمترین پولی که باید انسان برای یک شب درین هوتل بپردازد ۸۵ دالر است .

منظور حمل مواد مخدره وارد افغانستان شده و به اشتراك هم دريك اتاق كار ميكردند.

چون متهمين در جريان تحقيق وجريان محاكمه باگفتار ضد نقيض خود را بي گناه ميدانند و از جاني و لطف گن مارگن رامعرفي کرده نمی توانند و در عين حال بعد از حدوث واقعه انفلاق ديگ بخار، از خارج اتاق دستگير شده اند، محكمه بادر نظري داشت مراتب اربعه تعزيري ريچاردي هارني و چارلس برسن را يك، يك سال حبس کرده و به تاديه دو صد دوصد هزار افغاني جریمه نقدي محكوم ميسازد.

سوسن و كمپ بل علاوه از توقيف گذشته هر كدام مبلغ يكصد و پنجاه هزار افغاني را طور جریمه نقدي به خزانه دولت تحويل نمايند. فرصتيكه حكم محكمه بر سر اي محكومين ابلاغ شد، يكي جانب ديگر باتاثر نظاره کرده متفقا مرافعه طلب شدند.

بقیه صفحه ۴۵

مرد با نقاب بقیه

از همين سر كر دگان هم در حمله بالاي مو تر پوليس و قتل ليشتوف شر كت داشته اند. من هيچگاه باور نميكردم كه كسي براي نجات لتينوف جاننش را به بخا طره اندازد. بقیه ها فهميده بودند كه او تمام جريان را به پوليس افشا کرده است و بايد كفارة اين اعترافات خود را پس بدهد. يعني آنها تصميم گرفتند لينو فرا از بين ببرند ؟

ديك سر حرقش را تايد كرد: «بلي بمن بگو بيد كه شما به بقیه ها و سازمان شان چه دلچسبي داريد؟»

سه حض به ما چرا جويي عادت کرده ام. من مرد ثروتمندي هستم. از طرفي كار و كسبي ندارم. و از جانب ديگر به مسایل جنايي سخت علاقمندم. چند سال پيش براي

نخستين بار در باره بقیه ها مطالبی شنيدم و آنها براي من تخیلاتی بوجود آوردند و همان زمان تصميم گرفتم بدنياال آنها براي ورد پا ي شانرا پيدا كنم.

(باقيدارد)

ژونون

به اثر تر كيدن ديگ بخار . .

بي بند وباري وبي لگا مي اين اشخاص ازسببي واضح و هويدا است كه آنها طرف به منظور منفعت شخصي، ماده مخدره شديده و مضري را براي مردم عرضه ميكنند و هزاران جوان بي گناه را به آن معتاد مي سازند.

متهمين محاكمه علني شدند
جلسه محاكمه علني متهمين تحت رياست بناغلي محمد نعيم رييس ديوان جزا و امنيت عامه كه در عين حال رئيس ديوان اختصاصي مواد مخدره هم مي باشد در سالن محكمه آغاز شد.

مير من عليا نظري عايد، بناغلي عنايت الله وفا و بناغلي عبدالواسع راجي قضات محكمه در موضع معينه تالار جلسه اخذ موقع کرده و بناغلي محمد ظاهر مرادي مساعد خانونال موظف ضمن قرائت متهمين ايستاده شد.

خانونال موظف ضمن قرائت صورت دعوي مرتبه خود به تايد خواهش نمود تا چارلس برسن و ريچاردهاني راشش شش سال حبس کرده و هريك را چهار لك افغاني جریمه نقدي نمايد.

همچنان پيغله سوسن و پيغله كمپ بل را كه همكار و رفيق آنها بودند پنج، پنج سال حبس نمود و هريك از آنها را چهار صد هزار افغاني جریمه كند.

حيات قضايي ديوان بر رسي مواد مخدره بعد از استماع صورت دعوي خانونال و دفاعيه هاي جداگانه متهمين نخست جريان فوت دبرار سيموس را از نگاه ما هيت حقوقي تدقيق کرده معلوم نمود كه خانم مذكور يكي از مربوطين اشخاص متذكره بوده است.

رئيس محكمه گفت: اگر خانم مذكور با متهمين ارتباط نميداشت جريان قتل مذكور از نگاه تنازع صلاحيت به اتهام جرم قتل در محكمه جنايات رسيدگي ميشد.

از جريان قضيه معلوم ميشود كه متهمين به شكل يك باند سه

ولف گن مارگن رهنمايي لابر اتوار مابود و دبرار سيموس از جمله همكاران ما محسوب مي شد.

سوسن، دوشيزه طناز و قشنگ امريكايي كه ۱۹ سال داشت گفته هاي ريچاردي هاتي را تايد نمود. محمد كريم ولد ابواي اخير ساكن پنجشير مستخدم اپارتمان گفت: اين اشخاص از مدتي به اينطرف درين اتاق زندگي مي نمودند و مرا براي تهيه غذاي روزانه در مقابل پرداخت ماهانه ۱۲۰۰ افغاني استخدام نموده بودند. از طرف شب عمو مابه منزل خود مي رفتم و از طرف روز در خدمت آنها بودم. نسبت اينكه بوي چرس و شراب درين محل زياد بود، تصميم گرفته بودم علايق خود را به آنها قطع بسازم.

پوليس بعد از يك سلسله تحقيق و تدقيق به اين نتيجه رسيد كه ولف گن مارگن شخصي نام نهادي مي باشد كه اشخاص مذكور براي فريب دادن پوليس آنرا طرح و به ميان آورده اند چون آدرس و هويت ولف گن مارگن توسط اشخاص متذكره معلوم نشده، پوليس دوسيه را به مسووليت همين اشخاص بسته کرده چنين نضر به داد:

اگر به واقع بيني به اين جريان نظر اندازيم، معلوم ميشود كه اين اشخاص جهت نيل به امار و آرزو هاي شوم خود، بدون هيچگونه شك و ترديد، بحيات و شخصيت انسانها بازي مي نمايند. چرم ارتكابييه آنها كه عبارت از تقطير چرس مایع مي باشد، مستند به فقره دوم ماده ۲۵ قانون اجراات جزايي يك جرم مشهود مي باشد. چرس يكي از مواد خطير و مضر بوده در اثر استعمال آن اختلال عصبي و روحي به شخص استعمال كننده پيدا ميشود، در حقيقت امر چنين معتادين باز دوش جامعه شده و صد ها جرم و جنايت ديگر از آنها سر ميزند

ولف گن مارگن تبعه آلمان

كه در رشته لابر اتوري تخصص داشت در قسمت تقطير چرس مایع با ما همكار بود.

چرس مورد ضرورت را در هر فرصتيكه ميخواستيم از رستوران ۲۵ ساعت واقع شهر نو به پول نقد بدست مي آورديم.

براي اينكه اسرار ما كشف نشود، يكتعداد قا لينچه و قا لين هاي افغاني را بمنظور تجارت خريداري ميكرديم تا مورد توجه و سوظن قرار نگريريم.

اتاق اپارتمان مربوط به دبرار سيموس بوده و مابه صفت مهمان در اتاق اوزندگي مينموديم.

پيغله لين كمپ بل كه قسرا اظهار خودش ۲۰ سال داشت و از يك خانواده سرشنا س نيويارك است گفت: مستريح ترين زندگي خانواده را ترك گفته براي چشيدن لذت زحمت و مشقت زندگي با يك عده جوان هم سفر گرديد و بالاخره به همراهي چارلس برسن وارد كابل شده و با هميبي هاي ديگر و در محافل چرس كشي شان اشتراك مينمودم. ريچاردي هارني جوان ۲۴ ساله امريكايي گفت: پدرم در كنسالت تجارت ميكنند و مادرم در موسسه كلانسالان عضويت دارد. زندگي يك نواخت عيش و نوش و تفریح و خوش گذراني هاي اشرافي خسته ام ساخته بود، فرصتيكه اطلاع گرفتم يك عده رفقای من به عزم سياحت جهان برآمده اند، من نيز با آنها رفيق شده به راه افتادم، پيغله سوسن بكمين به صفت معشوقه با من همراه گرديد و سر انجام بعد از سپري كردن صد ها محفل چرس كشي وارد كابل شدیم.

براي اينكه جرم لابر اتوري چرس را مخفي کرده و اسرار دسته جمعي خویش را پو شیده نگه داريم به خريداري قا لين زيورات انتيك و ساير توليدات افغاني مباهرت ورزيدیم.

ستارگان بجان هم افتیدن

ادعا میکند که با توپ که از موا د سخت تهیه شده بربری می کوبیده است. دیده شود که گناه از کدام طرف است.

آیا زان بلوند مقصر است یا الن دولن، و شاید گناه از هیچ کدام نباشد و صحنه ای از يك فلم باشد و ممکن است مسئله بر سر موضوع دیگر باشد که ما و شما نمیدانیم.

بهر صورت ما این دو هنرمند را به شما معرفی نمودیم. و باید بگوییم که صحنه ای از يك فلم است و نام فلم شرح عکس «دومرد در مرتز» است.

بقیه صفحه ۵۶

بدتر از مرگ

- تومی خواستی چه بشود؟ تا اینجا که هر چه کرده بی دلخواه خودت بوده است.

- اینجا مردمان خطر ناکی هستند.

- هر چه باشد. من میدانم چگونه خودم را محافظت کنم. این رابو قول میدهم. پدر و برادرانم بمن بغوبی آموخته اند در موقع بروز خطر چه کنم. تو نگران نباش.

گریج متوجه دوقایق جنگی شد که از هم جدا شده در دوسوی قایق او موضع گرفتند. دیگر کمترین شانس هم باقی نمانده بود. هریک از دوقایق مسلح به دو تفنگ دوربین دار و اتو ماتیك بود و دريك لحظه هرچار تفنگ ماشيندار متوجه گریج گردید.

برای اینکه نشان بدهند مسلح نیستند و سلینا پهلوی به پهلوی هم روی عرشه ایستاده منتظر ماندند.

گریج سرافینو و دایتون بلیز را در میان راکبین دوقایق جنگی ندید. شاید سرافینو راکشته بودند و شاید خود اونیز سر نوشتی بهتر از سرافینو نداشت.

یکی از قایق ها به ایشان نزدیک آمد.

دوبرتو افتاب مثل برق میدرخشید. همیشه به قایق گریج وصل شد و دوفر ازان به اینسو بریدند چالالا، دقیق ولی بدون عجله بنظر می آمدند. حق هم این بود در حالیکه تفنگهای ماشيندار شان گریج و سلینا را هدف گرفته بود، دیگر موردی برای تگرانی و عجله باقی نمی ماند. گریج بدقت آنها را می تگرست. معلوم بود اهل کار هستند.

یکی از آنان بزبان انگلیسی خطاب به سلینا گفت.

ناتمام

نامه های رسیده

بنبا غلی عبد الخلیل (خطیر) مامور در وزارت مخا برات مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر.

...

پیغله هاجره زمانی

نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر امید واریم همکاری تان را هر چه بیشتر با ما ادامه دهید.

...

بنبا غلی حمید اله از نادر شامینه

مکتوب شما به اداره مجله رسید موضوع انتخابی شما واقعا دلچسپ و خواندنی بود. ولی برای مجله ژوندون و مخصوصا برای خوانندگان ژوندون جالب نخواهد بود. امید واریم که با فرستادن مضامین دلچسپتر و خواندنی تر همکاری تان را با ما ادامه دهید.

...

درد دل جوانان

عمرم گذشت بی تعلیم ماندم و مدتها است که از آن رفیق نا اهل خبری نیست به آینده خود فکر میکنم که چه خواهم شد.

با این سواد و تعلیم ناقص که من دارم آیا بدرد اجتماع خود خواهم خورد؟ در حالیکه اجتماع پاک ما بیشتر از همه به تعلیم و تربیه جوانان ما احتیاج دارد.

این چند سطر را برای آن نوشتم تا جوانان ما بفهمند و بدانند و در انتخاب رفیق و دوست دقت بیشتر نمایند تا خدا نا خواسته به سر نوشت من دچار نشوید.

با احترام هارون

بقیه صفحه ۴۶

چگونه میتوان میل به کوشش در خود ایجاد کرد

نویسندگان دیگر دستور میدهند که از يك نوشته درشت و خشن رونوشتی برداشته و در هریک از جملاتش مدت چند دقیقه بانگهای خیره دقت کنید. این اقدام مخصوص صابرای اشخاص آشفته و مضطرب بسیار سودمند است زیرا در صورتیکه چشم نقطه اتکانی داشته باشد حواس و دقت شخص کمتر پراکنده میشود.

اشخاص تنبل و کسانی که همیشه در یکجا ثابت هستند، با قدم دوم میتوانند مغز خویش را با فعالیت وادار کنند و در زمانی که تلقینات فوق را نزد خود تکرار میکند باید بانجام آن پردازد پس درستی و بی حرکتی - تحریکات دماغی آرام میگردد و در فعالیت و حرکت قوی فکری تحریک میشود. چنانکه بسیاری از اشخاص که برای حل مسئله بغرنجی بی اراده طول اطاق کار خود را می پیمایند در تحت این بند اگر آن کودک ناتوان در زندگی خود همین تأثیر واقع میشوند.

زن کوچی

کار بین زن و مرد کوچی تقسیم شده است. بغیر از کار بچه داری و دوخت و ساختن لبنیات بامردان همکاری زراعتی دارم و در این صورت گفته می توانم که در این تقسیم بندی، من نسبت به مرد کوچی کار بیشتر را انجام میدهم.

از گر می هراسی ندارم و در آفتاب های تموز تا بستان اکثرا بیرون از غردی مینماید جدا د م نیز ما نند من کوچی بوده اند و من به این شیوه از زندگی عادت کرده ام من زیبا نی رادر طبیعت در کوه ها و دشت و زمین ها بیشتر می بینم و خوش دارم که همینطور طبعی و ساده زندگی کنم.

ضرورت است قربان

بقیه صفحه ۳۹

اپارتمان رنج میبرد و دایما مغموم بنظر میرسد. اگر تیم مقابل فهمید کار مازار میشود باید پیشدستی کرد.

زن سی ساله فول بیک ما بیکار است و در بدر دنبال کار میگردد، درین زمینه اگر ما اقدامی نکنیم تیم الماسک فوراً کاری برای آن زن پیدا کرده تو سط اوبالای شوهرش فشار وارد میکنند که در میدان بضرر ما و به نفع تیم آنها سستی کند. حال بگویید کجای این پیشنها دات احمقانه است و چه کسی دیوانه است.

آمر درآ تا ق اینطرف و آنطرف قدم زد، دید که برنده شدن تیم فوتبال آنها يك ضرورت حیات است و با آبرو و حیثیت آنها بستگی دارد. چشمکی بطرف با سما چیف زده گفت:

بیار پیشنهاد را تا امضاء کنم.

پایان

برویم آیا جامه دان باخود دارید. همیشه سلینا با سر خود بسوی بسترش اشاره کرد مرد دومی رفته آنرا برداشت و به قایق خود شان برتاب کرد. بعد گفت:

- خوب، تمام شد. حرکت کنیم.

گریج به رومی پرسید:

- پس پدر من چه میشود؟

- کمی بعد او را خواهی دید. منتظر باش بعد متوجه سلینا شده گفت:

- خانم، مایاید حرکت کنیم. وقت می گذرد.

سلینا نگاهی بروی گریج افکند گفت:

- چیز ها لیراکه گفتم فراموش نکن.

مرد خوب و مبادی رزی است.

ناتمام

اخبار ورزشی

و بطرول اعلام داشته که بعد ازین تیم های فوتبال تنها در روز های یکشنبه میتوانند مسابقه دهند و پس و وقت آن به عوض ساعت هشت شام ساعت دو نیم بعد از ظهر تعیین شده است.

ولی داملی که تا هنوز سمت ریاست کمیته اولمپیک ملی آلمان را به عهده دارد مکرراً از طرف اعضای آن انتخاب گردید.

بوکس:

در مسابقه سنگین و زن بوکس که میان کیوری گوری و پیرالتا بوکسر آر جنتاین و را نیل بوکسر سیاه پوست امریکائی دراستد یوم سر بو شیده فرا تکفورت صورت گرفت طرفین با پنت های مساوی بدست آوردند، يك تن از جوانان با استعداد آلمان حرف انگلیسی خود را بنام (بدیا نجویك) در دقیقه دوم از پا در آورد و صوف باشندد برلین میباشند.

بقیه صفحه ۴۱

چهره های ورزشی

پیغله فهمیه

اشترارک ور زیده از تور نمونت اخیر با سکتبال که در جمنا زیوم پوهنتون کابل بر گزار شده بود قدرت و لیاقت خود را به اثبات رسانیده و در خشن چشمگیری نمود.

پیغله فهمیه عقیده دارد که تشویق بهترین و سیله پیشرفت ورزش بوده و يك ورزشکار باید به صفات و روحیه ورزشی مجهز باشد، او میگوید که نه تنها به باسکتبال علاقمند است بلکه همه ورزشها را می پسندم مخصوصا بنگ بانگ، والیبال، بتمنتن، سکی و فوتبال را خیلی دوست دارم.

بنبا غلی عبدالستار

بنباغلی عبدالستار عقیده دارد که عوامل که مانع انکشاف سپورت در افغان نستان شده بود علم علاقمندی عمومی در ورزش و موجودیت تعصبات و شخصیت بر مستی میتوان حساب کرد که با بوجود آمدن رژیم جدید امیدوار هستیم که دیگر همجو اعمال تکرار نشود.

نظری به ورزش و...

ندرت شادی و شوق خود را بروز میدهند موجب انتقاد های حسد آلود رقیای شکست خورده امریکائی آنان میشد که با عناوین زشت و طعنه آمیز از آنها یاد میکردند. بی شک آلمان شرقی مانند رقیب «ابر قدرت» ورزشی خود از تمام امکانات طبی و فنی پیشرفته استفاده میکند تا از میان ورزشکاران سرگزیده خود بهترین را انتخاب کند. آلمان شرقی احتمالا تنها کشور جهان است که در قانون اساسی آن آشکارا به «حقوق هر آلمانی در مورد ورزش» اشاره شده است. سالها بود که اشکالات سیاسی ناشی از عدم شناسائی آن کشور مانع بروز و درخشش استعداد های شگفت آور جوانان آلمان در میدان های ورزش بین المللی میشد تا این که سال گذشته سرانجام جوانان ورزشکار این کشور ورود خود را با اولین المپیک تاریخ کشور شان با افتخار به جهان بیان اعلام کردند.

آلمان شرقی در بازی های المپیک میونخ ۲۰ مدال طلا گرفت که در مجموع فقط شوروی و امریکا جلوتر از آن قرار داشتند و باین علت شنیدن سرود ملی و دیدن پرچم در حال اهتزاز از این کشور برای تماشاگران بازیهای المپیک بصورت یک موضوع عادی و معمولی در آمده بود!

پیروزی در المپیک و پیروزی های دیگر آلمان شرقی در دیدار های ورزشی بین المللی در سراسر جهان نشان دهنده ثمره شیرین دقیق ترین روش انتخاب و آموزش در آن کشور است.

اجرای روش فوق تقریبا از آوان کودکی آغاز میشود بطوریکه در بسیاری از کودکان کستان ها ورزش و بازی برای کودکان حایز اهمیت فراوان است.

اخیرا ۷۴ هزار رکورد در سنین قبل از مکاتب ابتدائی بعنوان اعضای انجمن ملی جمنا ستیک و ورزش ها ثبت نام کرده اند.

این وضع در مکاتب با شدت و علاقه بیشتری دنبال میشود و در مکاتب به ورزش همانقدر اهمیت داده میشود که فی المثل به درس ریاضی و فزیک. و با برگزاری مسابقات منظم هفتگی در رشته های

شنا و جمنا ستیک و ورزش های دیگر کودکان را به اصل درست ترقا بتهای ورزشی آشنا میسازند درین سنین کودکی را که استعداد بیشتری دارند و آمیدی بیشتری نسبت به آینده ورزشی آنان وجود دارد با رضایت والدینشان انتخاب میکنند و به کلب ها و «مکاتب ورزش» کودکان و نوجوانان که در شهر های عمده این کشور زیاد است منتقل می نمایند. باین نحو این قهرمان آینده المپیک قبل از اینکه به سنین ۱۴-۱۵ سالگی برسد به همراه سایر همسالان خود به ورزش عضلات و بهبود وضع تنفس خود می پردازد.

جشنواره (رسمی) (تاکید) بهترین محل نمایش مسابقات نوجوانان ورزشکار آلمان شرقی است که هر دو سال یکبار در کشور برگزار میشود و در مراحل مقدماتی در حدود سه میلیون کودک بزرگتر از سن شش سالگی در آن شرکت میکنند مدال طلای اسپار تا کیاد بخاطر ورزش و اعتبار فراوانی که در آلمان شرقی برای آن قایل هستند، همپایه مدال طلای المپیک به حساب میاید.

با همه این سازنده واقعی موفقیت های ورزش آلمان در میدان های بین المللی «پوهنتون تربیت بدنی» این کشور واقع در شهر لپزیک است که سالانه ۴۰۰ معلم کارآموزده تربیت میکنند این انبوه قهرمانان المپیک و جهان مانند (رولاند ماتس) قهرمان شنا و غیره بازی دوره دشوار این پوهنتون را که بطور تمام وقت چهار سال و بطور آزاد پنج سال طول میکشد گذران میدهند.

در آلمان ورزش برای همه است زیرا کودکان از ۸ سالگی عضو «انجمن ملی جمنا ستیک و ورزش ها» میشوند و از تسهیلات در حدود ۷۵۰۰ کلب ورزشی این کشور استفاده مینمایند درین کشور ورزشکاران در مسابقات بین المللی تحت مراقبت مخصوص دولت قرار گرفته و چنانچه در امور تحصیلی با اشکالاتی دست به گریبان باشد از کمکهای مکتب برخوردار میشود و در صورت عدم موفقیت حتی تا سه بار اجازه شرکت در یک امتحان

را باو میدهند در صورت تمایل می تواند در کاری در اردو و پو لیس بگیرد که با دریافت مقرری کافی و داشتن اوقات بیکاری فراوان بتوانند فعالیت های ورزشی خود را دنبال کنند.

شرکت در مسابقات جهانی نیز انسان برخوردار از سفرهای خارجی را که برای طبقه متوسط آلمانی تفریح شادی بخش و مادوراز دسترس است فراهم میسازد و توفیق در این مسابقات شهرت و اعتبار اجتماعی زیادی به بار می آورد.

گاهی اوقات برای یک قهرمان که سالها با پیروزی و افتخار در مسابقات شرکت کرده و همیشه محبوب مردم بوده کنار گیری از مسابقات بصورت یک امر دشوار جلوه گر میشود.

«رولاند ماتس» که در دو المپیک ۴ مدال طلا گرفته و در طول پیش از ۶ سالگی که طی آن ۱۸ ریکارد جدید جهانی بپا کرده همچنان شکست ناپذیر باقی مانده است ازین گروه است انتظار میرفت این قهرمان کهنه کار ۲۲ ساله که به «مرد آهنین» معروف است پس از مسابقات جهانی شنا در بلگراد کنار رود دوستانش میگویند که مسئولان ورزش علاقه ای به کنار گیری او ندارند و خواهان ادامہ کارش هستند.

اینطور که پیداست آلمان شرقی برای کسب و حفظ برتری های ورزش شتهای سیری ناپذیر دارد یک مقام مهم ورزشی این کشور اخیرا در مصاحبه اعلام کرد:

تعداد قابل توجهی از شاگردان مکاتب هنوز فاقد تجهیزات لازم ورزش هستند و به پیروی از این اصل که همه کودکان باید امکان لذت بردن از احساس پیروزی را پیدا کنند لازم است مسابقات بیشتری در صنف و مکتب ترتیب داده شود.

شاید این رقابت شدید که از سنین کودکی ایجاد و تلقین میشود محکمترین قسمت در زنجیر پیوسته باشد که موجب پیروزی های شگفت انگیز ورزش آلمان شرقی شده است.

فدراسیون بازی ها

مردم چین، هانگانگ، هندوستان، اندونیزیا، ایران، اسرائیل، جاپان، کمبودیا، کوریای جنوبی، کویت، لاوس، مالیزیا، نیپال، پاکستان، فلپین، سنگاپور، سیرلانکا، تایلند و جمهوری ویتنام میباشد.

مسابقات آسیائی مانند اولمپیک جهانی قوانین و مقرراتی دارد، چنانچه در مسابقات پنکاک جدید ترین روش و قوانین سپورتی پیشنهاد شده بود که در مونشن کشور های جهان آنرا قبول و تصویب کردند و در جلسه که در تهران انعقاد یافته بود آن موضوعات مطرح شده و کشور های اشتراک کننده آنرا تصویب کردند.

موضوعات اجندای مورد بحث این مجلس فوق العاده که پتارینخ ۱۶ و ۱۵ نوامبر در تهران صورت گرفته بود عبارت بود از باز دید عملی از استادیوم جدید صد هزار نفری و جمنازیوم و میدانیهای مرکزی اداری، مطبوعات و جای رها یش ورزشکاران، و نیز انعقاد اولمپیای آسیائی ۱۹۶۸ که باید در سنگاپور صورت بگیرد اما نماینده کشور سنگاپور درین جلسه معذرت خود را نسبت مشکلات مالی پیشنهاد کرده که تصویب آن در جلسه آینده موکول گردید.

موضوع دیگر، شمولیت جمهوری مردم چین به عوض تایوان بود که پس از بحث و مذاکرات اخیر با ۳۸ رأی موافق ۱۳ رأی مخالف و پنج رأی ممتنع فیصله صورت گرفت که چین ملی از بازی های

بقیه در صفحه ۵۹

بقیه صفحه ۴۱

نامه وارده

بلی در رژیم ضد مردمی شما میبکند خارجی ها بدون آنکه معلومات مسلکی در رشته تربیت بدنی و سپورت داشته باشند منتهی پلیر پاسکتبال بوده و در بعضی از لیگ های نسوان معلم تربیت بدنی بوده و پاسکتبال را تمرین میدادند که شما بطور کار سامان و لوازم برای شان تهیه میکردید و بنام (مستمر) نزد همه محترم بوده و هر گونه پیشنهادات شان قبول میکردید.

اما: برعکس آن معلمین و متخصصین تربیت بدنی بنام معلم سپورت با وجود فعالیت و جانشانی زیاد (حد اکثر از شش بجه صبح تا شش بجه عصر کار) توهمین و تهدید شده و عرضه کار برای شان تنگتر شده به پیشنهاد ها و نظریات شان بنظر حقارت دیده میشد.

«ناتام»

ماهی بریان

در آنجا قرار داشت . او در مقابل اسواریم ایستاده به یگانه ماهی داخل آن خیره شده زنده کرد : « ماهی مناسبانه باید ترا بکنم . » یک هفته بعد ، هاردینگ همکاران و دوستان گلوپ آشپزی خود را دعوت کرد ، نان شب را با او بخوردند . بعد از چاشت همان روز را در مطبخ گذشتاند . او هر نوع کمکی را برای پیشدستی و پیشکاره می رد کرد و همه کارها را به تنهایی به عهده گرفت .

دوست سرساعت معین مهمانها آمدند . نورما به آنها مشروب تعارف کرد . او در آن روز سر حال بود و بسیار خوشحال می نمود .

داکتر تیور پرسید : « می بل ، اینبار چه سحری کردی ؟ »

هاردینگ پاسخ داد : « یک غذای مخصوص جاپانی تهیه کرده ام . این نسخه کاملاً جدید است و تا حال ازین غذا نخورده ای . » هاردینگ در ختم کلامش نگاه موزیانه به نورما افکند .

هفت نفر همان دور میز غذا نشستند . هاردینگ ظرف غذای جاپانی را که بسوی مطبوع و مستطبی ازان بهوا بلند میگردد درست داشت و به مهمانان نزدیک شد .

نورما کمی بینی اش را جمع کرده تکان داد : « ماهی ؟ »

هاردینگ پاسخ داد : « بلی خانم ، شبیه ماهی است . اما این یک ماهی فوق العاده است . »

مهمانها ذوق و استعداد هاردینگ را ستوده به سلامتی اش جامهای خود را سر کشیدند . در غمتا همه نگاهها متوجه نورما شد .

او از جایش برخاسته ، به روی دست راست در گوشه میز تکیه داده بود . و با دست چپ گلویش را می فشرد . رنگ صورتش مثل گچ سفید شده بود .

داکتر تیور از جایی که نشسته بود به یک جست خودش را به نورما رساند . داکتر

بقیه صفحه ۵۰

حزانه هنر روس

روسی با کایا از هندوستان می نگارد . به ساعتی را که در تری پاکوف کالری گذرانیم رهنمایی کننده والهام بخش بود . جمعیت های مردم را که امروز درین کالری دیدم برای یک بازدید کننده خارجی غیر عادی میباشد . در بسیاری از کشور ها موزیم های آنها هنری توسط متخصصین و شیفنگان آثار هنری بازدید میشوند . در حالیکه در اتحاد شوروی تمام مردم به هنر علاقه دارند .

شماره تماشاگران این کالری واقعا خیلی زیاد است . قبل از انقلاب تعداد این گروه تماشاگر در سال به دوسه و پنجاه هزار نفر بالغ میشد در حالیکه تعداد کنونی تماشاگران به یک میلیون و پنجاه هزار نفر میرسد .

گردش تفریحی در کالری که از طرف دولت تنظیم میگردد سالانه به یک هزار و پنجاه نفر میرسد و این امر بذات خود نمایانگر شهرت بزرگ کالری تری پاکوف را و عشق دوم اتحاد شوروی را به کشور شان است .



قسمتی از اثر معروف (ایوان منخوف)

نظری ورزشی به پیشرفت های آن

پس از مشاهده حال نورما فریاد زد : « زود باشید ، او را به روی کوچ ببرید . » چشمهای نورما از گردش ماند و از گوشه دهانش گف فرو ریخت .

هاردینگ بطرف تلفون دوید . ده دقیقه بعد تیور و نورما به شفاخانه بودند و دیگران بلا تکلیف ماندند . تیور نیمه شب بود که از شفاخانه بازگشت . او در مقابل دروازه لغتی متوقف ماند . قیافه جدی داشت و خطاب به دیگران گفت :

« خانم هاردینگ فوت کرد . »

صبح روز دیگر گرترود چای صبح را روی میز چید و تعجب نمود که هاردینگ چگونه به آرامی خبر مرگ نورما را شنیده .

هاردینگ در حالیکه خوشحال مینمود اظهار داشت : « اشتباهی خوب می خواهم . » او با نهایت آرامش کار در جنگال را برداشته به صرف ماهی بریان سرغ کرد . اما در فاجع جنگال از میان انگشتانش به روی میز خطا خورد و قلیش دیوانه وادبانی طیش را گذاشت . او به طرف مطبخ دوید . گرترود وحشت زده بیک گوشه خزید . هاردینگ به یک حرکت دروازه یخچال را باز کرده به کاسه خالی نگاهش بند ماند .

گرترود گفت : « حیفم آمد که باقیمانده این ماهی خشک را بدور بریزم . »

هاردینگ بدون آنکه حرفی بزند به زحمت خود را به اتاق مذاب رساند .

گرترود باقیمانده ماهی زهر آگین لوگو را بریان کرده برای ناشتای او آورده بود .

پولیس که بمنظور تحقیق هاردینگ نسبت مرگ همسرش به منزل او آمده بود ، جسد بیجان ها ردینگ را در زیر چیرکتش مشاهده کرد . تصویروغنی مقابلش قرار داشت . زنکی در تصویرو دیده میشد ، تبسم مجبوری بر لب داشت .

دبی وز لو سره بی و ز لی ملگری او دوستان هر سته کوی ، خکه هغوی دغم او بنیادی په وخت کسی پر ته له خپلو نه بل چا سره نه ایشی .

هو کی ، دا زموږ دو لسی ژوندانه یوه په زړه رو حیه ده چه دغم او مصیبت او تیا او احتیاج په وخت کې له یو بل سره لاس نیولی لری .

او هغی خبره تر دی ر سی چه دیوه لری خپلوان او و طنوال په دود مر سته ور سره کوی او یواخی یی نه پرین دی . په تیره چه هری سیمی ته مسا پر ور شی نو یسی دیر پالی عزت کوی او د خپل ولس او توان سره هغه لازم شرایط ورته برابروی چه د هغه وخت یی ښه

انجام میدهند و تمام ورزشکاران که درین مسابقات اشتراک میور زند جوانان ورزشکار اما تور میباشد که

در اشتراک این بازی میتوانند ورزش را در کشور ارتقاء داده و در مسابقات جهانی مو فقیتهای نصیب شوند برای استند یوم ورزشی

صد هزار نفری تهران که جهت مسابقات آسیائی میبا شد مبلغ یکصد و پنجاه الی دو صد میلیون

دالر مصرف خواهد کردید . که البته یک حصه کار آن تمام شده و باقی آن تا سه ماه قبل از افتتاح اولمپیا آسیائی تمام خواهد شد که البته در آن تمام جا های رها یش ورزشکاران و غیره جاها در نظر گرفته شده است .

بقیه دو صفحه ۲۶

ولسی ژوند

تیر شی او دخپگان او یوا خیتوب احساس ونکړی .

دا ټولی هغه ولسی ښیگنی دی چه زموږ په و طنوا لو کی یی عمده عنا صر لاشته او نه پرین دی چه د زمان

راغلی بهیرونه هغه له خانه سره دنشت کیدو خوا ته بوخی .

او که حد لری کول دهر ټو لنیز

تحول پر شرایطو کی به هم دارو حیه

اودا ښیگنه یو نوی زمانه ته په خپلیدلی او صیقل شوی توگه د سوغات په دودخی او زموږ له وطنوا لو سره په دنوی ژوندانه په شرایطو کی هم دلاری ملگری وی .

خکه مر سته او په غم او ښا دی کی دخوا خو ټی او گپون رو حیه تر موږ دو لسی ژوند یو خلا نه اړخ دی .

پروین صنعتگر...

اگر از این بخوانند و مرا برای ایفای نقشی در نظر بگیرند با کمال میل در قلم حصه میگیرم.

می پرسیم :

شما بکلی تنها هستید ، بعد از آن فاجعه یعنی تصادم موتر که در نتیجه آن مادر و شوهر تا نرا از دست دادید .

شما بکلی تنها شده اید ، آیا این تنهایی خسته کننده نیست ؟

در جواب سوالم آهسته میگوید و چهره اش مکرر میشود ، من از اینکه چنین سوالی مطرح کرده ام پشیمان میشوم ، پروین آهسته و غم آلود میگوید :

آری تنها نی خیلی خسته کننده است فعلا من خود را با دو پسر فرهاد و بهزاد مشغول میسازم خواهرم قمر هم با من زندگی میکند .

میگویم : شما یک زن جوان و زیبای ۲۷

صحبت را با پایانی می بخشم .



روزهای امتحان

کساد شده ، همانطور یک جلوه رشوت خوانان در دوایر گرفته شده ، در امتحان امسال شاگردان تنبل هم جرات واسطه بازی و دعوت دادن را نمی کنند .

در اخیر این راپور ، سری به وزارت معارف می زنم ، یک منبع موثق آن وزارت میگوید :

در سراسر شهر کابل امتحان در تمام لیسه های متوسطه ها و مکاتب دیگر جریان دارد ، که اکثر آن ۱۵ قوس امتحانات شان پایان خواهد رسید .

والدین باید در چنین حالاتی ، با فرزندان شان طوری رفتار کنند ، تا عوض کم کردن آن ها ، ایشان را بیشتر متاثر نسازند .

سال های قبل ، شب های امتحان برای عده ای معلمین شب های خوبی بشمار می رفت . واسطه ها ، دعوت ها ، یکی پی دیگری ...

یکی از معلمین لیسه نجات که خود را حیات الله متعلم صنف دوازدهم معرفی میکرد ، گفت :

امسال بازار واسطه با زن

حضرت سعد بن معاذ

ای پیغمبر (ص) ! گروهی از اقوام درین امیر از تو تلفظ ورزیدند و مادر محبت تو از ایشان شدید تریم اگر آنها گمان کنند که تو جنگی را در پیش می اندازی مغالطی از تو نخواهند کرد .

پیغمبر خدا (ص) او را تمجید نموده در حقش دعای خیر نمودند ، سپس به پیغمبر اسلام همین گاه و ترصد خانه ساختند و رسول خدا (ص) در آن متکین بودند .

سعد (رض) به دروازه همین گاه موفق گرفته باشمشیریکه در دست داشت پیغمبر خدا را حراست میکرد .

نظریه سعد (رض) در قسمت اسرای جنگی این بود که باید آنها عوضی اینکه زنده باشند بقتل رسانیده شوند چه خداوند (ج) آنها را در جنگ بدر به شکست مواجه ساخته بود . گفت : این نخستین بار نیست که خداوند شکست را نصیب مشرکین ساخته گشتن اسرای شان بنظر من نسبت به زنده ماندن شان محبوبتر است .

عزت نفس و اعتماد سعد (رض) بقدری در غزه خندق به اثبات رسید . چنانچه در جنگ خندق وقتی که معاویه مسلما نان در مدینه طول کشید زعماء مشرکین با اخذ حصه میوه های مدینه اراده باز گشت نمودند پیغمبر اسلام (ص) این پیشنهاد را به سعد بن معاذ و سعد بن عباد (رض) سردار او و خزرج جهت استشاره و ابرار نظر ارایه نمودند .

آن دو گفتند : آیا این پیشنهاد درین است که موجب رضایت رسول خدا شده و یا خداوند به آن امر کرده است و یا چیزی است که ما آنرا بسازیم ؟

سعد بن معاذ به رسول خدا (ص) گفت : ای رسول خدا (ص) ما و این قوم در سابق مصروف شرف خدا و عبادت بتان بودیم . خدا را عبادت نمی کردیم و او را نمی شناختیم .

آنها زمانیکه وارد مدینه می شدند این میوه ها را در بدل مال را از ما می خریدند و یا اگر مهربان ما می بودند احترام برای شان تقدیم می کردیم ، حالا که خداوند ما را به اسلام عزت و حرمت عنایت نموده و بوسیله شما ما را هدایت کرده است ، اموال خود را برایشان بدهیم ؟ قسم بخدا ما به این کار هیچگونه نیازمندی ای نداریم قسم به خدا که به آنها بدون شمشیر نمیدهم در زمینه حکمت را میان ما و آنها خداوند نماید . پیغمبر خدا (ص) ازین صراحت سعد (رض) ابراز خرسندی نموده گفتارش را تا پید کردند .

غایه سعد (رض) دانستن حق بود چنانچه بسا اوقات حکم خداوند (ج) را در بعضی از اشیا از یهودی می پرسید ولی آنها حق را چنانکه میدادند نداشتند می پوشیدند ، در باره این قول خداوند (ج) نازل شد که : هر آینه کسانی که بنیاد و هدایتیکه ما نازل کردیم می پوشانند بعد از آنکه در کتاب خویش آنرا ب مردم بیان نمودیم ، اگر و را لعنت می کند خدا و لعنت میکند لعنت کنندگان .

این شخصیت اسلام در ابراز حق و حقیقت از کس اندیشه و پروایی نداشت چنانچه در مورد قبیله بنی قریظه حکمی را ابراز کرد که آنها مستحق آن سزا بودند

چه آنها به پیغمبر اسلام (ص) خیانت نموده پیمان خود را شکستند و در دفاع از مدینه مقابل قشون دشمن عقب نشینی نمودند . باعث هجوم و محاصره مدینه گردید .

قبیله بنی قریظه ازینکه سعد بن معاذ (رض) در سابق هم همپایشان بودند ابراز خرسندی نموده گمان کردند که با آنها از در محامله و گذشت پیشی آمد خواهد کرد . ولی سعد (رض) خلاف توقعات و خواسته های شان به قتل و تبعیه شان حکم نمود و پیغمبر اسلام (ص) از قبیله سعد (رض) ابراز رضایت نمودند بالاخره این شخصیت مبارز اسلامی بعد از مبارزات دامنه دار در جنگ خندق در اثر تیری که بجانش اصابت نمود بعد از طی یکماه سال پنج هجری بعد ۳۷ سالگی در سن جوانی چشم از جهان پوشید و بدین وسیله سر مشق بزرگی به سایر اقوام و قبیله اش گذاشت .

د ۱۵ مخ پاتی

الماس پاش غوازی

تاسیسی شوی دی مثلا دمو زیگ نخا ، نطاقی ، رنگ آمیزی ، مجسمه سازی اودیو کوریشن له پاره به بهه دول روزل کپری ، البته به هر ه خانگه کی هغه شا گردان مثل کپری چه پوره استعداد ، ذوق اوده و فقیه امکانات ولری یوازی استعداد خه نشی کولی ، لکه خنگه چه الماس او لاجورد پالش او توپل غوازی استعداد هم روزنی او پالنی ته ایتیا لری .

دپونی انستیتوت چه په دیلی کلکته مدارس او بمبئی کی خانگی لری ، استعداد لرونکی شا گردان دتمیل ، لارینود «تایرکت» ایدیونیک یادفلم اصلاحی بر خه ، د متن لیکو ، سناریو جوړو لو او ایدیت کولو ، سینما تو گرافی او دآوا زد

انجینیری په خانگو داسی روزی چه هم علمی پانگه بی زیاته شی او په عین زمان کی په عملی او تجربی دول هم کار وکړی خو چه په عملی ساحه کی نیمگړ تیا ونلری . له تو لو نه مهمه داده چه دتیرو کارو نو

نیمگړ تیا او نواقصو ته په ژوره توگه کتنه کپری او په بی رحمانه دول ور باندی انتقادی نظر اچوی او د هغه عوا مل او علل خپرل کپری

خو چه په راتلونکی وخت کی ددوی کارو نه هم په بهه او صحیح دول مخ په وړاندی لاری شی او په عین زمان کی د نیمگړ تیاو خخه په امان وی .

اساسهای عمومی

تأمین اجتماعی اسلام محل تطبیق و اجرا گذارده میشود. نخست در حالتیکه خطر جسمانی از قبیل مرض، ناتوانی، کهنسنت و پیری، فردی را مورد تهدید قرار داده و او را از فعالیت و کار باز دارد.

دوم موقعی که کار گران و وظیفه داران در هنگام اجرای وظیفه خطری متوجه شده و منجر به معطل ماندن و بیکار شدن آنان بمشاور و یا کمال گردد.

فشار زندگی بعلت درآمد اندک و بزرگی فامیل و کثرت اعضای خانواده و غیره نامشایسته ناشی از نارسایی های وضع اقتصادی افراد اجتماع را تهدید نماید.

سوم در صورتیکه مخاطرات فامیلی از قبیل اکنون برای رو شدن شدن مرچه بیشتر موضوع نکاتی را از نامه خلیفه چهارم اسلام عنوانی یکی از اعمال وی در مصر، مطالعه مینماید: «در باره طبقه فائین اجتماع از خدا

بترس حقوق ایشان را با مواظبت کامل حفظ نما و از دارایی بیت المال و غله های جمع آوری شده حصه ای به آنها تخصیص بده و اهالی

نقاط دور و نزدیک را یکسان مورد توجه عمیق قرار داده حق دور ترین نقطه را مانند حقوق پانصدگان نزدیکترین محل، برسان و در برابر یتیم داران و آنها نیکه به کبر سن و مرحله عجز رسیده اند با تأمین اسباب زندگی ایشان تعهد نمائ.

حال محاسبه باید کرد که آیا این نامه فقط یک نامه بود؟ خیر، یک نامه نبود، بلکه عبارت از قانونی تنظیم یافته و قابل تقوید بود که حکمروای اسلام، جهت تطبیق عنوانی یکی از والی های خویش اصدار فرموده تا بالوسیله شالوده بهترین نظام تأمین اجتماعی، عمیق تر و اساسی تر گذارده شود.

حضرت خلیفه دوم اسلام، زمانی شخصی مسین و نا بینایی را دیده که مسیر مردم قرار گرفته از این و آن چیزی سوال میکند، چون عمیق نظر انداخت دریافت که آن شخص از افراد پیودی است، نزدیکش رفت و دستش

را گرفت و بخانه برد و از آنچه در حدود کفایت بود برایش داد سپس او را بایست پیام نزد وظیفه دار بیت المال فرستاد «ازین شخص در حالیکه بیچارگی و کهنسنت او را

تهدید میکند جزیه میگیریم، متوجه حال این شخص و امثال وی باش، قسم بخدا از انصاف بدور است که ما در هنگام جوانی از وی نفع ببریم و در موقع پیری و ناتوانی او را از یاد برده زندگی اش را بخودش بگذاریم، امداد

های اسلامی برای مستمندان و مساکین است و این شخص نیز از مساکین اهل کتاب است.» بدین طریق این خلیفه اسلام افراد مرضی و پیری و ناتوان را از پرداخت جزیه معاف قرار داده و زندگی ایشان را از بیت المال تأمین مینمود.

این نظر وسیع و انسانی اسلام تنها همین یک مثال ندارد، بلکه نمونه هایی ازینگونه بسیارند که قید و حصر آن از حوصله این مقال بیرون است، چنانچه همین خلیفه اسلام موقعی که رهسپار شام گردیده در عرض راه بگروهی از نصاری بر خورد که مبتلا

بمرض جذام بودند، این خلیفه با پیروی از فلسفه بشری اسلام امر فرمود تا از مواد امدادی اسلامی بایشان پرداخته شود. برنامه تأمین اسلامی حتی اطفال خورده را فراموش نمیکرد و برای ایشان حق قسایل

میگرفت چنانچه موضوع زنان بیوه و اطفال یتیم آنان از مهمترین موضوعات طرف توجه تأمین و تکفل اجتماعی اسلام بشمار می آید و برای روشن شدن موضوع، اینک به تقدیم مثالی می پردازیم.

خلیفه دوم اسلام وقتی بهزی بر خورده که میخواست فرزند شیر خویش را قبل از فرا رسیدن فرصت معین، از شیر جدا سازد، فرزند کوچکش بخاطر اینکه جدا شدن او از شیر مادرش بی موقع و قبل از وقت بود، گریه سر میداد و فریاد میزد، خلیفه چون با وی از در ملامت و نگرهش پیش آمد، آن زن در حالیکه خلیفه اسلام را تمس میخواست، در پاسخ گفت:

«بیچارگی و احتیاج برای من قابل تحمل نیست و خلیفه اسلام نیز برای اطفال شیر خوار سهم امدادی مقرر نکرده است و فقط بمنظور اینکه فرزندان نیز مستحق سهمیه امدادی گردد باین عمل عجولانه دست میزنم.»

حضرت خلیفه از شنیدن اظهارات غم انگیز وی، نهایت متاثر گردیده بخانه برگشت و پس از ادای نماز فرض گفت: «تأسف بحال عمر که اولاد مردم از شدت فقر نابود شوند» سپس منادی مقرر فرمود تا این ندادار از جانب خلیفه بگوش همگان برسانند:

«ای مردم! اولاد شیر خوار خویش را قبل از وقت از شیر جدا نسازید و من برای همه اولاد شما سهم و حقی تعیین خواهم نمود.»

این واقعه دیگر نیز بخاطر رسیدن همین خلیفه اسلام هنگامی که میخواست از حال زنی اطلاع بگیرد، او را در وضع یافت که اولاد گرسنه اش بدور وی حلقه زده اند و او تنها بخاطر اینکه آنها مشغول

شده گرسنگی را فراموش کنند و بخواب روند، سنگی را با مقداری آب در دست انداخته بوی آتش گذاشته بود و فرزندان کوچک و گرسنه خویش را بنام غذا و خوردنی متوجه آن دیک میساخت، حضرت خلیفه

اسلام با تأسر او را تشرک گفت و مقداری از مواد از تقاضای از بیت المال آورد و بدست خویش آن را ریخته کرد و تا وقتی با ایشان نشست که همه بخوبی از آن غذای تپیده شکم های شان را سیر کردند.

این برنامه وسیع و بشر خواهانه اسلام یک مثال وده مثال ندارد، بلکه ما تاریخ اسلام را منصفانه مورد غور و بررسی قرار

بدهیم و واقعیت ها را یک بیک مرور کنیم، پیوسته باینگونه اعمال انسانی بر میخوریم که بدست پیشا هنگامان و رهبران راستین و واقعی اسلام با پیروی از فلسفه جهان شمول و دستورانی که روی پایه های متین انسانی بنا یافته، بمنصه تطبیق و عمل گذارده شده است.

دنگرهار دنگرهار

دنگرهار میاشتنی مجله چه په نوی قطع اوښکلی صحافت دعلمی تحقیقی ذوقی او هنری مطالبو په خپرولو سره تاسی ساعتونه خو ښ او مشغولو له ساتی نوی له چاپه راوتلی ده.

دنگرهار میاشتنی مجله چه داطلاعاتو او کلتور دوزارت د نوی تشکیل او پریکړی په اساس په مرکز کښی خپریزی په لویه قطع او مختلفو مطالبو سره دکابل اوجلال آباد دمجلو خړخولو ټولو کړکیو څخه لاس ته درولی شی.

د دنگرهار میاشتنی مجله چه د اشتراک بیه یی هم ډیره کمه ده ۱۳۵۲ کال د دوهمی نیمایی د پاره مشترکین منی پته:

دهیواد دنشراتی موسسه

دنگرهار مجلی مدیریت

دگبون بیه یی

کلشی ۵۳-افغانی

شپږ میاشتنی ۲۶۶-افغانی

دپوهنی شاگردانو ته نیمه بیه

شرایط صلح عرب ها بعد از...

قطع رابطه با اسرائیل بصورت تحمیلی ذکر نشد و در اعلامیه این موضوع با عبارات نرم تر گنجانیده شد اما دول عربی حالا جدا اصرار دارند که همه کشور های جهان سوم باید روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

با در نظر داشت اعلامیه کشور های غیر منسلک در بحبوحه جنگ اکتوبر در اسامیه عمومی ملل متحد و جانبداری آن ها از عرب ها این زمینه را فراهم آورده است که آن ها روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

نتایج مشر کنفرانس الجزیره: اعلامیه قاطع سران کشور های عربی نه تنها لطمه بزرگی بر اسرائیل وارد می آورد بلکه تأثیر بزرگی در کشور های طرفدار اسرائیل نیز دارد زیرا امر و سلاح نفت خیلی از سلاح گرم مفید تر واقع شده است و وقتی صا حبان نفت بر تخلیه سر زمین های عربی و احقاق حقوق عرب ها

مسئول مدیر: نجیب الله رحیق معاون روستا باختری دفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹ دکور تیلفون ۳۲۷۹۸ مهتم علی محمد عثمان زاده پته: انصاری واپ داشتراک بیه په باندنیو هیوادو کښی ۲۴ دالر دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی په کابل کښی ۴۵۰ افغانی دولتی مطبعه

آل ا بودا و دی

بنیان گذاری کرد. بنام فرماندهان خراسان نیز قطعه زمین های را معین نمود که از آنجمله قطعه زمینی بنام هاشم بن باینجور نیز تعیین گردید. که ازین نوشته روشن میگردد که هاشم بن باینجور در زمان فرماندهان خراسان بوده است و از جانب دیگر همین جغرافیه نویسن در جای دیگر از خود (ص ۶۸ البلدان) مملکت هاشم بن باینجور را «وخش» و «هلاورد» و نام میبرد و آنرا شش شکو همنه و مستحکم میخواند. در حالیکه شهر «وخش» و «هلاورد» دره بنایقول این حوقل (صورت الارض ص ۱۸۱-۱۸۲) ترجمه دکتر جعفر شعار طبع تهران سال ۱۳۴۵ از توابع «ختل» اندوختل میان رود و خشاب و رود بدخشان موقعیت دارد. در صورتیکه (لسترنج) در اثر معروف خود (جغرافیای تاریخی، سر زمین های خلافت شرقی (ص ۴۶۳-۴۶۴) ترجمه محمود عرفان طبع تهران سال ۱۳۳۷) و نقشه ای که طرح کرده است (مقابل ص ۴۶۰) کتاب مزبور توضیح داده است. «وخش را منطقه ای در شمال جیحون و خشاب را یکی از معاونین سمت شمالی جیحون، نشان میدهد که باین ترتیب مملکت هاشم بن باینجور از بلخ جزا میشود. اما اگر بقول (استاد یار تولد) اعتماد کنیم ساحه حکومت ابوداودیان را باید شامل بلخ و تخارستان بدانیم (ص ۶۷ جغرافیای تاریخی ایران) و چون اکثر مورخین و جغرافیه نگاران عرب ساحه ختل را در ردیف بلخ و تخارستان مطالعه کرده و آنرا از توابع بلخ میدانند، بنابراین احتمال دارد که هاشم بن باینجور همان هاشم پدر عباس وجد ابوداود باشد. زیرا این الیر (کامل ابن الیر ص ۱۰۷ ج ۱۲ ترجمه عباس خلیلی طبع تهران) در واقعه سال ۲۵۷ ه که یعقوب، نوشاد بلخ را ویران میسازد، ساختمان این شهر را به «داود بن عباس بن باینجور» نسبت میدهد. لذا با نظری تردید آمیز و با استناد دلایل بالا مؤسس خاندان ابوداود یان باید هاشم بن باینجور باشد.

زیرا وسعت حکومت این دودمان، طوریکه از قول (یار تولد) استنباط شد، ساحه بلخ و تخارستان را احتوا میکرد که سر زمین «وخش» «هلاورد» نیز ممکن است شامل ساحه فرمانروایی او شده باشد و صحبت دیگری که میتوان از اندازه در قیاس مازاجع به هاشم بن باینجور و مؤسس بودن او در سلاله ابوداودیان بلخ، روشنی بافزاید، گفته (یعقوبی) است، «موصوف میگوید که «سرمن رانی» را از روزیکه بنا شده و مسکون گردیده است، تا وقتیکه این کتاب خود را نوشتم، پنجاه و پنج سال است ۴۰ (البلدان ص ۴۱) و سیلما «یعقوبی» کتاب خود را در سال ۲۷۸ ه نگاشته است، باین حساب مسال بنسای «سرمن رانی» ۲۲۳ ه تصادف میکند. که درین سال نظریه قول مؤلف «فضایل بلخ» عباس بن هاشم در بلخ حکومت میکرد و در اینصورت باعتبار قول «پوهاند حبیبی» که در جاشیه فضایل بلخ (ص ۳۹) اظهار کرده است که «عباس در زندگی پدرش هاشم حاکم بلخ بوده، ممکن است هاشم مزبور در حیات خود امور حکومت بلخ را از سال ۲۱۹ ه به بعد به پسرش عباس تفویض کرده باشد و خودش بعد از وفات طلحه بن طاهر سال ۲۱۳ ه اساس حکومت خود را در بلخ نهاده باشد که در این صورت سال تأسیس حکومت ابوداودیان را باید سال

در نواحی دیگر حکومت میکردند. که اکثر این دودمانهای فرمانروا بنا بقول (استاد یار تولد) به حکومت مرکزی خراج نمیدادند تنها به ارسال تحف و هدایا اکتفا میکردند (ص ۱۰۴ تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده ترجمه زحماطبع کابل سال ۱۳۴۴). مورخان راجع باین دودمان کم تر تماس گرفته اند و شهرت شان بیشتر از همه در قبال عمران نوشاد که شهری بوده است در خارج از شهر معروف بلخ بالا رفته است. و از همین سبب است که (یار تولد) این سلاله را فرمانروایان کم اهمیت قلمداد کرده است. (ص ۱۰۴ تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده) و چند الیریکه تعداد آنها حتی به شمار انگشتان دست هم بالغ نمی شود. بر سبیل ایجاد از سلاله ابوداودیان در بلخ یاد آور شده و حتی پیرامون چگونگی حکومت شان نیز چیزی نه نگاشته اند. از آنرو مشکل است که بتوان کلیه وقایع دوران فرمانروایی آنها را روشن کرد.

راجع به وجهه تسمیه این دودمان به (ابوداود) باید اظهار کرد که از خلال نبشته مورخان و مستشرقین چنین استنباط میشود، که این نام بایست منسوب به «داود بن عباس» که یکی از فرمانروایان این سلاله است، باشد. اما بار تولد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران (ص ۶۷ ترجمه حمزه سر دادور طبع تهران سال ۱۳۳۸) معتقد است که در وجهه تسمیه نام ابوداود محمد بن احمد بوده که در او اواخر قرن نهم میلادی در بلخ سلطنت میکرد و بلخ درین دوره مرکز انبار مال التجاره برای تجارت به هندوستان بوده، اما در مآخذ دیگری که مطمح نظر ما است از شخصی بنام محمد بن احمد منسوب باین خاندان ذکری نشده است، و شاید این مستشرق معروف این نام را از خلال استادی که منحصر به تحقیقات خودش میباشد و یا از سکه های که این خاندان ضرب کرده است، بدست آورده باشد که ما عاجالتا به آن مؤخذ دسترس نداریم.

در کتاب فضایل بلخ (ص ۳۹ طبع حبیبی چاپ تهران سال) تأسیس حکومت ابوداودیان را در بلخ بعد از طلحه بن طاهر، سال ۲۱۹ ه می نویسد. که اگر اساس این حکومت را بعد از مرگ طلحه طاهر و نامود سببیم، بایست سال تأسیس حکومت ابوداودیان را در بلخ ۲۱۳ ه قرار دهیم، زیرا طلحه بن طاهر در همین سال داعی اجل را لبیک گفته و بجای آن برادرش عبدالله بن طاهر فرمان حکومت خراسان را از نزد مامون عباسی تصبیب شده است. اما در کتاب مزبور تصریح گردیده است که عباس بن هاشم در سنه ۲۱۹ در بلخ والی شد و مدت ۱۴ سال حکومت کرد و بعد از آن پسرش داود در سال ۲۳۳ ه براریکه فرمانروایی جلوس کرده و مدت بیست سال بناء نوشاد اشتغال ورزید بعد از آن وفات یافت و بکول عبدالعلی دفن گردید.

اما قول یعقوبی در البلدان (ص ۳۳ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی طبع تهران سال ۱۳۴۷) با نظر دیگر مورخان اختلاف دارد و اگر به نظر این جغرافیه نویسن اصغهای اذعان نمائیم، باید مؤسس این خاندان را «هاشم بن باینجور» قرار دهیم زیرا موصوف در اکثر جغرافیای معروف خود (البلدان) می نویسد که چون معتصم خلیفه در سرمن رانی شهر نوینی را

بنام سلطان یا خلیفه و خواندن خطبه بی شهادت خود را از تعرض مصئون کرده و فارغ البال به استثمار مردمان تحت سلطه خود بجهت پادشاه ادامه میدادند. که همین عوامل سبب شده بود تا حاکم محلی در ولایات خود باقی مانده که اکثر پژوهندگان و مستشرقین این نوع فرمانروایان را بنام تیولدار دولت های نیرومند و توسعه طلب خراسان معرفی کرده اند. گرچه از دیدگاه پالیسی های استعماری که احوالنا نقش تعیین کننده در پرنسپ اقتصاد آنها همین شیوه دار بود. لیکن از نظر همبستگی های اجتماعی این وضع لطمه بزرگی بود بر یکدیگر پیوندهای قبیله وی و منطقه وی وارد کرده و مستقیما حس منحل شبنویستی و سگریستی را در نهاد کلیه افراد تحت سلطه، سلطنت های محلی علیه یک دیگر رشد داده و سرانجام فاصله بعدی را در بین آنها ایجاد کرده و منجر به تیرد های خونین و کشمکش های خصومت انگیزی می شد. که لکه سیاه آن سالها در امان جوامع بی شیرازه باقی میماند. روی همین حقایق تلخ است که وجود این نوع پراکنده گی هادر یک جامعه واحد که وجوه اختلاف بسبب آنها در زمینه های مختلف حیاتی کم تر تبارز کرده میتواند، عواقب وخیم داشته و از نقطه نظریات بحث های خود نازیب و ناخوش آیند جلوه مینماید. و از جانب دیگر هر قدر یک کل به اجزای خود تزییه شود. به همان اندازه از توان و مقاومت آن کاسته شده و سر انجام موجودیت و هستی خود را از دست میدهد و یا اینکه نمیتواند در برابر حوادث طبیعی و یا اجتماعی، ثبات قدم ورزیده. پایه داری و ثبات از خود نشاندهد. روی همین علت بود که در قرون اول و دوم و حتی سوم هجری خراسان نتوانست که جلوی مهاجمین را گرفته و در برابر مهاجرین و اجانب استاده گی نماید. گرچه نهضت های آزادی خواهی پیگیرانه تحت قیادت رجال معروف و آزادی خواهی جنبشهای ابراه انداختند. اما نسبت فقدان وحدت اجتماعی و سیاسی نایل به هدف غائی نشده و پیروزی قاطع را بدست آورده نتوانستند و فرمانروایان عرب گاهی در برابر آنها نیروهای تعیه شده خود را گسیل کردند و زمانی هم بوسیله مردمان این مرز و بوم آنها را ور شکست نمودند. که جنبشهای قارن هراتی، استادسیس و حمزه سیستانی نمونه های میرز و روشن این رویدار های اسف انگیز تاریخی در خطه خراسان شده میتواند. و روی همین عوامل بود که مدت ها اعراب حاکمیت خود را بر شتون و شعایر مردم مابصورت مستقیم و غیر مستقیم حراست کرده و ثروت های سرشار مادی آنرا بلعیدند. تا اینکه حمله خاندان سوز مغول باین وضع خاتمه داده و چهره آبادی های خراسان را یک قلم بدست نابودی سپرد.

ابوداودیان که ذیلا پیرامون حکومت آنها بحث میکنیم. سلاله ای کوچکی است که به تبعیت از اصولیکه در دستور بالانکار یافت، شالوده حکومت محلی را در بلخ پی ریزی کرده و مدتی امور آنرا از نظر سیاسی صیانت نمودند. زمانی که ایشان در بلخ فرمان میراندند. فریفتیان در گوزگانان سلاله شیران در بامیان شازها در غر جستان، سامانیان در بخارا، طاهریان در نیشاپور، صفاریان در سیستان کابل شاهان در کابل و زمین داود لویک هادر غزنین و گردیز، در خوارزم مامونیان و غیره حکام

بلخ که در پهنای جهان هستی، در چشم انداز طویل تاریخ، در مسیر پر خم و پیچ قسرون متوالی و در گذشت اوراق زمان، فراز و نشیب زیاد رانیده و گرم و سرد بسیاری را چشیده است. نخستین شهر است که در شمال هندو کشی بنیان گذاری گردیده و برای اولین بار نسل آریین بنای تشکل سیاسی و اجتماعی خود را در آن پی ریزی کرده اند. اهمیت اقتصادی این ساحه اسباب تمرکز شدن آریین هار افرام کرده و بعد هاهمین اهمیت چشم گیر بود که توجه آزمندان سود پرست، دژخیمان غریب و متش و مهاجمین ویرانگر و خونخوار را بجهت آن جلب کرد و در خلال همین تاخت و تاز های سود جویانه و گیرودار های خونخوارانه بود که این شهر باستانی و شکو همنه، بارها هستی خود را از دست داده و بضاعت آن دستخوش غارتگران بی عاطفه قرار گرفت و باز دوباره در اثر نیرو و پشت کار پاشندگان خود رونق یافته و ویرانی خود را جبران کرده است. که این حالت از آوان باستان تا حمله بریاد کن تا تار بکرات و بارها تکرار گردیده و شهر پرافتخار بلخ را به آتش و خون نشانده است.

بعد از اسلام بلخ نسبت موقع برانده ای که در خراسان داشت، نظر فاتحین عرب را متوجه خود گردانید و سر انجام اعراب فائق به فتح آن در سال ۳۱ ه گردیدند. و حکام عرب زمانی بلخ را مرکز فرمانروایی خود در ساحات شمال هندو کش قرار دادند و گاهی از مرکز دیگری وضع این شهر را کنترل نمودند و این وضع تا تأسیس حکومت نیسه مستقل طای در خراسان ادامه داشت اما با تأسیس دولت طاهری دست چپا و گر اعراب طاهرا ازین خطه کوتاه گردید و مردم خراسان خود بر مقدرات خویش مسلط شده و در تعیین سرنوشت خویش نقش خود را دخیل کردند. و در زمان فرمانروایی اعراب روی عواملیکه در مقاله گذشته تذکار داده شد. در نواحی مختلف حکامی مسلط بودند که زمینه را برای فقدان وحدت سیاسی مساعد گردانیده و شیروازه مرکزیت اداری را از هم متلاشی کرده بودند. که علت عمده این حالت همانا ایجاد نظام فیودالی و رشد یافتن اربستو کراسی ارضی بود، که بصورت مشروح پیرامون آن صحبت کردیم. و حکومت طاهری نیز بنابه تمایل همبستگی به حکومت بغداد و متکی نبودن به توده های مردم پیروزی را در خانه دادن به فیودالیزم غیر مرکزی، نصیب نگردیده بر عکس به آندونق بیشتری بخشید.

روی همین علل بود که حکام محلی به همان شیوه و اسلوب عنعنوی خود، نظام استعماری خویش را در نواحی مختلف بصورت مسلط حفظ کردند.

زیرا از یک طرف سیاست خلفا ایجاب وحدت سیاسی را نمیکرد و از جانب دیگر وضع ناچیز اقتصادی نسبت برداختن خراج به خزینه بغداد از نیرومندی حکومت های مرکزی میکاهید. از آنجائیکه کثرت سیاه و پیچ کردن لشکری متعرض و نیرومند و ایسته به ثروت سرشار بود تا بتواند از خریدن برده های هندی و ترسکی که بازار گرمی در بلخ و مرو و نیشاپور و هرات برای فروش آنها وجود داشت، به عهده لشکریان خود بافزاید. که در حکومت طاهری این امکان وجود نداشت. و از جانب دیگر حکامیکه حاضر به پرداختن خراج و ضرب سکه

ابو داودیان بلخ

۲۱۳ هـ و نمود سازیم .

اگر سال تاسیس حکومت سلاله ابوداودیان را سال ۲۱۳ هـ قرار دهیم و هاشم بن یانجور را نخستین فرمانروایی آن بشناسیم . و سال اختتام حکومت شانرا بنا بقول گسردیزی (زین الاخبار ص ۱۳۹) بکوشش پوهاند عبدالحی حبیبی طبع تهران سال (۱۳۴۷) سال ۲۵۶ هـ که یعقوب لیث صفاری نوشادر درین سال ویران کرد . و بناظر به گفته (ابن اثیر) که بروز این واقعه (ویرانی نو شاد بدست یعقوب لیث) راورسته ۲۵۷ هـ میداند . معین نمائیم . زمان حکومت این دودمان در صورت اول مدت ۴۳ سال و در صورت دوم مدت ۴۴ سال را احتوا میکند . سه تن از پسران خاندان که عبارتند از (هاشم ، عباس و داود) حکومت میکنند . و اگر سال تاسیس حکومت آنها را سال ۲۱۹ هـ و موسس این دودمان را عباس بن هاشم و نمود سازیم . لئامدت حکومت آنها در بلخ ۳۷ سال و تعداد حکام شان به دوتن بالغ میشود که عبارت از: (عباس بن هاشم و داود بن عباس) میباشد .

نظر مورخان در مورد سال ویرانی نوشادر و انجام حکومت ابوداودیان در این واقع اختلاف دارد . (گردیزی) حمله یعقوب رابه بلخ و سال ویرانی نوشادر ۲۵۶ هـ و (ابن اثیر) این حادثه را در سنه ۲۵۷ هـ و تاریخ سیستان ص ۲۱۶ بگوید شش ملک الشعراء بهار این واقعه در سال ۲۵۸ هـ میدانند . دو مؤرخ اول الذکر معتقدند که یعقوب لیث در این حمله و ویرانی خود حکومت دودمان ابوداود در بلخ پایان داد . اما تاریخ سیستان درین مورد مینویسد که «ویران بامیان» به بلخ شد و بلخ داود بن عباس داشت . و چون خیر یعقوب بشنید بگریخت و مردمان شهر کین در حصار گرفتند یعقوب بلخ اندر شد و به

نخستین و هلت بلخ بستند» که درین اظهار نظر تاریخ سیستان نه از ویرانی نو شاد و نه از انجام حکومت ابوداود مطلبی درج است . و باستاند تاریخ سیستان گفته (پوهاند حبیبی) که میگوید در ۲۵۸ هـ یعقوب لیث صفاری امارت او را در بلخ ختم کرده . (حاشیه ص ۳۹ فضایل بلخ) قابل دقت است . زیرا اشتباه «پوهاند» مزبور از فحواي «تاریخ بخارا» و «تاریخ سیستان» روشنتر تبارز میکند . زیرا در تاریخ بخارا ص ۲ و ۱۰۳ نالیف برسخی . بکوشش و مدرس رضوی طبع تهران سال (۱۳۱۷) چنین نوشته ای موجود است که «در حرب عمرو لیث نامه کرد با بوداود که امیر بلخ بود . با حمد بن فریغون که امیر گوزگانان بود و با امیر اسماعیل که امیر ماورالنهر بود و مرایشان را بطاعت خویش خواند و عهدهای نیکو کرد و این ها (امیر بلخ و امیر گوزگانان)

بر همان او پیش رفتند و خدمت نمودند» و همچنین در تاریخ سیستان در وقایع زمان عمر ولایت چنین مطلبی موجود است که: «و محمد بن شهنشاه مروی فرستاد بطلب علی بن الحسین و علی بگریخت و بلخ شد و پسر فریغون با ویک جانجام جمع شدند تا بوداود که عامل بلخ بود از عمروایشانرا زندها خواست و عمر زندها داده از نوشته هردو تاریخ مذکور چنین استنباط میشود که بر خلاف نوشته «پوهاند حبیبی» حکومت ابو داودیان در بلخ باقر ویرانی نوشادر سال ۲۵۶ یا ۲۵۷ یا ۲۵۸ پایان نیافته بلکه در زمان عمر ولایت و اوایل دوران حکومت سامانیان در بخارا نیز پایه دار بوده است . و بناظر نزدیک به یقین میتوان اظهار نمود که ممکن است ابو داود پس از مرگ یعقوب لیث که سال ۲۶۵ هـ بعد از نبرد دیرالماقول در جندی شاپور واقع شد . از آنروا برآمده دوباره سریر آرای حکومت خود در بلخ شده باشد . بدین ترتیب نظر «پوهاند حبیبی» راجع به انجام یافتن حکومت ابو داود در بلخ در سنه ۲۵۸ هـ اشتباه آمیز بوده و با اظهار نظر «تاریخ بخارا» و «تاریخ سیستان» اختلاف فاحش دارد . زیرا «امتداد بسار توله» نیز معتقد است که در زمان خلفای عباسی و سلسله های اول ایران: طاهر پسران و صفاریان و سامانیان در بلخ و تخارستان «در معنی محدود این کلمه» سلسله بسوی مخصوص سلطنت داشت که ضرب سکه میکرد ولی مؤرخین نظر با بنکه چندان اهمیتی نداشته اسمی از آن نمی برند . سکه شناسان این سلسله را «آل ابو داود مینامند» . ص ۶۷ جغرافیای تاریخی ایران» در حالیکه در سال ۲۵۶ یا ۲۵۷ هـ که یعقوب لیث بصورت سرسام آوری قوس صعودی خود را می پیمود . سامانیان هنوز وحدت سیاسی و سرکزی نداشته و شهرت بیشتری کسب نکرده بودند و شهرت سامانی ها بعد از شکست عمر ولایت و اسارت او در بلخ سال ۲۸۷ هـ بنا بقول تاریخ سیستان ص ۲۵۶ و پس از ۲۸۸ هـ بنا بقول تاریخ بخارا ص ۸۷-۸۹ بالا رفت . که درین وقت آل ابو داود در بلخ فرمان میراند .

در وا پسرین تحلیل باید گفت که آل ابو داود . دود مائی است که در بلخ از سال ۲۱۳ هـ و یا ۲۱۹ هـ تا حکومتی را بریزری کرده و بعد از سال ۲۸۸ هـ نوبه آن ادامه دادند و سال انقراض و انحطاط این دودمان بصورت یقین روشن نیست . و از آنها سه تن حکومت

رسیدند که عبارت از: «هاشم بن ماهجور» «عباس بن هاشم» و «داود بن عباس» میباشد . که ساحت حکومت شان در بلخ و تخارستان گسترش داشت . و گردیزی وزیر الاخبار ص ۱۳۹ نام پدر هاشم را «ماهجور» به خلاف دیگر منور خان مثل «ابن اثیر» و «یعقوبی» که در سلطو بالا راجع به اختلاف نظر آنها تذکار داده شد . قید کرده است .

آخرین فرمانروایی این دودمان داود بن عباس است که نوشادر را مدت بیست سال عمارت کرد . و سال وفات او معلوم نیست . و همانطور ریکه از فحواي «تاریخ بخارا» و «تاریخ سیستان» معلوم گردید باستاند گفته «بار توله» موصوف در زمان سامانی هائیز حیات داشته و فر مان روای بلخ بوده است بنابران قول «کتاب فضایل بلخ ص ۳۹» که «داود بن عباس» در ذی القعدة سنه ۲۲۳ به بلخ ملتوی شد و مدت بیست سال به بنای نوشادر مشغول بود و بعد از آن وفات کرد و در کوی عبدالعلی دفن گردید . باستاند است . زیرا اگر سال وفات او را انجام بنای نوشادر بدانیم باید مو صوف در سنه ۲۵۳ هـ وفات کرده باشد که این مسئله بکلی با نظر مورخان اختلاف دارد . اما این مأخذ که داود چه سالی وفات کرده است بصورت مسلم در دسترس ما قرار ندارد .

داود بنام خود در بلخ سکه هم زده است زیرا نظر با اظهار «بار توله» سکه های ازین امیر تا هنوز موجود است . در زمان داود واقعه شکست انگیزی که مورخان و سیاحین عرب از آن جمله ابن بطوطه «سفر نامه» ص ۴۳۱ ترجمه علی موحط طبع تهران سال ۱۳۴۸ هـ و مؤلف فضایل بلخ ص ۳۹ طبع حبیبی تهران از آن یاد آور شده اند . و رویداد و این واقعه چنان بود که: از دالخلافت خراج بیشتری از مردم بلخ مطالبه شد . زن داود چون توان پر داخت این خراج را در مردم بلخ ندید . پیراهن ملولاز زرو جواهر خود را که قیمت آن بیشتر از خراج بلخ بود . بدست عامل دارالخلافت به خلیفه فر ستاد تا از قیمت آن مبلغ مطالبه شده را بدست آورد . اما خلیفه چون همت زنی را از خود بالاتر یافت . از خراج در گذشته و پیراهن را دوباره به بلخ فرستاد . لیکن زن داود اظهار کرد که چون من این پیراهن را وقف کرده ام دیگر آنرا باز نمی ستانم . لذا آنرا بفروشید و از قیمت آن مسجد جامع بلخ را اعمار کنید . مردم همانطور کردند و مسجد اعمار شد لیکن تریز و آستین

آن پیراهن باقی ماند که آنرا جهت اعمار آینده مسجد در زیر یکی از ستونهای مسجد دفن کردند . و قتیکه چنگیز وارد بلخ شد . بنا بقول «ابن بطوطه» ازین واقعه آگاه شده به طمع بدست آوردن از مدفون شده قیمت اعظم مسجد جامع را ویران کرد . اما از زر اثری نیافت .

آل ابو داود علیرغم کم اهمیتی دودمان علم پرور و آبادی خواهی بوده اند . و توجه بیشتر خود را علیرغم کشمکش های که در خراسان جریان داشت به عمران و آبادی بلخ معطوف کرده مساجد و عمارات نوینی را بنا نهادند . این سلاله مثل دیگر سلاله های قرون وسطائی افغانستان به خلفای عباس و سپس به دودمان مقتدر خراسان خراج . تحف و هدیه فر ستاده به آنها اظهار انقیاد و تسلیم را کرده بودند . و اینکه چه وقت سلاله آنها از میان رفت درست معلوم نیست و ممکن است امیر اسماعیل سامانی و یا پسرش احمد و نواده اش نصر بعد از وفات داود بن عباس . بحکومت این دودمان پایان داده باشند زیرا بلخ در زمان سلاطین مذکور سامانی تحت سلطه سیمسالار خراسان بوده و مستقیما در تشکیل حکومت آل سامان داخل بود .



ژوندون مجله خا نوا ده ها ژوندون هر هفته با مطالب نو و خواندنی راپور تاژ ها و مضامین علمی و هنری منتشر میشود . با خواندن ژوندون هر هفته بر دانش خود بیفزائید . اشتراک ژوندون در شش ماه دوم سال بنفع شما است

مود و فیش



دو نمونه لباس از جدید ترین مود های پائیزی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library